سفرنامهٔ اصفهان

تألیف

میرزا غلامحسین افضل الملک

(۱۲۴۱ - ۱۳۰۸ هـ. ش)

به کوشش

ناصر افشارفر

DSR   افضل الملک، غلامحسین، ۱۲۴۱ ـ ۱۳۰۸
۳۷   سفرنامه اصفهان / غلامحسین افضل الملک؛ به کوشش ناصر افشارفر.ـ
[۱۳۷۹]   تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات؛
۷الف/   کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹
۷س   ۱۵۹ ص.: نمونه.ـ(کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ ۶۳)

کتابنامه: ص. ۱۵۷ ـ ۱۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس

۱. اصفهان ـ سیر و سیاحت ـ قرن ۱۳ ق. ۲. سفرنامه‌ها. الف. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات ب. کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ج. افشارفر، ناصر، مصحّح د. عنوان

برگهٔ فهرست‌نویسی پیش از انتشار

كلمة المكتبة

تحتلّ المكتبات باعتبارها مراكز معلوماتية و علمية و ثقافية، مكانة مرموقة في عملية النهوض المادي و المعنوي بالمجتمعات، و تعدّ بحقّ من أهم أسباب التنمية في كلّ منها. و في هذا الإطار تحظى المخطوطات بأهمية بالغة إذ أنّها رصيد ثقافي لكلّ أمة تتطلع إلى تسنّم ذرى المجد،فهي مدعاة دوماً لتباهى الشعرب و زهوهم بها.

تعدّ مكتبة مجلس الشورى الاسلامي من أكبر المكتبات في العالم بما تحتويه من كنوز تراثية تتجاوز اثنين و عشرين ألف مخطوطة.

لم تنحصر نشاطات المكتبة منذ إنشائها و حتى اليوم على توفير المخطوطات و الاحتفاظ بها فحسب، بل تعدّت ذلک إلى تحقيق هذه المخطوطات و إخراجها في ثوب قشيب إلى القرّاء الكرام.

و يسعدنا اليوم أن نعلن للعلماء والباحثين عن تأسيس مركز الدراسات و التدريب في مكتبة مجلس الشورى الاسلامى الذي يحاول نشر أكبر عدد ممكن من هذه المخطوطات في أقرب فرصة متاحة، حتى يتسنّى إرساء أسس متينة للنهوض الثقافي و تعريف شبابنا بثقافتهم الاسلامية و الايرانية و حضارته العريقة.

و نضع بين يدي القارئ الكريم هذا الكتاب الذي يحمل عنوان .... لمؤلّفه....................... و قدقام بتحقيقه الأستاذ الفاضل.............. و هو خطوة أخرى لتأصيل تراثنا الثقافي القديم.

السّيدمحمّدعلي أحمدي‌أبهري
رئيس مكتبة و متحف و مركز الوثائق
لمجلس الشورى الاسلامى

به نام خداوند مهرگستر مهربان

از دیر باز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقّی مادّی و معنوی جوامع و شاخصهٔ توسعه یافتگی به شمار می‌آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطّی از اهمیتی دو چندان برخوردار بوده و ملتها به وجود چنین ذخائر معنوی مباهات می‌کرده‌اند.

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دو هزار جلد نسخهٔ خطّی یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، درکنار نگهداری و تهیهٔ نسخ خطّی، تلاشهایی نیز در زمینهٔ تصحیح و احیای آنها داشته است. امّا این بار مفتخریم به اطّلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن داریم تا احیا و نشر نسخ خطی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون بر جای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعهٔ خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدّن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، سفرنامهٔ اصفهان نگاشتهٔ میرزاغلام‌حسین افضل الملک ـ یکی از دستنوشتهای ارزشمند کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی است که به کوشش اندیشورگرامی جناب آقای ناصرافشارفر تصحیح شده، و اینک به پیشگاه شما خوانندهٔ اندیشمند عرضه می‌شود.

سیّد محمّدعلی احمدی‌ابهری
رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

مقدّمهٔ مصحّح

هم‌زمانی عصر فتحعلی‌شاه و محمّدشاه قاجار با رنسانس در اروپا، باعث ایجاد شیوهٔ جدید تاریخ‌نگاری در ایران گشت. این شیوه در ابتدای امر، خود را در تاریخ شهرها متجلّی ساخت و سپس در دوران مشروطه و پس از آن به بیان نو و جدیدی در تاریخ ایران تبدیل گشت.

اعتمادالسلطنه در عصر ناصری از زمرهٔ کسانی بود که با ایجاد وزارت انطباعات و تربیت محققان و مورخان، پایهٔ این بنا را محکم نمود؛ اگرچه بسیاری بر این اعتقادند که کتب متعددهٔ وی نیز نتیجهٔ زحمات همین شاگردان بوده‌است. از زمرهٔ شاگردان وی، افضل‌الملک بود. او خود را در مقدمهٔ افضل التواریخ چنین معرفی می‌کند: «این بنده غلامحسین خان افضل‌الملک، مستوفی دیوان همایون اعلی، ابن مرحوم مهدی‌خان بن علی‌خان‌بن ابراهیم خان انور ابن وکیل‌الرعایا کریم‌خان زند».[1]

نگارندهٔ مدینة‌الادب ذیل ادیب کرمانی دربارهٔ وی می‌نویسد:

«پدرش از تعدیّات حسین‌خان نظام‌الدوله به طهران آمده امام قلی میرزا عمادالدوله از وی در نزد ناصرالدین شاه تقویت کرده و وی در طهران ساکن شده، دختر آقا سیدمحسن کاشانی را به زنی برده، افضل‌الملک در صبح بیست و پنجم محرم سال هزار

۱. ایرج افشار، مقدمه جلد سوم افضل التواریخ، مجلّه یغما، ۱۳۴۲، ش ۵.

و دویست و هفتاد و نه هجری از وی متولد شد و چون به حدّ رشد و تمیز رسید، بـه تحصیل علوم پرداخته در مقامات علمی از انشاء و حساب و فقه و اصول و حکمت و کلام و فلسفه و تاریخ قدیم و جدید ایران و تفسیر و عـروض و قـافیه بـه مـرتبهٔ عـالی رسیده...»[۱] «در بدو امر و ایّام جوانی از مترجمین دارالترجمه بوده، روزنامه‌های عربی که از اسلامبول و مصر برای ناصرالدین شاه می‌فرستادند، مشارالیه مطالب سـیاسی و پلیتیکی آن را ترجمه‌کرده، کتابچه ساخته به حضور پادشاه می‌برد و روزهـا در سـردر ارک، که دارالترجمهٔ دولتی بود، با چند نفر مترجمین السنهٔ خارجی حاضر خدمت بود».

به نظر می‌رسد که در همین زمان است که در دربار و در وزارت انطباعات در ذیـل خدمت اعتمادالسلطنه درآمد و نسبت به ضبط تاریخ شهرها اقدام نمود که در همین متن اشاره به حکومت ظل‌السلطان در اصفهان می‌نماید و تاریخ ۱۳۰۱ هجری قمری را ضبط می‌کند.

در سال ۱۳۰۷ هجری قمری به خراسان رفت و به سمت ندیمی رکن‌الدوله منتخب و به ندیم‌باشی مخاطب و ملقب گردید.

«چندی حکومت رادکان و چناران و پنج طایفهٔ اکراد نزدیک قـوچان[۲] و سـه طـایفهٔ رشوانلو و پهلوانلو و بروانلو و تحویلداری جنس دیوانی خراسـان و چـندی حکـومت خاف و تربت‌حیدری و پیشکاری و مالیات سبزوار و تصفیهٔ مالیات قوچان و چندسالی ریاست دارالانشاء دفتر خراسان به عهدهٔ وی بود... و چندی هم پیشکار مـالیات قـم و ساوه و زرند بوده‌است».[۳]

پس از قتل ناصرالدین شاه در ۱۳۱۳ هجری و تثبیت امین‌السلطان در صدراعظمی، نگارنده به دلیل روابط حسنه‌ای که با امین السلطان داشت، به دربار مظفری راه پیداکرد.

۱. مدینة‌الادب، ذیل ادیب کرمانی، ص ۸۶.

۲. منظور از پنج طایفه، ایل چمشگزک است که شاه عباس اوّل از غرب کشور به قوچان فرستاد جهت جلوگیری از حملات ازبک‌ها و ترکمن‌ها و آن پنج طایفه، زعفرانلو، شـادلو، کـاوانـلو، عـمّارلو و قـراچـورلو هسـتند. (رمضانعلی شاکری، اترکنامه، ص ۵۴.)

۳. مدینة‌الادب، ذیل ادیب کرمانی، ص ۸۶.

چون «نوبت سلطنت در اوایل سنهٔ هزار و سیصد و چهارده هجری [۱۳۱۴] به مظفرالدین شاه رسید، به صدور دستخط شاهانه و فرمان دولتی امر و مقرّر گردید که هر ساله تاریخ دولتی و وقایع سلطنتی و تغییر و تعیین وزرا و حکام را به راستی و درستی بنگارد و هر ساله جلدی به حضور همایونی تقدیم کند و اضافه مرسومی در ازاء این خدمت به مشارالیه داده می‌شد».[۱]

این روش همچنان ادامه داشت تا زمانی که میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان در سال ۱۳۱۹ هجری قمری به دستور شاه از صدارت کناره گرفت و شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله نوهٔ فتحعلی‌شاه به صدارت برگزیده شد.

«وی به افضل‌الملک، که اظهار عقیدت و خلوص به میرزاعلی اصغرخان می‌کرد، بی‌محبّت شده سیصد و چهل تومان از حقوق دیوانی وی را کاسته ضبط دولت کرد. مشارالیه [نیز] آن تاریخ را ننگاشت».[۲]

با صدور فرمان مشروطیت و عزل عین‌الدوله، میرزا نصراللّه خان نائینی [مشیرالدوله] به صدارت منصوب و پس از فوت شاه در ابتدای حکومت محمّدعلی شاه همچنان باقی بود. در این زمان افضل‌الملک «عریضه‌ای به محمّدعلی شاه نوشته از بی‌حرمتی شاهزاده عین‌الدوله شکایت کرد. دوباره به صدور دستخط شاهانه و همراهی صدراعظم، مواجب مقطوعی درباره‌اش برقرارگردید و به ایالت خراسان نزد رکن‌الدوله ثانی که با وی مصاحب بود، به سِمت ریاست دفتر و منشی‌باشی‌گری به خراسان رفت و در سال دیگر که رکن‌الدوله به ایالت کرمان منصوب گردید نیز با وی به کرمان رفت. در سه سفر خود به خراسان، سه سفرنامه نوشته است که جغرافی و شرح حال رجال و صورت مالیات آن سامان در آن ثبت و ضبط است. سفرنامه‌ای هم در باب کرمان و راه لوت نوشته که مطالب تاریخی در آن مندرج است. کرّت ثانی هم که رکن‌الدوله ثانی علی‌قلی میرزا به ایالت خراسان و سیستان منصوب شد، وی نیز به ریاست دارالانشاء ایالتی انتخاب شده به ارض اقدس رفته به صدور احکام و ارقام و تحریرات دولتی و ایالتی

۱. مدینة‌الادب، ذیل ادیب کرمانی، ص ۸۷.

۲. همان.

می‌پرداخت». [۱]

بعد از فتح تهران و سقوط حکومت محمّدعلی شاه و پایان استبداد صغیر، در دوران ریاست وزارت علاءالسلطنه و وزارت داخلهٔ عین‌الدوله در سال ۱۳۳۱ هجری قمری به معاونت حکومت مازندران انتخاب شده و ماهی صد و پنجاه تومان حقوق دیوانی به او داده شد. در این سفر وی «جغرافی تمام بلوک مازندران که ابتدا از لواسان و دماوند و فیروزکوه است و تاریخ قدیم و جدید آن مملکت را نگاشته و چون حاکم مازندران در آن هنگام رکن‌الدوله بوده آن را رکن‌الاسفار نامیده...». [۲]

وی پس از یک سال به طهرانش احضار کردند از آن پس دیگر به خدمت دیوانی نپرداخته، اغلب اوقات به مطالعهٔ کتب سیر و تواریخ و دواوین شعرای باستان از عرب و عجم اشتغال داشت. دیوان نظم و نثر و مقالهٔ عربی او که مناظره با مرحوم فضل‌اللّه بدایع‌نگار است، در آستانهٔ رضویه سپرده شد و مرحوم میرزا داود ملّاباشی رحمهمااللّه جمع‌آوری کرده و دیباچه بر آن نگاشته و آن نظم و نثر مدون‌شده با دو نسخه در کتابخانهٔ خود وی موجود است». [۳] افضل‌الملک در بیست و سوّم محرّم سال ۱۳۴۸ هجری قمری برابر با ۱۳۰۸ هجری شمسی و ۱۹۲۹ میلادی در تهران از دنیا رفت.

آثار افضل‌الملک را خانم منصوره اتحادیه و آقای سیروس سعدوندیان در مقدمهٔ افضل‌التواریخ به ترتیب برشمرده‌اند:

۱.افضل‌التواریخ: اشتمال بر بیان واقعات عهد مظفری از سنهٔ ۱۳۱۳ الی ۱۳۱۷ هجری قمری.

۲.رکن‌الاسفار که پیشتر شرح آن گذشت.

۳. سحر و ساحری و سفرنامهٔ ناصری.

۴. سفرنامهٔ خراسان و کرمان.

۵. کتابچهٔ تفضیل و حالات دارالایمان قم.

۶. سفرنامهٔ قم یا تاریخ و جغرافیای قم.

---

۱. مدینة‌الادب، ذیل ادیب کرمانی، ص ۸۷.

۲. همان.

۳. همان.

۷. ظفرنامهٔ عضدی.

۸. کرّاسهٔ المعی.

۹. تاریخ صدور قاجاریه.

۱۰. صدرالتواریخ.

۱۱.قرن السعادة یاقرن السعادتین.

۱۲. ترجمهٔ اعلام الناس بما وقع للبرامکة من بنی‌عباس.

۱۳.افضل التفاسیر.[۱]

امّا در مقدمهٔ سفرنامهٔ خراسان و کرمان آثار وی را این گونه معرفی می‌نماید:

۱. تاریخ افضل در سه جلد. جلد اوّل به نام جلوس مظفری و جلد دوّم افضل التواریخ و جلد سوم وقایع سال ۱۳۲۴ هجری قمری که به دستور امین‌السلطان نوشته شده‌است.

۲. کرّاسه المعی یا کراسهٔ اعتمادی.

۳. سفرنامهٔ خراسان و کرمان.

۴. سفرنامهٔ قم که در آن ازاسناد مستوفیان استفاده کرده است.

۵. ترجمهٔ اعلام الناس بما وقع للبرامکة من بنی‌عباس.

۶.قرن السعادتین.

۷. سفرنامهٔ کلاردشت.

با مقایسهٔ این دو فهرست خوانندگان تفاوت و کاستی آنها را درمی‌یابند، امّا مهمتر از همه این که در هیچ‌کدام از این دو فهرست عنوان سفرنامهٔ اصفهان یا تاریخ اصفهان به چشم نمی‌خورد. با توجه به تحریری بودن متن، مسلّم می‌شود که این نسخه از دست نوشته‌های نگارنده در عهد جوانی و عهدناصری است؛ از این رو شاید بتوان آن را به عنوان یک تجربه به حساب آورد یا از جملهٔ آثاری دانست که در آن زمان از طرف اعتمادالسلطنه به عنوان یک کار ضعیف رد شده باشد.

---

۱. افضل‌الملک، میرزا غلامحسین‌خان: افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، ص ۱۴.

بهرحال این نسخه در حال حاضر به شمارهٔ ۷۹۷۶کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی وجود دارد و در فهرست نسخ خطی این کتابخانه در جلد بیست و ششم معرفی شده‌است. این نسخه توسط فرزند وی در ۱۵ خرداد ۱۳۱۴ به کتابخانهٔ مجلس اهدا شده‌است.

نسخه‌ها همان طور که ذکر گردید، تحریری و به خط و نگارش خود نویسنده است و هیچ کاتبی آن را پرداخت ننموده و تنظیم نکرده‌است، بنابر این جای تردیدی نیست که در آن اشکالات دستوری و لغوی باشد. در تصحیح سعی شده که اصل نسخه حفظ و امانت رعایت گردد و اگر نیاز به تغییر بود، که در پاورقی آورده شود.

از آن‌جا که این اثر، نسخه بدلی نداشته، مطابقهٔ آن با کتبی بوده‌است که خود نگارنده آن را به عنوان منابع معرفی و از آنها بهره جسته است. مهمترین منبع، رسالهٔ محاسن اصفهان و ترجمهٔ این رساله است. این رساله به زبان عربی است و آن را مفضل بن سعد بن الحسین المافروخی الاصفهانی نگاشته است. این شخص منسوب است به المافروخی به مافرّوخ بن بختیار جدّ مؤلّف است که واژهٔ مافروخ بختیار از کلمات ماه و فرّخ گرفته شده‌است و او از اولاد آذرشابوران بن آذرمانان الاصفهانی است. محاسن اصفهان را وی بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری قمری نوشته است و او معاصر آلب ارسلان ابی شجاع محمّدبن چغری بیک داودبن میکائیل (مقتول در ۴۶۵) و فرزندش ابی‌الفتح ملکشاه بن آلب ارسلان (متوفی ۴۸۵) نگاشته است.

این کتاب را حسین محمّدبن ابی‌الرضا علوی آوی نیز با رعایت همین نظر، به نام خواجهٔ معرفت‌پژوه فاضل نواز، غیاث‌الدین محمّدبن خواجه رشیدالدین فضل‌اللّه همدانی به قالب فارسی درآورده و آن را در سال ۷۲۹، یعنی در ایّامی که این خواجه وزارت ابوسعید بهادرخان را داشته به او تقدیم نموده است و آن را ترجمهٔ رسالهٔ محاسن اصفهان[1] نامیده و این کتاب مهمترین منبع نگارنده در سفرنامهٔ اصفهان است.

غیر از متن فوق‌الذکر، از کتاب قلاید اشرف و کتاب اصفهان حمزهٔ اصفهانی نام می‌برد

۱. حسین‌بن محمدبن ابی‌الرضا آوی، ترجمهٔ محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال.

از ترجمه‌های سفرنامه‌نویسانی چون شاردن و کمپفر و تاریخ سرجان ملکم و درّهٔ نادری از منابع مهم تاریخی این اثر باید یاد کرد. این جانب پس از بررسی نسخه‌های تصحیح شده و اسناد و مدارک مجلس شورای اسلامی، متوجه ارزش این رساله شده و آن را جهت تصحیح انتخاب نمودم که با همکاری این مرکز خوشبختانه پس از تصحیح، مقابله و تنظیم، برای چاپ آماده گردید.

ویژگی‌های این نسخه به شرح زیر است:

۱. این اثر دارای خط تحریری است و هنوز به دلایل نامشخص برای چاپ یا استفاده دیگری تنظیم نشده است.

۲. در این نسخه از بناهای عهد صفوی که بیشتر به دست ظل‌السلطان نابود شده و همچنین از دژ قدیمی طبرک سخن گفته شده است.

۳. نام روستاهایی که امروزه حتّی اسمشان به روی نقشه جغرافیا نیست و یا از آنها خرابه‌هایی باقی مانده، در این کتاب آمده است و نیز دربارهٔ ارزش زمین‌های کشاورزی و نوع محصول آن سخن گفته می‌شود.

۴. محدودهٔ سیاسی اصفهان با توجه به طول و عرض جغرافیایی آن مطرح می‌شود که امروزه مرزهای این استان بر همین مبنا مشخص گردیده است.

۵. پاره‌ای از ابنیه را هم خود نویسنده بدانها اشاره نکرده در حالی که از مناطق مهمّ عهد صفوی بوده و این شاید بدان دلیل است که در زمان نگارش این اثر هم، این بناها از بین رفته و یا ایجاد نشده بود، نظیر باغ مکّه و منارهٔ شاخ‌ها و... که کمپفر به ویژه آن را شرح داده‌است. ما سعی کرده‌ایم که بخش تعلیقات را به شرح بناهایی که امروزه در اصفهان موجود نیست، و نیز معرفی بعضی اشخاص برجسته اختصاص دهیم، چرا که پرداختن به بناهای موجود را موجب اطالهٔ کلام دانستیم.

۶. مؤلف همه جا واژه «کتابة» را به معنای کتیبه به کار برده است.

لازم به تذکر است که دربارهٔ اصفهان، که از عهد صفوی بـه بـعد لقب دارالسـلطنه داشته، کتب بسیار نوشته شده است که ما در تصحیح این کتاب از آنها بسیار بهره گرفتیم.

امید است مورد توجّه محقّقان و دانش‌پژوهان و دانشجویان قراربگیرد.

نکتهٔ آخر این که:

در متن این کتاب، هرجا نشانهٔ ستاره (*) روی واژه‌ای آمده است، باید برای شرح بیشتر دربارهٔ آن، به تعلیقات آخر کتاب، که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده است مراجعه کرد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از کلیه عزیزانی که هر یک به گونه‌ای مرا در این مهمّ یاری داشته‌اند تشکّر و قدردانی نمایم، بزرگانی چون آقایان: استاد عبدالحسین حائری، حجةالاسلام سیّد محمّدعلی احمدی ابهری ریاست محترم کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، استاد علی اوجبی، دکتر عبدالحسین مهدوی، جمشید کیانفر، کاظم آل‌رضا، محمود نظری مسئول واحد تصحیح، واحد فیلموتیک سعید پالیزدار و سید حسین مرعشی، سرکار خانم اخوان‌فرد و اشخاصی که احتمالاً نامشان از قلم افتاده باشد.

ناصر افشارفر

تهران ـ اردیبهشت ۱۳۷۹

تصویر نسخهٔ خطّی

تصویر صفحهٔ آغازین سفرنامهٔ اصفهان

تصویر آخرین صفحهٔ سفرنامهٔ اصفهان

[اصفهان و جغرافیای طبیعی آن]

اصفهان

مفضَّل ابن سعد کتابی دربارهٔ اصفهان نوشته و آن را محاسن اصفهان خوانده‌است. در عهد مغول آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. در کتاب قلاید اشرف، بندی در آن پرداخته شده و حمزهٔ اصفهانی و صاحب نسب‌نامه به لغت پارسی تفصیلی زیاد نوشته‌اند و اروپاییان زیاد [در مورد اصفهان] نگاشته‌اند.

اصفهان عرض شمالی آن[1] از خط استوا سی و دو درجه و سی و هشت دقیقه است. طول آن شرقی است و از جزیرهٔ (فیره)[2] که آخرین جزیره سیزده‌گانه خالدات[3] است و همهٔ آنها طرف مغرب واقع است و آن مبدأ طول قدما بوده تقریباً هفتاد درجه است و از (گرینچ)[4]، که مرصد طایفهٔ انگلیس بوده و قریب به شهر لندن است و مبدأ طول آن طایفه می‌باشد، تقریباً پنجاه و یک درجه و پنجاه دقیقه است. عرض ناحیه این شهر، اطول امکنه آن از سر عقبه قهرود که به حسب قاعده جغرافی حدّ شمالی آن است، تا قریه

---

۱. س: + و.

۲. پرانتز و عبارت داخل آن و همهٔ پرانتزهای دیگر نیز که در متن می‌آید از آنِ نویسندهٔ کتاب است.

۳. خالدات: مجمع الجزایری است در اقیانوس اطلس در شمال غربی آفریقا، متعلق به اسپانیا؛ وسعت آن ۷۲۷۲ کیلومتر مربع؛ آب و هوای آن مطبوع است و به همین مناسبت به نام جزایر سعید معروف است. (دهخدا، ذیل خالدات).

۴. منظور نگارنده از گرینچ، همان گرینویچ است که از شهرهای حومهٔ لندن، برکنار رود تایمز است و رصدخانهٔ بزرگی دارد و نصف النهار مبدأ از این شهر می‌گذرد.

امین‌آباد که حدّ جنوب آن و اوّل خاک فارس است، تقریباً چهل فرسخ کـه یک‌صـد و بیست میل جغرافیایی است. اطول این ناحیه از جبال لرستان بختیاری و خصوصاً زردکوه مرکزی، که منبع زاینده‌رود در دامنه آن است، تا مصب آن که بحیره گـاوخونی[۱] است، یعنی منتها[ی] بحیره و اراضی شرقی بحیره که متعلق به آن است، تقریباً پنجاه فـرسخ است که یک صد و پنجاه میل جغرافیایی است و این میل جغرافیا[۲] مطابق میل شرعی است.

جبل معروف آن زردکوه است که بعضی زرکوه نوشته‌اند و کوه کرکس که در طرف [۲] شمال این ناحیه واقع شده و بعضی کوه‌های دیگر در هر محلّی ذکر خواهد شـد. زردکوه همیشه پربرف [است] و تا قریب چـهارفرسخ شـاخه‌های مـنشعبه از آن بـرف دایمی دارد. سرچشمهٔ زاینده‌رود در دامنهٔ کوه زردکوه است و از مغرب به مشرق جاری است و آن را زرّین‌کوه هم می‌گویند. مترجم صاحب محاسن نـوشته است کـه بـر ایـن عرصهٔ اصفهان، قریب هشتصد پارچه ده و مزرعه [وجود دارد] که هـر کـدام بـه مـثابه شهری است و هر مزرعه از دهی بزرگتر است [و] با کثرت مکان معمور و قایم است و بعضی از آن نواحی و دهات از نهر زرّین‌رود مشروب می‌شود و از منبعی جاری می‌باشد که آن را چشمه جانان می‌گویند تا مغیضی[۳] که آن را گاوخونی خوانند واقع بر منتهای روی دشت سفلی بر طول پنجاه فرسنگ انتهای این آب‌ها که به بحیرهٔ گاوخونی می‌ریزد. در این ناحیه رودهای صغار دیگر نیز هست که هریک اسمی دارند و اشاره خواهد شد. بعضی امکنه دیگر اصفهان از قنات مشروب می‌شود.

[موقعیت طبیعی] شهر اصفهان

شهر اصفهان طرفِ شمال زاینده‌رود واقع است و آن رود از کنار آن می‌گذرد و برای شهر نیز از آن رود، نهرها بریده و در داخل آن شهر برده‌اند، بعضی باغچه‌ها و خانه‌ها[۴] را سیراب کرده زاید آن باز به قرای نزدیک شهر می‌رود. زاینده‌رود از آن گویند کـه تـمام

---

۱. در سراسر نسخه واژهٔ «گاوخوانی» به همین شکل آمده است.

۲. Mile میل، مایل برابر است با ۱/۶۰۹۷ کیلومتر.

۳. محل جمع‌شدن آب (دهخدا، ذیل مغیض)

۴. س: خانها؛ تا آخر نسخه چنین آمده که اصلاح شد.

مجرای آن چشمه‌سار است. چون در وقت کمیِ آب یا قطع آن، هر محلّ آن را سدّی بسته و آب آن محلّ را بالتمام به نهری می‌ریزند، قدری از آن محلّ گذشته از زمین رود چندان زایش نموده، آب جاری می‌شود [و] به اندک مسافتی به قدری آب حاصل می‌شود که نهری دیگر [۳] از آن درست شده به جای دیگر می‌برند و این در وقتی است که آب آن را در لنجان و غیره به جهت زراعت برنج گیرند و تمام، صرف آن‌کار می‌شود و اِلّا آب آن هرگز قطع نمی‌شود. و آن را زنده‌رود نیز گویند که گویا همیشه زنده است.

حاصل این سرزمین اکثر گندم و تریاک و تنباکو و ریناس[۱] و بزرکتان[۲] و گل رنگ و جو و ماش و عدس و برنج و نخود و سایر حبوب و تمام بقول و پنبه است.

در این ناحیه معدن سرب و سرمه و مس کمی است. در کناره‌ها[۳] گوگرد و زغال‌سنگ نیز دارد. گویا در زمان قدیم در آن جاها کار می‌کرده‌اند.[۴]

ناحیهٔ اصفهان

مشتمل است بر نه بلوک و هشت محلّ و دو قصبه و پنج ناحیه[۵] و این اسم و وضع اصطلاحی است که از پیش، من حیث‌التقریر داده‌اند:

امّا بلوکات: جی، بُرخوار، قهاب، بُرلان، رُودشت، ماربین، لنجان، کرون، کرارج است.

امّا هشت محلّ: چهار از آن متّصل است که زار[۶] و کیار و میزدج و گندمان باشد و اینها را چهار محلّ گویند که برای آنها علم شده است و چهار محلّ دیگر سمیرم و جرقویه و اردستان و قهپایه و هرند است که این دو قصبهٔ آخری را با توابع آن‌ها یک محلّ خوانده‌اند.

امّا دو قصبه؛ نجف‌آباد و قمشه و توابع آن است و چنانکه گفته شد، این تقسیم مِن حیث الاصطلاح [۴] دیوان و دفاتر است و الّا اردستان و ویر که قصبهٔ قهپایه است و

۱.رنیاس، رناس، روناس: گیاهی است که با آن، جامه و ابریشم را رنگ می‌کنند. (دهخدا، ذیل روناس).

۲. دانهٔ گیاه کتان که از آن روغن می‌گیرند. (دهخدا، ذیل بزرک).

۳. س: کنارها.

۴. نقرهٔ اصفهان معروف و در زمان ما، در موته، طلا و در شمال غرب است استان اصفهان، سنگ آهن استخراج می‌شود و سرب و روی در روستای ایرانکوه و در جنوب اصفهان به دست می‌آید.

۵. س: + است.

۶. پرانتز و عبارت داخل آن از خود نسخه است.

هرند نیز قصبه‌اند.

اما پنج ناحیه: پنج قسمت فریدن را گفته‌اند و بدان نامیده‌اند، ناحیهٔ ورزق، ناحیهٔ چادگان، ناحیهٔ گرجی، ناحیهٔ کرچَنْبُوتْ، ناحیهٔ چنار رود.

[حدود جغرافیایی] شهر اصفهان

سه طرف آن بلوک جی واقع شده و طرف مغرب شهر بلوک ماربین است و شهر طولانی است و از جانب مغرب و از پل و دروازه معروف به مارنان (که قرْیه‌ای است)[۱] و طرف جنوب [زاینده] رود واقع است، می‌باشد و ابتدای شهر آن‌جا است و اوّل محلّهٔ لُنبان است و الحال حدّ آبادی جنوب شهر، نهر نیاصرم[۲] است که از کنار همان پل مارنان منشعب از زاینده رود است، شده و زاینده رود طرف جنوب این نهر واقع است و اراضی، کمی فاصله آن است. بعضی باغ و اکثر ساده است و آبادی ممتد است به طرف مشرق تا مقسم نهر نیاصرم مذکور که نزدیک دروازهٔ معروف به ظلّه است و عرض شهر از کنار همین نهر از دروازه معروف به خواجو به طرف شمال ممتد و منتهی است به بارو و دیوار کهنه که بسیار از آن ریخته شده‌است. این شهر را قلعه و دیوار درستی نیست. حدّ جنوبی آن نهر نیاصرم است و حدّ شمال و مشرق هر دو بلوک جی است و چون جنوب زاینده رود نیز [جزو] بلوک جی است و آن به برز رود جی معروف می‌باشد، پس حدّ جنوبی جی نیز خواهد بود. طرف مغرب شهر [۵] بلوک ماربین است و حدّ آن اکثر نهر معروف به طیران می‌باشد و زاینده رود از میان بلوک جی می‌گذرد و شهر نیز در میان این بلوک واقع است.

این شهر را چهارده دروازه است: دروازهٔ مارنان، دروازهٔ سه پلّه، دروازهٔ الیاران[۳]، جوزدان، بیدآباد و اینها دروازه‌های طرف مغربند و دروازهٔ چهاررو و دردشت[۴] و طوغچی[۵] اینها دروازه‌های طرف شمالند. دروازهٔ جویباره[۶] و سیّد احمدیان و کرّان و

۱. پرانتز و عبارت داخل آن از خود نسخه است.

۲. از دیرباز به این گونه نهرها که از زاینده رود توسط اهالی منشعب می‌شود، مادی می‌گویند.

۳. نقشهٔ شهر اصفهان: الیادران (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، ص ۲۵). ۴. جغرافیای اصفهان: باب‌الدشت.

۵. جغرافیای اصفهان: تقچی. ۶. جغرافیای اصفهان: جوباره.

ظلّه، اینها دروازه‌های طرف مشرقند و دروازهٔ خواجو[۱] و چهار باغ[۲] و اینها دروازه‌های طرف جنوبند.[۳]

از دروازهٔ خواجو، شارع[۴] بزرگ میان شهر ممتد است و اوّل آن چهارباغ معروف به صدری[۵] است که طرف مشرق این چهارباغ، آباد و محلهٔ خواجو است و ازین شارع ممتد به طرف شمال و از قریب به مسجد جامع عباسی و کنار میدان نقش [جهان] شروع بازار است و این بازار بزرگ عام این شهر، و کشیده است تا کنار مسجد جامع عتیق و آن‌جا بازار منتهی می‌شود و راه از آن‌جا باز ممتد است تا دروازهٔ طوغچی و به آن منتهی می‌شود و این شارع به خط مستقیم نیست، امّا زمان سلاطین صفویه ابتدای بازار از دروازهٔ حسن‌آباد، که زیر خواجو واقع و داخل شهر است، بوده و منتهی به دروازهٔ طوغچی می‌شده و در فتنه‌های بعد از آنها خراب شده‌است.

[۶] محلّات اصفهان

در قدیم شش بوده است: محلّهٔ لنبان مغرب جنوبی شهر و باغ کاران مشرق جنوبی شهر که الحال آن را خواجو گویند و بعضی امکنهٔ آن هنوز به باغ‌کاران معروف است. محلّهٔ کرّان وسط مایل به مشرق. محلّهٔ جُنبلان که آن را جُملان[*] خوانند، وسط مایل به مغرب. محلّهٔ جویباره که آن را جوباره گویند، شمال مایل به مشرق. محلّهٔ دردشت، شمالی مایل به مغرب. هریک از این محلّات مثل شهری بزرگ بوده‌اند. اتّصال و انفصال آن[ها] با یکدیگر معلوم نیست و معلوم نیست که هرکدام از آنها به چند اسماء و محلّ تقسیم‌شده است و بعضی از آنها در تاریخ محاسن اصفهان دیده شده، مثل گلبار ـ به ضمّ

---

۱. در متن نسخه از آغاز تا پایان واژهٔ «خاجو» به همین شکل آمده است ولی در تصحیح «خواجو» آورده شد.

۲. جغرافیای اصفهان، به جای چهارباغ، دروازه دولت نوشته است.

۳. جغرافیای اصفهان از دروازه ساروج، که احتمالاً همان چهارروی متن است، و دروازهٔ نو نام برده که در متن نیست و محاسن اصفهان، نیز از شش دروازه نام می‌برد اسفیش، تیر اوتیره، جوش، خور، ماه و یهودیه.

۴. شارع: خیابان.

۵. منسوب به نظام الدوله حاجی محمدحسین خان اصفهانی که وزارت اعظم فتحعلی شاه را داشت. وی به تقلید شاه عباس اوّل، چهارباغی در امتداد پل خواجو به موازات پل اللهوردی خان و چهارباغ عباسی ساخت که به نام وی چهارباغ صدری خوانده می‌شود.

کاف[۱] فارسی ـ و درکوشک که آن را باب‌القصر نوشته‌اند.

در جغرافیای عرب، اصفهان منقسم به دو قسمت بوده: یکی را یهودیّه و دیگری را شهرستانه می‌گفته‌اند و این را جعل کرده‌اند.[۲]

صفویه دروازه‌ها را بالا بردند و چهارباغ را از دروازهٔ طوغچی قریب دو هزار قدم ساخته‌اند و مسجد ابوسعید بهادرخان آن‌جا بوده‌است و هر جایی به مناسبت، به محله[ای] معروف شد، از آن جمله چهل محله است: محلهٔ دولت، باغ جنّت، عباس‌آباد*، لنبان، چهارسو[ی] شیرازی‌ها، شمس‌آباد، چرخاب، حسن‌آباد، خواجو، ترواسکان[۳]، ظلّه، پای قلعه[۴]، قصرمنشی، کرّان[۷]، احمدآباد، یزدآباد، گلبار، جویباره، حسین‌آباد طوغچی، دردشت، آسنجان، فلفل‌چی، چنبلان، جمال کُلَه، نیماورد[۵]، مسجد حکیم، دروازهٔ نو، شاه شاهان[۶]، بیدآباد، شایشی، محلّهٔ نو، درکوشک، دروازهٔ دولت، مُستهلک، محلهٔ خیابان، مورنان[۷]، مورچال، فاوجان.

سه محلّهٔ آخری با آن که متّصل به شهر است، اکنون جزو قریه محسوب [می‌شود] و اکثر محلّات مشتمل بر چندین محلّهٔ جزو بوده چنان‌چه جویباره محتوی است بر محلّهٔ میدان امیر، و دارالبطّیخ[۸]، سیّد احمدیان[۹]*، درب دریچه، سلطان سنجر، یازده پیچ، پاشاخ و غیرها و جویباره خاص در میان واقع شده و همهٔ آنها به قدر شهر معتبری است و بعضی محلّات در فتنهٔ افغان خراب شده، اصلاً آبادی ندارد. چنان که ظلّه و چرخاب و حسن‌آباد و عبّاس‌آباد و باغ جنّت و فلفل‌چی و آسنجان تمام خراب شده‌است و محلّهٔ جوباره از همه بزرگتر بوده‌است.

۱.س: به کاضم ف.

۲. در حاشیه آمده‌است: مثل مرنتیة النحاس در اندلس نزدیک بحر ظلمات.

۳. امروزه تلواسکان شرق خیابان ملک اصفهان است.

۴. امروزه پای‌کوشک خوانده می‌شود.

۵. کوی نیماورد از جمله مشهورترین و پرجمعیت‌ترین محلاتی است که شاردن از آن یاد می‌کند و مسجد ذوالفقار و کوچهٔ جمال از نقاط دیدنی آن جا است. (سفرنامهٔ شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ص ۱۴۹۴)

۶. شهشهان امروزی.

۷. مارنان امروزی.

۸. در نقشهٔ شهر اصفهان دارالصبح آمده این محله را شاردن پرجمعیّت‌ترین کوی شهر نوشته است. علت این نام‌گذاری هم آن بوده که کاخ حسن آشپز عهد شاه عباس اوّل در آن واقع شده وی در آغاز جوانی آشپزی ساده و تُنُک مایه بود سپس مدرسهٔ دارالبطیخ را بنا نهاد. (سفرنامهٔ شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ص ۱۴۷۷)

۹. سیّد احمدیان در نقشهٔ شهر اصفهان آمده است.

بناهای معروف اصفهان

یکی قلعهٔ طبرک* است و [بانی][1] آن معلوم نشده و از محلّات شرقی واقع است و آن را الحال پای قلعه می‌نامند و آن قلعهٔ معتبری است. دیوار و بارو و مشیر حاجب همه به جای خود است. بعضی نسبت آن را به رکن‌الدوله حسن ابن بویه می‌دهند و بعضی پیشتر از آن می‌گویند و البته در زمان دیالمه آباد بوده است. مسجد و سرا و کاروانسرا و بازار [۸] و لوازم شهر را داشته است. فوت فخرالدوله دیلمی در این شهر واقع شده است. صفویّه نیز آن را آباد داشته‌اند و خزانهٔ آنها بوده‌است و الحال داخل آن به کلّی خراب و به جز دیوار قلعه چیزی ندارد.

دیگر از آثار قدیم این شهر، دیوار خرابی است که دروازهٔ طوغچی بر آن است و در بعضی امکنهٔ شهر هم اثری از آن هست. آن را نسبت به گودرز کواد می‌دهند و بعید نیست از آن که او در آن زمان دیواری [به] دور شهر کشیده بود و بعضی به فیروز ساسانی و بعضی دیگر به کاکویه علاءالدوله دیلمی منسوب می‌دارند. در این‌که همهٔ اینها در [دوران] تسلّط خود دیواری در این شهر کشیده‌اند، شکی نیست. آن را اگر نسبت به علاءالدوله، که آخرین بانیان است بدهیم، محلّ تعجب است که دیوار به این قطر سه ذرع شاهی و بعضی جاها زیادتر، چه طور خراب شده و دیوار قلعهٔ طبرک که مقدم بر آن بوده تاکنون تازه و درست بماند.

دیگر از بناهای قدیم، مسجد جامع عتیق است ـ ذکر خواهد شد ان‌شاءاللّه.

---

۱. واژهٔ داخل کروشه، به عوض واژهٔ ناخوانای متن نسخه که ظاهراً «کننده» باشد، آمده است.

دیگر از آثار قدیم، پنج منارهٔ بلند است ـ: یکی در مسجد کوچکی مشهور به مسجد علی در محلّهٔ گلبار و معروف به منارهٔ مسجد علی است که در زمان سلاجقه ساخته شده و بانی [آن] معلوم نیست. و نیز در آخر محلّهٔ گلباره مناره [ای است که] به منارهٔ خواجه علم* معروف است؛ در محلّهٔ جویباره هم چند مناره دارد که منار ساربان و منار چهل دختران و منار ته‌برنجی می‌نامند و منار ساربان بلندتر و بهتر ساخته شده است.

دیگر در جویباره، محلی است که آن را [۹] دارالضیاء خوانند دو منار پستی دارد. در محلّهٔ دردشت نیز همین‌طور چیزی دارد و هیچ یک قابل ذکر نیستند.

ابتدای آبادی این شهر، از شاه عباس بزرگ است. پیش از آن شاه اسماعیل و شاه طهماسب هم جا به جا قلیل بنا نموده‌اند و شاه عباس عمارات دولتی را به همان محل بنای جدّ خود شاه اسماعیل که باغی ساخته و به نقش جهان موسوم نموده طرح انداخت و بیوت و قصور عالیه ساخت و میدان وسیع نقش جهان را بنا کرد که کنون به همان وضع موجود است و قصر سردر دروازه بزرگ عمارات معروف به علی قاپی را بساخت.

بازار قیصریّه طرف شمال میدان و چهار بازار اطراف میدان را نیز بنا کرد. بازار قیصریه بازار[ی] وسیع و دکّه‌های آن از سنگ عریض ساخته و متن بازار نیز سنگفرش است. دکان‌ها را دو طبقه ساخته‌اند. زیر و بالاخانه دارد تمام از آجر و بسیار خوش نماست و بزّازان در آن نشسته‌اند. ضرابخانه و کاروانسرای معروف به شاه در آن واقع است. این بازار چندان طویل نیست. به عقب آن، بازار چیت‌سازها است به همان وضع و به آن ارتفاع نیست و در آن چهار بازار نیز ساخته شده و سر در این قیصریّه به طرف میدان ایوانی خوب ساخته شده و دروازهٔ بازار بر آن است؛ در ایران نظیر ندارد. مهندسین نقشه‌ها برداشته و نتوانسته‌اند مثل آن را بسازند.

از جملهٔ عمارات دولتی، عمارت تالار طویله* است. تالار آن چندان تعریف ندارد [۱۰] چون که سر طویله اسبان خاصّه بوده و پادشاه آنجا به نظارهٔ اسبان آمده ساعتی می‌نشسته، چندان اهتمامی در وضع بنای آن ننموده است. امّا حوضخانهٔ جنب آن مایل به شمال روی به مشرق معروف به اطاق مروارید ساخته شده و تمام آن تذهیب و

زرکشان است. و نیز عقب آن تالار حوضخانه، عمارت دیگر است، کـه آن را عـمارت اشرف گویند [و] ظاهراً اشرف افغان در آن ساکن بوده است، کمال امتیاز را دارد.

دیگر از عمارات عالیهٔ دولتی، عمارت چـهل‌ستون است و آن را شـاه عـباس ثـانی ساخته؛ وضع آن مرکب از طرز عمارات چین و فرنگستان و ایران [است] به خـوبی آن عمارت، در تمام ایران نیست. تالار عالی با سقف آینه و ستون‌های غریب چوبی که در زیر[۱] چهار عددِ میان آنها که مشرف بر حوض میان آنهاست سنگی بزرگ و اطراف آنها را صورت شیر یال‌دار ساخته و حجّاری به کمال خوبی نموده‌اند و حـوض در مـیان ایـن چهارستون که اطراف آن سنگ مرمر فرش است، می‌باشد و از دهان آن شیرها می‌گذرد. روی آنها به جانب حوض است، راه و سوراخ آب هست که در حـوض مـی‌ریخته. در سقف آن مهندسان کارهای غریبه کرده‌اند. در استحکامش مبالغه‌ها نموده‌اند و در عقب آن تالار، طنابی است، بس زیبا که آن را سقف رفیع به سرچشمه زده و مرمّت به تذهیب زرکشان نموده و در نماهای آن صورت بعضی از سلاطین صفویه را ساخته‌اند. صورت شاه اسماعیل و هر دوی شاه عباس موافق است و صورت شاه طهماسب [۱۱] بـزرگ مخالف. چنان معلوم می‌شود که آن صورت‌ها را به وقت دیگر، در اواخر [عهد صفوی] ساخته‌اند. زیرا که مجالس موافق نیست. اشجارات در میان باغی است که به همان باغ چهل‌ستون معروف است و پیش روی عمارت دریاچهٔ بزرگ سرتاسر باغ ساخته‌اند.[۲]

دیگر از عمارات عالیه و مکان‌های باصفا، عمارت و باغ هشت بهشت است که آن را شاه سلیمان صفوی بنا نـموده، مـقرنس و تـذهیب سـاخته و کـنون در عـهد حکـومت حضرت والا ظل‌السلطان آن را دارالفنون و مکتب‌خانهٔ انواع علوم نموده‌اند و به مدرسهٔ همایونی* موسوم است.

از جمله عمارات دولتی، عـمارت صـدری است، کـه حـاجی مـحمّد حسـین خـان

---

۱. س: + که در زیر.

۲. کمپفر در سفرنامه خود باغ‌ها و عماراتی را که متصل به چهلستون بودند، نام برده و به وصف آنها می‌پردازد؛ نظیر باغ خلوت، انگورستان، اصطبل، باغ گلستان، باغ اوچ مرتبه و دو برج کبوترخانه با عـماراتـی زیـبا و بی‌نظیر (رک: سفرنامه کمپفر، صص ۲۰۷ ـ ۲۱۲).

صدراعظم اصفهانی ساخته است، دو دست است؛ تالاری عالی دارد و اطراف آن عمارات و بیوتات خوب ساخته [است].

دیگر از جملهٔ عمارات، عمارت معروف به سرپوشیده و عمارت رشک جنان* است و آنها را مرحوم سیف‌الدوله سلطان محمّدمیرزا ساخته و کنون حضرت ظل‌السلطان به تزئین و آیین پرداخته و مقرّ و مرکز حکومت فرموده‌اند.

دیگر باغی است متصل به آن [بنای] سرپوشیده معروف به باغ کاج و آنجا باغ مختصری بود که مرحوم سیف‌الدوله بنا نهاده‌اند و عمارت دیگر داشت که الآن ظل‌السلطان عمارت خوش‌نمایی در آنجا ساخته و دیوان مظالم و دفترخانهٔ مبارکهٔ اصفهان را در آنجا مقرّر داشته‌اند. و چند دست از عمارات شاهی قدیم از صفویه در فترت افغان خراب شده است که اثری ندارد.

[۱۲] از جمله محلّه‌های معتبره در محلّهٔ دولت میدان نقش جهان است که پیش روی عمارت دولتی به طرف شرق ساخته شده و درکمال وسعت است و مجرّه‌های زیر و بالا اطراف آن [را] برای منزل و محلّ لشکر ساخته‌اند و در دروازهٔ درِ آن به عمارت شاهی گشاده که سر در یکی علی‌قاپی است و دیگری سر دَرِ مختصری دارد مشهور به سر در خورشید و گویا اوّلی راه به دیوانخانه و دویّمی راه به اندرونخانه بوده است. دروازهٔ قیصریّه به طرف شمال این میدان و دَرِ مسجد جامع عبّاسی محاذی آن به طرف جنوب می‌باشد و طرف شرق میدان مواجَههٔ عمارات دولتی، ایوان و دَرِ مسجد معروف شیخ لطف‌اللّه* است و در جَنْبین قیصریه بر طبقهٔ بالا نقاره‌خانهٔ دولتی است و حوض بزرگی پیش روی دَرِ قیصریه ساخته شده و در اطراف میدان، نهری که کناره‌های[۱] آن از سنگ است، درست نموده و آب از آن جاری بوده‌است و به مرور ایّام درین میدان خرابی راه یافته، در این اوقات حضرت ظل‌السلطان آن را در مرمّت صورت نوی داده و پایین جوی‌ها را جوی دیگر طرح کردند و درختان چنار و گل نشانیده و کنون جایی باصفا است. طول این میدان پانصد ذرع شاه و عرض آن، یک صد و شصت ذرع است.

---

۱. س: کنارهای.

دیگر جنب عمارات شاهی به طرف شمال، میدان کوچکی است که آن را میدان چهار حوض* [۱۳] گویند. اطراف آن حجره و محلّ لشکر است. سیف‌الدوله مرحوم سلطان محمّدمیرزا سردر مختصری بر سر دروازهٔ آن به عمارات طرف جنوب ساخته بود و به آن میدان نیز خرابی یافته و حوض وسط آن از حیّز انتفاع افتاده بود. نوّاب ظل‌السلطان آنجا را نیز مرمّت کرده محلّ لشکر و سرباز قراردادند و در حوض آن آب جاری ساخته و در چهارگوشهٔ آن چهار باغچه طرح کرده و درختان سایه‌دار نشانده، گلکاری کردند.

و نیز از جملهٔ امکنهٔ معروفه اصفهان یکی چهار باغ شاه عباسی است و معروف به چهار باغ کهنه است. چون شاه عباس عمارات خود را در آنجا بساخت و امرای او نیز طرف جنوب آن عماراتی زیاد ساخته آن محل را به محلّهٔ دولت موسوم نموده‌اند ـ اگرچه قلعه نداشته و حصاری نکشیده ـ ولی دری از دیوار بست آن به طرف مغرب سمت محلّه‌های نوآباد بوده بگشاد و آن را دروازهٔ دولت نام نهاد و از آنجا خیابانی در جنب همین عمارت دولتی به طرف جنوب تا کنار زاینده رود، که الحال موسوم به چهارباغ است، طرح انداخت مشتمل بر دو باغچه و در میان راهی سنگ بست و جویِ سنگی در میان درست نموده در کنار باغچه درخت چنار و گلکاری‌ها نشانیدند و باغ‌های و سردرها و حوض‌های بزرگ و آبشارها که در این خیابان ساختند، شرحی جدا خواهد و دو طرف این خیابان را باغ‌های بزرگ و سردرها بنا نموده و محاذی هر سر دری در میان چهار باغ، حوضی بزرگ درست نمود. [۱۴] و این چهار باغ الحال رو به خرابی آورده است. چهار باغ منتهی است به پل بزرگ شاه عبّاسی معروف به سی و سه چشمه و باز محاذی آن، خیابانی طرح انداخته کوتاه و منتهی نموده‌اند به بلندی، که اوّل چهارباغ علیا است و این چهارباغ[۱] را نیز شاه عبّاس اوّل طرح انداخته و سنگ‌بست آن در زمان دیگران شده است و این خیابان طویل‌تر از خیابان اوّل است، امّا عرضش کمتر است و در

---

۱. وجه تسمیهٔ خیابان چهارباغ عباسی بر این اساس است که سابقاً چهار باغ مو در این مکان وجود داشت که وقف مسجد بوده است، شاه عباس که می‌خواست چنین خیابانی بسازد، این باغ‌ها را اجارهٔ ابد کرد و سالیانه دویست تومان مال‌الاجاره می‌پرداخت. (سفرنامهٔ شاردن، ترجمهٔ حسین عریضی، ص ۱۵۰).

اطرافش باغ‌ها و سردرها دارد. از ابتدای چهارباغ که پیش دروازه دولت است تا باغ هزارجریب، که آخر چهار باغ علیا است، مجموعاً دو چهار باغ و [یک] پل بر سبیل تحقیق یک میل شرعی است و این را منتهی نموده‌اند به باغ عبّاس‌آباد که قریب به دامنهٔ کوه صفّه [است] و بین‌الانام[1] به[2] «باغ هزار جریب»* اشتهار دارد، چه به حسب مساحت هزار جریب شاه بوده و مشتمل بر دَه قطعه که هریک به طرف جنوب بلندتر از قطعهٔ شمالی آن است و در هر یک چند آبشار و عمارت داشته آبی مخصوص از زاینده‌رود برای آن آورده بودند و اهل فرنگ در زمان آبادی آن باغ را دیده‌اند [و] نوشته‌اند که: «امروز در ممالک مثل این باغ موجود نیست».

بالجمله آن باغ در فترت افغان روی به خرابی نهاده و در اواخر دولت زندیه دیگر اثری به‌جز زمین و دیوار از آن باقی نماند و آن چهار باغ علیا، یعنی چهار باغ بالا، نزد عوام آبادی اجمالی داشت، درین سنوات به کلّی خراب گشته، کمی از باغات آن باقی مانده است. [۱۵] و دیگر از بناهای دولتی، چهار باغ صدری است که آن را حاجی محمّدحسین خان صدراعظم اصفهانی، قرینه چهارباغ کهنه بر سر راه شیراز ساخته است. طرف غربی آن، محلّهٔ چرخاب و حسن‌آباد [واقع شده] که هر دو خراب است و مشرق آن، محلهٔ خواجو است و آباد است. آن را منتهی نموده به نهر نیاصرم و راهی با دو طرف باغ از آن نهر به بالا ساخته و متصل به زاینده رود نموده قریب به پل حسن‌آباد[3] که حالا مشهور به پل خواجو است و دروازهٔ خواجو را بر سر آن راه در کنار رود او نهاده است. این چهارباغ موسوم به فتح‌آباد است و به جانب جنوب پل، باز چهارباغی مختصرتر از آن طرح انداخته موسوم به امین‌آباد و ممتد است به دروازهٔ تخت فولاد[4] و اطراف این هر دو چهار باغ به قاعده باغ‌ها و سردرها ساخته و مقابل حوضی ساخته شده در آخر امین‌آباد، بقعه‌ها پرداخته از جملهٔ آنها بقعهٔ مشهور به نام آقا محمّدکاظم شاعر [با] تخلّص واله* است.[5] چهارباغ فتح‌آباد خرابی به آن راه یافته امّا هنوز وضع باغ دارد و

---

۱. بین الانام: میان مردم. ۲. س: + بهزار. ۳. دیولافوا آن را حسن‌بک نوشته است.

۴. این ناحیه از نام سرداری که به واسطهٔ فتوحات درخشانش او را پولاد بازو لقب داده بودند، مشتق شده است. (سفرنامهٔ شاردن، ترجمهٔ حسین عریضی، ص ۱۸۳). ۵. س: واله تخلص است.

امین‌آباد خراب و به‌جز خیابانی ساده از آن چیزی باقی نیست. و از جملهٔ عمارات دولتی معروف عمارت هفت دست* و عمارت آینه باغ سعادت‌آباد* است. هفت دست [را] به وضع عمارات قدیم در نهایت استادی و استحکام ساخته‌اند و هفت دست بوده والحال یکی از آنها باقی مانده است. این هفت دست برکنار زاینده‌رود [و] طرف جنوب آن واقع است و همچنین طرف مغرب باغ سعادت‌آباد است. [۱۶] رودخانه [در] منظر آن واقع شده. تالار بزرگ آینه‌کاری دارد و عقب آن طنابی [به] خوبی پرداخته گویا این تالار و عمارت دیوانخانه آن هفت دست بوده است و آن اندرونی این. و از جمله عمارات آن جا کنون عمارتی است که در عقب هفت دست در زیاده از سی سال به حکم پادشاه جم جاه ساخته‌اند، محلّ معتبر خوبی است.

باغ سعادت‌آباد باغی است وسیع [که] از طرف مشرق تا پل خواجو و چهارباغ امین‌آباد ممتد است. دو عمارت در آن است و در پشت آن یک عمارتی دیگر است مشهور به نمکدان که آن را کلاه فرنگی نیز گویند. طرف جنوب این باغ تخته فولاد است. دروازهٔ بزرگ بدانجا دارد نزدیک به تکیهٔ میرفندرسکی و این باغ و عمارات هم، بعضی خراب و بعضی رو به خرابی است.

از جملهٔ امکنهٔ معروف اصفهان تخته فولاد است که آن طرف جنوب نیمهٔ شرقی شهر واقع شده است. آبادی و قریه هم دارد. قبرستان وسیعی در آن است که از قدیم بوده؛ قبور میر ابوالقاسم میرفندرسکی و میر اسماعیل خاتون[۱] آبادی و آقا محمّد میرآبادی و فاضل معروف به هندی و ملّا مهراب مازندرانی و آقا حسین و آقا جمال خوانساری و میرزا محمّدعلی ابن میرزا مظفر و شیخ محمّدتقی و بابا رکن‌الدین در آنجا است و بعضی [از آنها] بقعهٔ مخصوص هم دارند.

امّا سایر امکنهٔ معروفهٔ اصفهان

در این زمان، دویست و ده مسجد و مدرسه هست. از مساجد، چهار آنها مسجد جامع بزرگ و یک مسجد قابل خیلی تعریفی و بعضی دیگر [۱۷] قابل ذکر نیست؛ از جملهٔ آن چهار

---

۱. س: خواتون.

مسجد یکی مسجد جامع عتیق است و به مسجد جامع معروف است. بانی این مسجد سلطان ملکشاه سلجوقی است که به سرکاری خواجه نظام‌الملک بنا نموده کتابه[1] به اسم آن پادشاه دارد. شبستان آن بسیار محکم بخصوص به نام آن وزیر بی‌نظیر مشهور است، در چهار سمت چهار ایوان رفیع دارد. سمت جنوب ایوانش بلندتر و عریض‌تر است.گنبدی‌خلف آن ساخته‌اند که کهنگی آن مشهود است. صفویّه ایوان آن را مرمّت زیادی نموده‌اند بلکه مظنون است که این ایوان از بناهای جدّ آنها است؛ کتابه[2] به اسم آنها دارد. دو طرف این گنبد و ایوان را چهل ستون ساخته‌اند و بر بالا به طرف صحن، حجرات طلبه و غرفه‌ها بنا شده [است]. شبستان خواجه نظام‌الملک خیلی مستحکم است و تاکنون خللی بدان راه نیافته. دو ایوان مشرقی و مغربی آن به ایوان استاد و شاگرد اشتهار دارد. و ایوان و صفهٔ رو به قبله، [که] به صفهٔ درویش اشتهار دارد، بعد از ایوان جنوبی از سایر ایوان‌ها بزرگتر است [و] خرابی به آن راه یافته بود، تازه مرمّت کرده‌اند و باز دو طرف این هم چهل‌ستون و بالای آن حجرات است. صحن مسجد وسیع و مهتابی متعدد دارد. حوضی میان مسجد ساخته‌اند و بر بالای آن عمارتی نموده‌اند. حوضی دیگر پیش روی صفه درویش است. در این مسجد از قطعات سنگ مرمر و تشبیک آنها و کتابه‌ها، چیزهای وصله و غریبه است. چون اصل مسجد به وضع قدیم، بلکه قطعه قطعه

---

۱. کتیبه را مؤلف، کتابه آورده است. متن کتیبه به خط کوفی سادهٔ آجری چنین است: «بسم اللّه الرحمن الرحیم امر ببناء هذه‌القبة فی أیّام‌السلطان المعظّم شاهانشاه الأعظم ملک‌المشرق و المغرب رکن‌الإسلام والمسلمین معزّ الدنیا و الدین ابی‌الفتح ملکشاه بن محمّد بن داود یمین خلیفة اللّه أمیرالمؤمنین أعزّالله نصرةً؛ العبد الفقیر إلی رحمة الله الحسن بن علی بن اسحق علی ید ابی‌الفتح احمد بن محمّد الخازن»، (گنجینهٔ اصفهان، ص ۷۶).

۲. در سمت راست مدخلی که صفهٔ صاحب (ایوان جنوبی مسجد جمعه) به قسمت جنوبی آن (گنبد نظام‌الملک) وصل می‌کند فرمانی از شاه اسماعیل، مبنی بر منع گرفتن پول و صدور حواله به خانه‌ها و محلات اصفهان مورّخ ۹۱۱ هجری به خط ثلث برجسته بر سنگ سفید و فرمانی دیگر از شاه طهماسب، مبنی بر بخشش دو هزار تومان مالیات اصفهان و توابع آن به خط ثلث برجسته، و همچنین کتیبهٔ کاشی‌کاری داخل صفهٔ صاحب از عهد شاه طهماسب به خط کمال‌الدین حسین و خطوط بنایی داخل مقرنس‌هایِ ایوان صاحب کتیبه‌ای از اوزون حسن آق قویونلو و کتیبهٔ قرآنی هلال داخل صفه از سال ۹۳۸ هجری و کتیبه‌های قرآنی نماهای خارجی ایوان جنوبی و کتیبهٔ نمای فوقانی صفه صاحب به نام شاه عباس ثانی مورّخ ۱۰۷۰ هجری وجود دارد (نقل به مضمون از گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، صص ۸۶ـ ۹۷).

در ازمنهٔ متفرّقه ساخته شده، نمایش زیاد ندارد. عقب این مسجد به طرف شمال مایل به مغرب مقبره [۱۸] مجلسیِ بزرگ و کوچک* و بعضی افاضل می‌باشد. به طرف مشرق مایل به شمال این مسجد محلّی است که ایوانی دارد معروف به صفّه عمر است. مردم گویند این محل را اوّل عمر عبدالعزیز ساخته [و] پس از آن به تعمیر باقی پرداخته‌اند [ولی] این خلاف است، بلکه آن‌جا را اشرف افغان محلّ نماز سنّیان قرارداده. دور آن کتابت نموده، اسماء خلفای ثلاثه[۱] را در آن جا ثبت نموده‌اند. هنوز آثار و بعضی اسماء در آن باقی است، اگرچه اکثر را مردمان شکسته و خراب نموده‌اند. چون در میان شیعه، عمر اشهر خلفا است. آن جا را به جهت آن اسماء صفهٔ عمر خواندند.

دویّم از مساجد بزرگ معتبر، مسجد جامع عباسی است که به مسجد شاه معروف و درِ سمت جنوب میدان نقش جهان است. شاه عباس بزرگ هفده سال قبل از انقضای وفات و سلطنت شروع نموده؛ تاریخ اتمام آن را کسی متعرض نشده که او خود تمام نموده یا اعقاب او به اتمام پرداخته‌اند. معروف است که محوّطهٔ مسجد را تمام کَنده و [و] به آب رسانده از آن جا با سنگ و ساروج[۲] ساخته به سطح زمین رسانده‌اند. ارتفاع ایوان آن، سی و دو ذرع و ارتفاع گنبد، پنجاه ذرع شاه است. در این گنبد جنب محراب، منبری از سنگ مرمر یک پارچه نصب نموده که خیلی قابل نظاره است. در دو طرف این گنبد دو چهل ستون ساخته و در دو طرف چهل ستون‌ها، دو صحن بزرگ با ایوان‌های اطراف که هریک از آن صحن‌ها به قدر مسجدی جدا است، شاه سلیمان ساخته و در دو سمت مشرق و جنوب به جانب بالا غرفات بنا نموده‌اند و در طرف رو به قبله حجراتی [۱۹] جهت طلبهٔ علم ساخته شده. این مسجد صحنی دارد؛ طول آن یک‌صد و چهل و شش ذرع و عرض آن هشتاد و چهار ذرع شاه است. عرض این مسجد طرف طول آن واقع شده....[۳]

تمام این مسجد از خارج و داخل کاشی‌کاری و ازارهٔ[۴] آن از سنگ مرمر است. صحن

۱. س: ثلثه. ۲. س: صاروج.

۳. نقطه چین‌ها در خودِ نسخه آمده است.

۴. ازار، ایزار، ایزاره، هزاره: آن قسمت از دیوار اطاق و یا ایوان که ازکف طاقچه تا روی زمین بود.

آن از سنگ پارسی مفروش و در این زمان به حکم شاهی مرمّت کامل نمودهاند. دو مهتابی بزرگ در صحن آن ساختند. حوض بزرگ میان مسجد را که نامرغوب بود، تغییر دادهاند، حوض بزرگتر به طرز این زمان با سنگ‌ها ساختهاند. سردرِ عالی به طرف میدان برای این مسجد بنا نمودهاند. کتابت و مقرنس خوبی کردهاند و دری که روی آن را تنکه[1] نقره گرفته و دور آن کتابهٔ به خط نستعلیق خوش نوشته و گردهای نموده کندهاند مرتب نموده و دو دروازه دیگر هم در آن دو صحن شاه سلیمان به طرف محله دارد.

مسجد سیّم موسوم به مسجد حکیم است که حکیم داود نام که سال‌ها به هندوستان مشغول طبابت بوده و دولت بسیاری تحصیل نموده بعد از مراجعت به ایران این مسجد را در زمان شاه عباس ثانی آن را ساخته و تمام نموده است. طرف قبلهٔ آن گنبدی و دو طرف دو صحن و مواجهٔ مشرق شبستانی ساخته و ایوان دیگری رو به قبله با دو ایوان کوچکتر از آن در دو طرف آن ساخته [است]. صحن آن وسیع و سنگفرش است و دو مهتابی بزرگ در این الحاقات برای آن در صحن درست کرده و حوض بزرگ قدیمی آن را تغییر داده به طرز این زمان ساختند. این مسجد آجری است و کاشی کم دارد و آن را چهار دروازه است و آن نزدیک به بازار بزرگ و در [۲۰] طرف شمال محلّهٔ دولت واقع شده و محلّه به اسم این مسجد مشهور شدهاست.

مسجد جامع چهارم، مسجدی است که حاجی سیّد محمّدباقر مجتهد رشتی در زمان خاقان مغفور فتحعلی شاه در محلّهٔ بیدآباد ساخته؛ صحنی وسیع و مهتابی‌ها و حوضی بزرگ در آن ساختهاند. گنبدی به قاعده در سمت قبله و دو طرف چهل‌ستون بنا نمودهاند و دو شبستان مواجههٔ مشرق و مغرب برای آن ساخته و بر بالای آنها مهتابی و حجرات برای طلبهٔ علم مهیّا داشتهاند. این مسجد نیز آجری است قدری هم کاشی در آن کار نمودهاند. آن را نیز چهار دروازه است که یکی از آنها به مقبرهٔ خود سیّد مرحوم است.

امّا مسجد دیگر که قابل بیان است، مسجد مشهور شیخ لطف‌الله است که آن را شاه عباس بزرگ قبل از مسجد جامع جدید ساخته و آن نیز در میدان نقش جهان مواجههٔ

---

۱. تنکهْ (Tenuke/taneka) قرص رایج از زر و سیم و مس.

مغرب در مقابل عمارات دولتی بنا شده و شیخ مذکور به امامت آن مقرّر گـردیده و او شخص عالمی زاهد و مشهور به تقوی بوده است. بالجمله این مسجد سرپوشیده است؛ تمام فضای آن همان داخل چهار دیواری است که یک گنبد بر آن [تعبیه] نموده‌اند و قطر آن گنبد نزدیک به گنبد مسجد شاه است، امّا ارتفاع آن بسیار کمتر است و زیر آن نـیز سردابی ساخته‌اند که محلّ حیرت معماران است. تمام این مسجد کاشی‌کاری و کاشی آن بی‌نظیر که مثل آن در جای دیگر یافت نمی‌شود. کتابه سر در آن خط استادانی است و کتابه کنون روی به انهدام گذاشته است، مدرسه هم در جنب همین مسجد به همان اسم ساخته و خراب است.

مسجد دیگر، مسجدی است جدیدالبنا که مرحوم میرسیّد حسن مجتهد اصفهانی در «محلّهٔ نو» بنا نموده است [۲۱] و عمرش به آخر رسید. محمّدرحیم خان بیگلربیگی به عمارت آن پرداخت، عمر او هم کوتاه بوده برادرانش محمّدکـریم‌خان و مـحمّدحسین خان به عمارت آن مشغولند و نزدیک به اتمام است.

مسجد دیگر، مسجدی است در محلّهٔ «جمال کُله» که مرحوم حـاجی مـحمّدجعفر آباده‌ای بنا نموده و توفیق اتمام نیافت؛ دیگران آن را تمام کردند.

دیگر مسجد شیخ علی‌خان زنگنه در محلّهٔ ترواسکان[۱] است و در نهایت استحکام است.

دیگر گنبدی است از مسجد ساروتقی وزیر شاه صفی در آخر محلهٔ دولت نزدیک امامزاده احـمد است. مسـجد آن خـراب شـده و آن گـنبد بـاقی است. داخـل آن را زر نشانی‌کرده‌اند و خوب ساخته‌اند. دیگر مسجد جـدیدی است کـه جـناب حـاج شـیخ محمّدتقی [آن را] بنا نموده‌اند.

این مساجد همه درجهٔ دویّم است. دو سه مسجد دیگر معروف به مسجد خیاط‌ها و مسجد شیره‌پزها و مسجد ذوالفقار و مسجد معروف به ایلچی است در درجهٔ سـیّم و سایر مساجد صغار هست در بازار و محلّه، که آنها معروف نیستند ولی خوب سـاخته

۱. در نقشه راهنمای شهر اصفهان، تلواسکان، همچنین در کتاب جغرافیای اصفهان تلواسکان آمده است. (ر.ک: جغرافیای اصفهان، ص ۳۳ و ۱۲۶).

شده‌اند.

امّا مدارس این شهر

مدرسهٔ درجهٔ اوّل مدرسهٔ شاهی است که شاه سلطان حسین صفوی در چهار باغ قدیم عباسی ساخته. مدرسه دو طبقه است و حجرات طبقه تمثیل دارد و چهار ایوان به چهار سمت انداخته که همه مسجد این مدرسه است. چهار دَر دارد. [و] دروازه[ای] به طرف چهار باغ [که] آن را تنکه نقره نموده‌اند و کتابت برجسته در آن درست کرده‌اند. [۲۲] مدرسهٔ دیگر مدرسهٔ صدر است که حاجی محمّدحسین خان صدر اعظم اصفهانی بنا نموده است و یک طبقه است.

دیگر دو مدرسه است در بازار معروف به اسم جدّه بزرگ و کوچک*؛ معلوم نیست که جدّهٔ کدام [یک] از سلاطین صفویه بنا کرده‌اند.

دیگر «مدرسهٔ نیم‌آورد» است که در آن محلّه بنا شده‌است. دیگر مدرسهٔ مشهور به «کاسه‌گران» است در پشت میدان کهنه. دیگر از مدارس بزرگ «مدرسهٔ ملّا عبدالله» است؛ دو طبقه و صحن وسیع دارد. دیگر مدرسهٔ مریم‌بیگم است. مریم بیگم، دخترشاه صفی، آن کاروانسرا را خریده و مدرسه کرده است.

دیگر «مدرسهٔ شاهزاده‌ها» است.[۱] دو طبقه است در محلّهٔ مسجدحکیم است. دیگر دو مدرسه در محلّهٔ بیدآباد است: یکی به نام میرزا حسین و یکی به نام میرزا مهدی معروف است. دیگر مدرسهٔ کوچکی که در محلّهٔ درکوشک است که خراب شده؛ مرحوم حاجی سیّد اسدالله آن را مرمّت کرد.

دیگر مدرسه‌ای است، در «محلّهٔ شاهنشاهان» از قدیم مشهور به باباقاسم است و مقبرهٔ او در آن‌جا است و این مدرسه را قبل از صفویه بنا کرده‌اند و از ماقبل صفویه همین یک مدرسه باقی است.

---

۱. این مدرسه از بناهای دورهٔ صفوی است که در انتهای بازار رنگرزان واقع شده و ابتدا طلبه‌نشین و چون رو به انهدام و ویرانی گذاشته آن را خراب و به جای آن دبستانی بنا کرده‌اند. قسمتی از پشت بغل‌های کاشی‌کاری نفیس این مدرسه عیناً به باغ چهلستون منتقل و در پشت این عمارت در بخش‌های مناسب نصب گردید (گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۷۵۳).

امّا امامزاده‌ها[ی] معروف این شهر

یکی امامزاده احمد در محلهٔ قصر منشی؛[۱] دیگر امامزاده اسماعیل؛ دیگر هارون ولایت در محلهٔ گلبار؛ دیگر امامزاده زین‌العابدین [علیهم السلام است] و باز بعضی امامزاده‌های غیرمعروف هم هست.

امّا کاروانسراهای این شهر

هشتاد و چهار [کاروانسرا] به قلم آمده است. آنچه تاجرنشین و معروف است، [۲۳] کاروانسرای طباطبایی است که در این اوقات حاجی میرمحمّدحسین تاجر طباطبایی ساخته است. در این محلّ کاروانسرای خرابی بود از زمان صفویه موسوم به مُخلِص و از حیّز انتفاع افتاده بود و او اذن از دولت گرفته و به اتمام رسانید. توپخانه[۲] هم آن‌جا است. کاروانسرای دویّم و سیّم، نو و منسجم است و تاجرنشین است.

چهارم: سرای معروف به شاه است، دو طبقه است.

پنجم: کاروانسرای محمّدصادق خان است که از نوکرهای صدراعظم اصفهانی بوده در زمان فتحعلی‌شاه ساخته است.

ششم: سرای حاجی علی‌نقی [است].

هفتم: سرای ساروتقی است و بانی آن ساروتقی اعتمادالدوله وزیر شاه صفی ساخته؛ کنون مرحوم مشیرالملک[۳] اصفهانی آن را خریده و مرمّت نموده [است].

هشتم: سرای گلشن است که آن را حاجی محمّدزمان مافی که از قبل کریم‌خان شاه زندیه حاکم اصفهان بوده و ساخته است.

نهم: سرای فخر است.

دهم: سرای جارچی است.

یازدهم: سرای حاجی کریم است که آن را آن تاجر در این اوقات ساخته.

دوازدهم: سرای تالار است.

---

۱. امروزه بین خیابان ملک و نشاط اصفهانی قراردارد.

۲. س: تپخانه.

۳. س: مشیرلملک.

اینها سراهای خیلی معتبر اصفهان است. بعضی سراهای کوچک [هم] دارد از قبیل سرای میرزا کوچک و میرزا اسماعیل و سرای سفیر و تباعی‌ها و بعضی تیمچه‌ها و سراهای بارانداز است که نوشتن آنها تطویل [کلام] است؛ از جمله آنها کاروانسرای بازارچهٔ بلند است. دیگر از بناهای غریب، کاروانسرایی موسوم به نقش جهان است [که] رو به خرابی آمده و مایهٔ افسوس مهندسین است. گویا آن را [۲۴] شاه عباس بزرگ یا یکی از خلفای او ساخته است.

حمّامات اصفهان

یک‌صد و پنجاه و دو باب حمّام دایر است. بهترین آنها: اوّل، حمّام خسرو آغا است و [او] از خواجه‌های سلاطین صفوی بوده؛ دویّم، حمّام علی‌قلی آقا[۱] است و حمّام کوچکی هم جنب آن ساخته است که زنانه [محسوب] می‌شود؛ سیّم، حمّام شاه است.

دیگر حمّام بیگلربیگی است. دیگر حمّام شاهزاده‌ها و حمّام چهارباغ خواجو و حمّام شیخ بهایی و حمّام سنگتراشان و حمّام نو و حمّام چیت‌سازها و حمّام شاه علی و حمّام مشیرالملک در درجه دویّم‌اند.

چهارسوهای معروف این شهر که گنبد نموده‌اند

یکی چهارسوی شاه و چهارسوی مخلص و به طباطبایی معروف است و چهارسوی‌علی‌قلی آقا و چهارسوی شیرازی‌ها و چهارسوی بیدآباد و چهارسوی «درشیخ» و چهارسوی دروازه نو و چهارسوی نقاشی در خواجو و چهارسوی فریدون و چهارسوی آجری و چهارسوی نمکی.

دیگر از امور جزئی غیرمعتنابِهِ این شهر، میدان کهنه است و آن به وقت سلاجقه میدان شهر بوده و خانه‌های شاهی همان‌جا بوده و اسم نقاره‌خانه و محلّ آن هنوز هست.

---

۱. جغرافیای اصفهان: علی‌قلی آغا؛ ص ۲۰.

[طبیعت اصفهان و زاینده‌رود]

طبیعت اصفهان

چاه‌های آن اکثر از چهار ذرع تا هفت ذرع به آب می‌رسد [و] چاه‌های هزارساله در آن‌جا هست. خاکش بادوام است. این شهر بر روی عرق زلزله واقع شده، مگر در سال دویست و سی و نه [در] عهد متوکّل که در جمیع ایران و هند زلزله سختی آمد* در اصفهان هم خرابی رسید. طرف شمال شهر تا پانزده فرسخ کشیده است و جنوب آن از نیم‌فرسخی گرفته است. [۲۵] بادهای شمالی از کوه کرکس که در تابستان برف دارد، می‌آید و از جبال قهرود ییلاقی برخاسته صاف شده به اصفهان می‌رسد و طرف جنوب را که مَهَبّ ریاح عفنهٔ حارّه است از کوه‌های صفّه و شاه‌کوه و هزار درّه محفوظ است؛ اشیاء عفنهٔ سمّیّهٔ مرض وبا در آن پیدا نشده، مگر از اوّل تاریخ دنیا در اصفهان دو دفعه آمده است: یکی در زمان جستیتین[۱] قیصر ثالث معاصر انوشیروان پادشاه قسطنطنیه بوده و این مرض هایل از آن‌جا به تمام بلاد رفت. مورّخ یونانی می‌گوید: سرکوه بلندی و گودال عمیقی نماند در زمین یا جزیره در بحر محیط که این مرض «به آن‌جا نرسیده باشد؛ تا مدّت پنج سال در روی زمین باقی و سرایت داشت».

مرتبهٔ دیگر در اوایل دولت صفویه از جاهای دیگر سرایت کرده امّا[۲] درین جا چندان

---

۱. «ژوستینین» مخفف «ژوستیاند نوس» یا «یوستینیانوس» (۴۸۲ ـ ۵۶۵ م) امپراتور روم شرقی.

۲. س: + چندان.

طولی نکشید.

صفت زاینده‌رود

سرچشمهٔ این رود در دامنهٔ زردکوه بختیاری واقع شده و آن کوه حدّ فاصل ناحیهٔ اصفهان و لرستان بختیاری است.[1] و از شعبه‌هایی که نسبت به جهت اصفهان عقب آن واقع شده، کوهی است موسوم به کوه رنگ که آن را به تخفیف کورنگ می‌گویند و منبع رود کورنگ پای آن است. کارن یا کارون، که شهرت نموده است غلط است، از سرچشمه زنده‌رود تا اصل زردکوه تخفیفاً یک فرسخ و نیم است. بر این کوه همیشه برف موجود است. سرچشمه مثل حوض مدوّر است. تقریباً دویست ذرع در دویست ذرع [۲۶] و از این چشمه وسیع آب به قوّت می‌جوشد و به راهی که به طرف شرق دارد روان می‌شود و رودی به قاعده است. اسم این سرچشمه، جانان است؛ این رود هم تا سه فرسخ که به موضع چهل چشمه می‌رسد اسمش جانانه رود است و از ناحیهٔ فریدن که طرف شمال این رود واقع است، چشمهٔ بزرگ دیگر بیرون آمده، داخل در اوایل جانانه رود می‌گردد. اسم این آب خِرْسنگ و کورنگ است. آبی دیگر هم از طرف مغرب چهارمحل[2] از جانب جنوب بیرون آمده مقابل همان خرسنگ داخل جانانه‌رود گردیده اسم این آب زرّین رود است و منبع آن زرکوهی است که آن را زرّین کوه گویند.

اطراف رود خرسنگ و کورنگ ثمین طایفهٔ بختیاری چارلنگ است و اطراف زرّین رود محل طایفهٔ هفت لنگ بختیاری است و این سرزمین همه از نواحی فریدن است، دخلی به لرستان ندارد. جهت قرب جوار بـه تـغلّب آمـده [و] ساکن شده زراعتی می‌نمایند. مغرب جانانه رود، زردکوه است و شمالش فریدن و جنوب و شرقش بعضی از اراضی فریدن و بعضی چهارمحلّ. در زمان قدیم اطراف این جانانه‌رود، آبادی‌ها داشته و اکنون مصیف[3] طایفهٔ بختیاری است و اطراف آن همه کوهستان و برف‌گیر است و کسی در زمستان آن‌جا نمی‌ماند. دو چشمهٔ دیگر هم نزدیک به سرچشمهٔ جانان به یک

---

۱. در حاشیهٔ متن نسخه: درین عهد تا برخوار.

۲. امروزه استان چهار محال بختیاری خوانده می‌شود.

۳. ییلاق (دهخدا، ذیل: مصیف).

میل مسافت است: یکی آب نمک است که می‌بندد و نمک سفید لطیف می‌شود و آب دیگری [که] شیرین است و زراعت می‌شود. اصل و مایهٔ زاینده‌رود همان سه آب مذکور است و اصل اصیل همان چشمهٔ بزرگ جانان است و آب‌های برف هم متّصل شده به موضعی می‌رسد. [۲۷] که آن‌جا را چهل چشمه گویند؛ آن وقت نامش زاینده‌رود می‌شود و تقریباً آبش از قرار تخمین ممیّزین، به سی‌هزار سنگ میرآبی که هفت هزار و پانصد سنگ گردش باشد، می‌رسد و از اوّل جوزا[1] کم می‌شود و به دو سه هزار سنگ میرآبی می‌رسد، امّا اصل سرچشمهٔ جانان کم نمی‌شود. از فریدن تا آخر لنجان و ماربین همه جا نهرها بریده و برده‌اند. دیگر آب رود به جایی نمی‌رسد، مگر آنچه زایش خود رود است یا به هر چیزی که معمول است که آبی معیّن بعد از هر پانزده روز، سه شبانه روز به شهر و اطراف آن می‌دهند، اگر خشکسالی نباشد و آن را «قنش» گویند و تا چهار ماه به این حالت است. در تمام پاییز که به اصطلاح کل‌بند گویند. از آن به بعد از سرما زدن صیفی که تا آن وقت مانده باشد، مصون نیستند. شلتوک را هم از آب بیاندازند و آب را رها می‌کنند در جوی‌های پایین و شهر، جاری و روان می‌گردد.

امّا نهرهایی که از زاینده‌رود بریده و به هر جای برای کشت و باغستان برده‌اند، از سبب کثرت، محصورِ حقیر نیست، بلکه آن‌چه را [که] به شهر اصفهان آمده و زاید از خرج شهر را باز به قریٰ برده‌اند یا تمام خرج شهر می‌شود ذکر و بیان می‌کنم. بزرگتر از همه، نهرِ نیاصرم است که آن را اکثر رعایا «مادی» گویند. در وقت کمیِ آب، کمتر از پنجاه سنگ آب آن نیست. دیگر از نهرهای منشعبه که داخل شهر می‌شود، «مادی فرشادی» است که از بالاتر از مادی نیاصرم منشعب نموده‌اند، زیاده از ربع آب نیاصرم است. [سوّم] نهر جوی شاه؛ نهر چهارم «مادی فرا» است که بعضی [۲۸] سلاطین صفویه آن را فدای نفس خود نموده‌اند و اکثر آن را وقف شهر و اطراف کرده‌اند و این نهر منقسم به چند شاخه می‌شود که اسامی مخصوصی دارد.

نهر پنجم: نهر طیران است. دیگر مادی معروف به قُمش است و بعضی نهرها و

۱. جوزا نام یکی از ماه‌های نجومی که مصادف است با خرداد.

جوی‌ها بوده است که سنگ بستِ آن معلوم است ولی مجرای آب حالا نیست.

ذکر پل‌های زاینده‌رود

بعد از چهل چشمه که آب زیاد می‌شود و عبور مشکل است، در هر محلّ سلاطین یا اهل خیر دوازده پل بر آن از مغرب تا به مشرق بسته‌اند. بانی اکثر آنها معلوم نیست.[1]

پل اوّل، پل زمان‌خان است. دو چشمه بوده، یکی خراب و یکی به جا است. در لنجان واقع است و تا شهر، شانزده فرسخ است.

[پل دوّم]، پل کُله، در آخر قسمت اُشیان واقع است و چهار چشمه دارد.

[سوّم]، پل باغ محمود که در باغ محمود از دهات گرکن لنجان است.

پل چهارم، پل ورگان است که اسم قریه‌ای است و مُعَرّب آن [را] فلاورجان گویند. در قسمت لنج و النج لنجان واقع شده‌است.

پل پنجم، پل مارنان است که در کنار شهر به جانب مغرب است و قریهٔ مارنان از قرای بُرزرودجی در آن جا واقع است. از مارنان آبادی متصل بـه جـولاهۀ ارامـنه است کـه معروف به جلفا است. ارامنهٔ آن‌جا گویند که نام این پل سرافـراز است و آن را یکـی از ارامنه، محض خوش آمد سلاطین صفویه ساخت و شاه او را لقب سرافراز داد.

پل ششم، پل سی و سه چشمه است و قابل ذکر است این پل بر سر چهار باغ قدیم شاه عباسی است [۲۹] و از پـل‌های مـحاذی شـهر است. شـاه عـباس بـزرگ آن را بـه سرکاری اللهوردی خان از امرای خود بنا نموده، پل مذکور وسیع و عریض است. سـه چهار عراده و گردون ردیف بر روی آن تواند رفت و سی و سه چشمه دارد، از سنگ و ساروج و بالای آن خیابان وسیع است و دو طرف آن غرفات از آجر درست نموده‌اند. بر سر هر چشمه دو غرفه واقع شده، مردم در بهار به تفرّج می‌روند به غرفه‌ها بر سر آب می‌نشینند.

پل هفتم، پل جویی[2] است که محاذی عمارت هفت دست است. جویی از سنگ، بر روی آن ساخته‌اند که آب از آن طرف به این طرف برده‌اند و در غایت متانت و بانی [آن]

---

۱. در حاشیهٔ نسخه: آید غمش.   ۲. پل سعادت آباد کنونی.

معلوم نیست که کدام [شاه] از صفویّه بوده‌اند.

پل هشتم: پل خواجو است، زیرا که بر سر آن محلّه واقع شده [است]. آن را شاه عباس ثانی بنا نموده‌اند و خوش‌نماتر از سی و سه چشمه است؛ امّا به آن عرض و طول نیست. میرزا طاهر وحید تخلّص[1] که در آن وقت، وقایع‌نگار این پادشاه بوده و تاریخی به نام او نوشته است در آن جا آورده است که: «در محل این پل، پل کهنهٔ مدروسی بوده به حکم پادشاه آن را خراب کردند و این پل را به این وضع مشتمل بر بیست و چهار چشمه ساختند. چون پیش محلّه حسن‌آباد بوده، آن را پل حسن‌آباد نام نهادند و بعد از فتنهٔ افغان چون محل حسن‌آباد به کلّی از آبادی افتاده است، به اسم خواجو معروف شده است. مرحوم صدراعظم اصفهانی چهارباغ خود را متّصل به این پل کرده‌است؛ از متنزّهات خوب است و کسانی که از تاریخ خبری ندارند [۳۰] این پل نزد آنها به پل حسن‌خانی مشهور شده، مراد ایشان امیرحسن بیک آق‌قویونلوی ترکمان است که امیر آذربایجان و بر این سمت‌ها نیز مستولی بود و او حاکم تبریز بود، به این سمَت‌ها هرگز نپرداخته و چنین همّتی نداشت، بلکه تمام دولت او بعد از طرح این پل نبوده است و او قبل از صفویه بوده و دولت از طایفهٔ او به صفویه منتقل گردید.

خلاصه این سه پل آخری مرکوز همهٔ پل‌های محاذی شهر است.

پل نهم: به طرف مشرق شهر است و این پل را پل شهرستان گویند و آن قریه‌ای است از قرای جی و می‌گویند در اواخر دولت صفویه، آبادیِ اصفهان تا آن‌جا رسیده و از دو طرف زاینده رود تا آن‌جا خانه‌ها متصل بوده‌است و بعضی از امکنهٔ آن هم در این عهد دیده شده است.

---

۱. عمادالدین میرزا طاهر بن میرزا حسین خان قزوینی متخلص به وحید و برادر میرزا یوسف مولف تاریخ «خلد برین». وحید در ابتدا منشی میرزا تقی وزیر شاه صفی و شاه عباس ثانی بود. تاریخی که نوشته، عباس نامه یا تاریخ طاهر وحید یا تاریخ شاه عباس ثانی نام دارد. میرزا محمد وحید در عهد سلطنت شاه سلیمان از ۱۰۷۸ ـ ۱۱۰۵ هجری قمری با لقب اعتمادالدوله وزیر اعظم شد و در ۱۱۲۰ بدرود زندگانی گفت. از وی مجموعهٔ منشآتی باقی است که از لحاظ تاریخی حاوی مطالب مهم است، لیکن انشاء آن بسیار متکلّفانه است.

پل دهم: به پل چوم مشهور است و آن قریه‌ای است و این پل طرف مشرق پل شهرستان است.

پل یازدهم: پل سروش بادران است که قریب آن قریه واقع شده و رود در آن‌جا به طرف دیگر گشته و پل بدان طرف آب مانده و بیکار گشته و مردم آن‌جا در وقت طغیان آب در سختی مانده، همت نمی‌کنند که آب را به راه پل بیندازند که خلاص شوند و کار آسان است.

پل دوازدهم: پل ورزنه است در اواخر بلوک رودشت و نزدیک به آن قریه و منسوب به آن است. توضیحاً می‌نگارد که دو پل مختصر چوبی دیگر هست بر این رود: یکی در باغ بادران لنجان [۳۱] و یکی دیگر در سوادجان که یک فرسخ و نیم بالای پل زمان خان و در اراضی چهار محلّ واقع است.

دیگر بندهای زاینده‌رود

آب رودخانه چون از بلوک براآن[۱] می‌گذرد، قدری سراشیب می‌شود و در وقت کمی آب به صعوبت به اراضی آن‌جاها می‌نشیند؛ لهذا در مواضعی که حاجت بـه آن شـده است، در پیش آب سدها بسته‌اند؛ از سنگ و ساروج[۲] ساخته شده که قدری آب بلند شده به سهولت داخل آنهار گردد و به زراعت‌ها نشیند و آن را بند می‌نامند.

بند اوّل: در اول رودشت است و آن را بند مروان گویند و شاید در زمان او یا به حکم او بسته‌اند و گویا مروان آخرِ خلفاءِ بنی‌امیه است.

بند دویّم: بعد از آن چون آب باز منحدر[۳] شده و محتاج به بند گشته‌اند، نزدیک قریهٔ جُندیچ به رودشت بندی بسته‌اند به نام همان قریه معروف می‌باشد. بعضی آن را سدّ الله قلی گویند. گویند الله‌قلی‌بیک از امرای نادرشاه بوده، قریه[ای] در آن جا داشته است و این بند را برای بردن آب زیاد به آن جا ساخته است.

---

۱. از جمله محال مشهوره اصفهان در قرن پنجم هجری است. صاحب محاسن اصفهان نام این محله‌های مشهوره را چنین برمی‌شمارد: کماآن؛ براآن؛ سنبلان؛ خرّجان؛ فرسان؛ باغ عبدالعزیز و جرواآن؛ اشکهان؛ لنبان و ویذاباذ. (محاسن اصفهان، ص ۸۱)

۲. س: صاروج.

۳. سرازیر شدن آب.

بند سیّم: بند آخری است نزدیک بحیره که گاوخونی ساخته‌اند و آن را بند شانزده ده[1] گویند. معروف است که آن را به حکم شاه سلیمان صفوی ساخته‌اند و الحال خرابی به آن راه یافته و محتاج مرمّت است و آن را بند شامانلو نیز می‌خوانند.

۱. جغرافیای اصفهان: سانزده ده.

[محصولات کشاورزی و صنعتی]

[محصولات اصفهان]

[۳۲] فواکه اصفهان، حبوبات، بقولات، حاصل تجارتی بزرگ که بزرکتان و ریناس و بهترین پنبه‌های ایران و غیره است.

صنایع اصفهان

بنّایی، نجّاری، ریسمان، حریر و زری‌بافی، شیشه‌سازی، شمشیر و اسلحه‌سازی، تجارت اصفهان ....

در تعریف اصفهان صاحب وصّاف عبدالله شیرازی می‌گوید ... و این شعر را از صاحب عبّاد در شرح آن‌جا نویسد:

یا اصفهان تقلب الغیث مِن بلد　　　　یا زند رود سقیت الغیث مِن واد

دویّم: حمزه اصفهانی یاد کرده است.

سیّم: صاحب رساله محاسن اصفهان به لغت عرب نوشته و مترجم آن او را چنین یاد کرده است که: او یگانهٔ زمان و فاضل جهان، مفضل ابن سعد المافرّوخی است و در سال‌های تسع و عشرین و سبع مائه [(۷۲۹) به] فارسی [ترجمه] کرده و نام مترجم معلوم نیست[1]. اگر آنچه را حمزه اصفهانی در کتاب اصفهان و علی‌بن حمزةبن عمارة در کتاب

---

۱. نام مترجم محاسن اصفهان که هم در مقدمه کتاب و هم در فهرست منابع آن آورده شده «حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی» است.

قلاید اشرف در باب اصفهان کرده بنویسیم، طول می‌کشد و این حکایت را ایراد نموده که ابوحاتم سیستانی روایت کرد از محمّدبن عبدوس فقیه که او گفت که عیسی‌بن حماد مرا گفت: «شنیده‌ام ای اهل اصفهان که در دشت و صحرای شما همه زعفران است و کوهها انگبین و شما را در هر سرایی چشمهٔ آب شیرین خوشگوار است؛ همچنین است [؟]». من گفتم: «بلی شهر ما بدین صفت است که گفتی». عیسی گفت: «من این سخن قبول بکنم چرا که این به عینه صفت بهشت است.» [۳۳]

چهارم هم صاحب محاسن مفضل نوشته است که: حجاج‌بن یوسف را کاتبی بود مجوسی اصفهانی؛ در وقتی که تولیت امر اصفهان را به خویشاوندان این کاتب وهزاد[۱] نام تفویض کرده بود، به سبب تطاولی که از او صادر شده رنجیده بود؛ مکتوبی بدین صورت به وی نوشت: «أمّا بعد، فانّی استعملتک علی اصفهان أوسع الأرض رقعةً و عملاً و أکثرها خراجاً و أزکاها أرضاً. حشیشها الزعفران و الورد، و جبلها الفضّة و الکحل و أشجارها الجوز و اللّوز و الجلّوز[۲] و ما أشبهها و التین و الزیتون[۳] و الکروم الکریمه و الفواکه العذبة طیورها عوامل العسل و مائها الفرات و خیلها الماذیانات الجیاد أنظف بلاد اللّه طعاماً و ألطفها شراباً و أصحّها تراباً و أوفقها هواءً و أرخصها لحماً و أطوعها أهلاً و أکثرها صیداً» الی آخرها که مشتمل بر تهدیدات است.[۴]

پنجم هم صاحب محاسن مفضل است آورده که چون موفق از اصفهان معزول و به جانب بغداد متوجّه گشت، آب زاینده‌رود را جهت شرب خویش نقل نمود و صحبت

---

۱. نام اصلی او، وهزادبن یزداد (محاسن اصفهان، مقدمهٔ مؤلف به زبان عربی، ص ۶).

۲. س: ـ البحلوز؛ با مطابقه محاسن اصفهانی اضافه شد.

۳. س: – و التین و الزیتون؛ با مطابقه با محاسن اصفهان اضافه شد.

۴. ادامهٔ نامه بر اساس متن عربی محاسن اصفهان: فالخیت علیها بکلّ اضطرّ اَهلها إلی مسألتک ماسئلت لهم لتفوز بما یوضع عنهم فقد أخربت البلاد اتظنّ أنا ننفذ لک ما موّهت و سحرت فقعدت تشیر علینا فعضّ علی عزلة أبیک و مصّ بظر أمّک وألزم ذلک فأیم الله لتبعثنّ إلی بخراج أصفهان کلّها أوّلاً جعلنّک طوابیق علی باب مدینتها فاختر اوفق الامرین لک فقد عظمت جنایتک علّی و اساءِت الی نفسک فی‌التّعرّض لبلاد ما قصدها بالمکروه أحدً إلاّ خسر و نوم و ستعلم. مترجم متن در پایان این نامه آورده است: «چون مکتوب حجاج از رساله محاسن خارج است، متعرض تغییر عبارت نشده در ترجمه صورت آن کماهی ثبت کرد. (حسین‌بن محمّدبن ابی‌الرضا آوی، ترجمهٔ محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال، صص ۸۰ـ ۸۱).

داشت و روزگارها به تأسف می‌گذاشت و می‌گفت:

سلام علی زرّین روذ و شعبه   سلام محبٍّ لا سلام مودّع[۱]

مفضل صاحب کتاب محاسن در کتاب خود زیاد از چهل قصیده غرّا[ی] عربی از شعرای معروف و ادبای مشهور، که هریک وقتی به اصفهان رسیده‌اند ایراد نموده‌اند، [آورده است] و چند بیتی از آن جهت درین جا اختصاراً ثبت می‌شود. از خود اوست:

لاصفهان معالٍ [۳۴] لم‌یَخُصّ بها   مابین شرق و غرب فی الدنا بلدٌ[۲]

الی آخرالقصیدة و هم او را است:

للّه درّ نواحی اصفهان و ما   یحویه من أوجه غرٍّ و من صُور[۳]

الیٰ آخره....

مترجم رساله نیز گفته است:

یا رب کدام روز مبارک بنا نهاد   معمار آفرینش و بانیِ کن فکان
شهری که عقل خیره شود کز ره قیاس   جان جهان لقب نهدش یا جهان جان

هم او گفته است:

زرشک سلسل زرّینه رود و صلصلِ جی   سرشک دجله روان است بر رخ بغداد[۴]

صدرالدین عبداللطیف خجندی گفته:

ای که از لطف روح را مانی   از تو در رشک و آرزو مانی
نقش‌بندی و دلگشایی تو   روح محضِیّ و جان‌فزایی تو
ای توانای ناتوان که تویی   وی جهان و جهان و جان که تویی
شکل جسمی و رنگ جان داری   بوی یاران اصفهان داری
اصفهانا در آرزوی توام   گشته اَندُه فزای و شادی کم
عکس شکلت به خواب می‌جویم   زنده رودت در آب می‌جویم
ماربینت[۵] که غنچهٔ ارم است   آفتاب اندر آن، درم درم است

---

۱. محاسن اصفهان، ص ۶۲.   ۲. همان، ص ۲۱.   ۳. همان، ص ۷۷.
۴. همان، ص ۱۰.
۵. ماربین: نام ناحیه‌ای از مضافات اصفهان است مشتمل بر ۵۸ پاره دِه. تمام آن ناحیه به منزلهٔ یک باغ پیوسته

هــریک از بــاغ‌های صــد بــیشه — گـــم شــده در مــیانش انــدیشه
هـرکه اکـنون بـه بـاغ کـاران است — گـو نگـه‌دار جـا کـه کـار آن است
گــردهم شــرح مـیوه زشت بـود — مـــختصر مــــیوهٔ بـــهشت بــود
ای چــه گـویم شـراب زرّیـن رود — اصــفهان پــر نـوا شـده ز تـو رود
گشــته[ای] عـین زنـدگی در جـی — فــی مـجاریک کـلّ شــیء حیّ

شرف‌الدین اشفروه[1] قصیده[ای] سرورده [که] چند بیت از آن ثبت افتاد:

دیدی تو اصفهان را آن شـهر خـلد پـیکر — آن سدرهٔ مـقدس و آن عـدن حـور پـرور
[۳۵] آن بارگاه مـلّت و آن تـختگاه دولت — آن روی هفت عالم و آن چشم هفت کوثر
شهری چو خلد اکبر، هم میوه‌هاش باقی — هم فرش‌های مشکین هم تـربتش مـعطّر

و خواجه حافظ شیرازی ـ علیه‌الرحمه ـ وقتی که از اصفهان می‌گذشته، چندی مانده پس از مفارقت، در تذکره آن‌جا احباب آن‌جایی گفته و به اصفهان فرستاده است:

گرچه صد رود است از چشم روان — زنــده رود و بــاغ کــاران یــاد بـاد

فخرالدین عراقی گفته:

در هــوای درست او نــبود — هیچ بیمار جز نسیم شـمال
در درون ریـــاض او نــرود — هیچ تردامنی جـز آب زلال

خاقانی گفته:

شــهری روشــن چـو فکـر دانـا — در وی هـــمه کـــاینات پـــیدا
چون عـارض دوست از نکـویی — در وی هـــمه آرزو کــه جــویی
تـــریاک ده اوست مشک ده او — چـون چشـم گـوزن و نـاف آهـو
ارواح کـــه بــر درش گــذشتند — فــردوس مــهین بــر او نــبشتند

ایضاً خاقانی در مدح زاینده‌رود گوید:

→

است. (دهخدا، ذیل ماربین).

۱. س: اشفرده؛ شرف الدین شفروه‌ای از شاعران قرن ششم هجری است و شفروه، نام دهی است از دهستان جرقویهٔ اصفهان (ر.ک: دهخدا، ذیل شفروه)

رودی است که کوثرش عدیل است | آبش سلسال و سلسبیل است
نه بلکه ز رشک او همه سال | شیداء مسلسل است سلسال
گه سیم‌گری نماید آبش | گه شیشه‌گری کند حُبابش
آبش بدل گلاب دانند | زو درد سران نشانند
گر شیشه‌گری حُباب شاید | شیشه ز پی گلاب باید[۱]

دیگری گفته است:

لب زنده رود و نسیم بهار | رخ دل‌ستان و می خوشگوار
چنان بیخ انده ز دل برکند | که بیخ ستم خنجر شهریار

سرجان ملکم در دو جای از کتاب خود شرحی غریب بر اصفهان نوشته است و از قول میرزا تقی مستوفی نوری مهماندار ایلچی انگلیس که به اصفهان رسیده از غریبه تمجیدی کرده است.[۲]

۱. خاقانی در وصف اصفهان نیز گفته است:
باد مشک‌آلود گویی سیب تر بر آتش است | کاندر او قدری گلاب اصفهان افشانده‌اند
و نیز قصیده‌ای از او در وصف اصفهان با این بیت آغاز می‌شود:
نکهت حور است یا هوای صفاهان | جبهت جوزاست یا لقای صفاهان
۲. این پاراگراف در حاشیهٔ نسخه آمده است.

[۳۶] تاریخ اصفهان، بانی آن و وجه تسمیهٔ آن به این اسم

باید دانست که معروف میان مورّخین قدیم ایران و مشهور در افواه و السنهٔ مردم آن، این است که بانی اوّل آن طهمورث معروف به دیوبند بوده است و بعضی پسرش جمشید را نیز گفته‌اند و سند صحیحی در میان نیست. صاحب نسب نامهٔ عجم است کـه آن را زیادتر از هشتصد سال قبل از این نوشته و سند قویّ خود را، گفتهٔ دهاقین و مؤبدان پارس نموده است. در آن کتاب می‌گوید که: طهمورث در محلّ شهر اصفهان دو آبادی نزدیک به یکدیگر بنا نموده نام یکی را سارویه و دیگری را مهرین نهاد و به تـدریج جـمعیّت آن‌جا زیاد شده و به هم پیوسته است. و گویند مـوضع سـارویه مـحلّ جـوباره است و مَهرین محلّهٔ دردشت و این سخنی است که ردّ و اذعان آن نمی‌توان نمود و آنچه قابل اعتماد است این است که، بعد از هجرت حضرت ابراهیم [علیه السلام] از شهر بابل، که همان سال سال هلاک ینعینوس نمرود بود و تاریخ آن مضبوط و معیّن است و او پادشاه چهارم از سلاطین بابل که عرب آنها را نمرود و پارسیان ضحّاک می‌گفتند، می‌بود و بر تمام ایران و عربستان و اکثر آناطولی استیلا داشتند، اکثر ایشان ستمکاره بوده‌اند، بـه دویست سال کاوهٔ آهنگر که در این شهر، که بعد از آن نامش اسپاهان شده، بر یکی از سلاطین این طایفه خروج نمود و مردم بر او جمع شدند و افریدون را از خاندان شاهی جمشید پیدانموده به سلطنت نشانید و لشکر اکثر از اهل این بلد بودند. افریدون و کاوه سلطنت آن طایفه را از ایران برانداخته، شهر بابل را [۳۷] که مقرّ سلطنت آن طایفه بود

گرفتند و حکومت آنها متفرق گشته و چند شهر هم از قبیل نینوا و کابل و غور به تصرّف بعض از شاهزادگان آن طایفه بماند. و در این واقعه و این تاریخ مورّخین معتبر را هیچ سخنی نیست و اتفاق دارند در این مطلب و نیز به اتفاق مورخّین ادیان، سال هجرت حضرت ابراهیم ـ علیه‌السلام ـ دو هزار و پانصد و پنجاه و سه سال قبل از سال جلوس یزدجرد بن شهریار بوده است. پس سال خروج کاوه، دوهزار و سیصد و پنجاه و سه سال قبل از سنهٔ یزدجردی خواهد بود و این اوّل مرتبه است که ذکر این شهر در تاریخ آمده و یقین است که در آن وقت، این شهر درکمال آبادی بوده است که این واقعهٔ بزرگ در آن‌جا سانح گشته است و به کلّی نام آن در آن وقت چه بوده، احدی متعرّض نگشته است.

پس از این واقعه اسم اسپاهان شهرتی نمود و چنان واقع شد که فریدون پس از استیصال ضحّاک و اطمینان تمام با کاوه روی به دارالملک پارس آورده و ابتدا به این شهر رسید و ممنون کاوه و اهالی این شهر شد.

روزی در مجلس عام، فریدون تعریف کفایت و شجاعت اصفهانیان را می‌کرد و مبالغه در شجاعت آنها می‌نمود تا در اثناء مکالمه گفت: این شهر اسپاهان است یعنی مکان سپاه است و اهالی همه سپاهی می‌باشند و الف و نون در پارسی قدیم افادهٔ مکان و زمان دارد، مثل گیلان و بهاران؛ یعنی محلّ طایفه گیل و موسم بهار بالجمله به این عبارت آن شهر شهرت کرد [۳۸] و اسم سابق هرچه بوده، متروک گشت و در تعریب اصفهان و اصبهان شد.

فریدون در همان مجلس کاوه را سپهسالار کل لشکر ساخت و حکومت اصفهان را ضمیمه نمود. درفش کاویانی همان چرم پاره [بود] که کاوه بر سر چوب کرد و فریدون آن را میمون دانسته به جواهر مرصّع ساخت. فریدون مقرّر نمود: تا این دولت به‌جا و برپا است، حکومت اصفهان و حمل آن لواء نسلاً بعد نسل خاص[۱] اولاد کاوه باشد و لواء با آنها بود تا آخر دولت ساسانیان. چنان که بعضی از مورّخین از تاریخ عرب ترجمه نموده‌اند و این نصّ آن ترجمه است که بر محافظت درفش کاویان که علم شهرت در

۱. این واژه در متن نسخه ناخوانا است و به صورت «حاضر» یا «خاصّه» خوانده می‌شود.

جهان روزگارها است تا افراشته دارد، یعنی از اصفهانیان هیچ‌کس قدرت نداشت و عاقد و مبدع آن در قدیم مردی بوده از ده کودلیه، نام او گابی، که بر بیوراسف[۱] پادشاه خروج کرد و پیش از او کسی نام رایت و علم نمی‌دانست و کسری (مراد انوشیروان است)[۲] ابن قباد وصیّت کرد که درفش کاویان از آل گودرز انتزاع نباید کرد، چه آن در میان ایشان به مثابهٔ ملک است در میان ما؛ پس از آن کسری اپرویز (مراد خسرو پرویز است)[۳] با وفور جلالت و اشتهار خواست تا آن را از اصفاهانیان بستاند و به آذربایگانیان دهد جهت حقوق خدمتی چند که ایشان را بر وی بود و این درفش را چهار مرد محافظت می‌نمودند. مردی [۳۹] مقدّم این چهار که معروف بود به آل فریدنی، بر درگاه کسری مانع شد و به جنگ انجامید و چند نفر کشته شدند و کار طعن و ضرب بالا گرفت و آوازه به مدائن رسید و اپرویز را خبر دادند و خواص چند را بفرستاد و آل فریدنی را بخواند و عتاب آغاز نهاد. آل فریدنی اپرویز را دعا گفت و بعد معذرت عرض نموده که ما این درفش از آباء و اجداد میراث داریم، چنان که اگر انتزاع ملک شما را خوش آید، ما نیز به دست دادن درفشی آسوده می‌توانیم بودن. اپرویز از آن کار درگذشت؛ انتهی.

مخفی نماناد که این کاوه از این ناحیه‌ای است که الحال به فریدن اشتهار دارد و معلوم نیست که خروج او بدواً در ده بوده یا او به جهت کسب به شهر آمده و به شغل آهنگری مشغول بوده است. بالجمله او مردی بوده در نهایت کفایت و خانوادهٔ سلطنت هفتصد ساله را به هم زده و به سبب نام آن ناحیه به فریدن، باز کمال مراعات و ادای حقوق فریدون بود مر کاوه را که بعد از واگذاردن اصفهان به کاوه، از کمال محبّت، مولد و منشأ او را به نام خود موسوم نمود و به کثرت استعمال، تخفیف یافته و به فریدن مشهور شده است و آن دیه که در ترجمه مذکور شده، در این وقت به مشهد آهنگران معروف است و قبر کاوه و قارن پسر او در آن جاست و هرکه آن‌جا رفته، دیده است و می‌داند که بعد از وفات، نعشِ آنها را به تعصب بدان‌جا که مولد آنها بوده، برده‌اند و دخمه نموده‌اند و مادام‌العمر کاوه در اصفهان بود تا بمرد و در زمان فریدون وفات کرد.

---

۱. بیوراسف = بیوراسب: صاحب ده هزار اسب؛ لقب ضحاک بوده است.

۲. پرانتز و عبارات میان پرانتز از نسخه است.

۳. همان.

پادشاه، ولد ارشد او قارن را به سپهسالاری نامزد کرد [۴۰] و حاکم اصفهان نمود و در زمان سلطنت منوچهر و نوذر و ایّام فترت بعد از آن هم او حکومت اصفهان داشت تا زمانی که هم این قارن و دستان سام و رستم اجتماع نموده قباد نام پسر زاب بن طهماسب بن منوچهر را که از بیم افراسیاب به کوه‌ها متواری بوده، به دست آوردند و پادشاه نمودند و دشمن بیگانه و قشون افراسیاب را بیرون نمودند. و این قباد، تمام مملکت ایران را صاف و عمارت نمود و لشکر به در نینوا برد و تا آن زمان، طایفهٔ ضحّاک در آن شهر و نواحی آن، سلطنت داشتند و زاب قبل از آن، دو بار لشکر آن‌جا برده و محاصره نموده و محروم بازآمد، ولی قباد به عزم درست آن‌جا را محاصره کرده چندان کوشش نمود که حصار مفتوح سُردانپل [۱] را که آخرین پادشاه سلسلهٔ ضحّاکیه بود، بگرفت و

۱. سردانپل: مرحوم مشیرالدوله دربارهٔ آشوری‌ها و سلسلهٔ ضحّاکیه می‌نویسد: «این داستان متضمّن یک واقعهٔ تاریخی است؛ بدین معنی که، پس از این که آسوری‌ها بر ایران مسلّط شده‌اند؛ داستان‌گویانِ قرون بعد، این واقعه را پیش برده به زمان جمشیدی‌ها مربوط نموده‌اند و چون آسوری‌ها و بابلی‌ها دارای یک مذهب و زبان و عادات و اخلاق بوده‌اند، ضحّاکِ داستانی را، بابلی دانسته‌اند. ممکن است گفته شود که چرا ضحاک را آسوری نگفته‌اند؟ جهت این است که این داستان‌ها در اواخر دورهٔ ساسانیان جمع آوری شده و در آن زمان اسم آسور فراموش شده بود؛ یعنی به جای آسور قدیم، اسامی قسمت‌هایی از آن متداول بود، مثل آدیابُن، اُسْرُان، آمِد و غیره.» ولی بابِل وجود داشته و جزو مستملکات ایران بوده، صفت تازی هم در دورهٔ ساسانیان علاوه شده، زیرا اولاً ایرانی‌هایِ قدیم، اعراب را با بابلی‌ها از یک نژاد می‌دانستند و دیگر این که، از زمان هرمزد دوم، اعراب بحرین تجاوزاتی به حدود ایران می‌کردند و طرف بغض و کینهٔ ایرانی‌های آن زمان بودند».

(ایران باستانی، مشیرالدوله پیرنیا، صص ۷۳ ـ ۷۴)

تحقیقات باستان‌شناسی و تاریخی قرن نوزدهم در بین النهرین باعث گردید که سالنامه آشوری در کتابخانهٔ آشور بانیپال، کشف، مطالعه و ترجمه شود و بر اساس این سالنامهٔ تاریخی مشخص گردید که بابلی‌ها به ایران توجهی نداشته‌اند، البته سومری‌ها پیش از آنها نظر داشته و آن هم از محدودهٔ شوش و اَنشان، یعنی خوزستان و فارس امروزی، بیشتر نفوذ نکردند. این آشوری‌ها بودند که در مدت اقتدار خود دولت ایلام را به طور کلّی منقرض نمودند و دائم برای گرفتن اسیر و برده، زاگرس و حتّی نواحی شرقی زاگرس را مورد تهاجم قرار می‌دادند، چونان که تیگلات ـ پیلسر سوم به مناطق مرکزی ایران رسیده و در توصیف از کوه بیکنی یا دماوند می‌گوید در کنار آن بیابان‌های پر از نمک بود که همان کویر نمک است.

(ر.ک: ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، ص ۸۷).

←

هلاک نمود. پس در آن وقت قباد را لقب «کی» داده کیقباد خواندند و معنی «کی» پادشاه بزرگ مقتدر [و] مسلّط باشد که از خاک خود به ملک غیر هم تجاوز کند و به تصرّف آرد و «کی» به عینه، ترجمهٔ امپرر و امپراطور است که الحال سلاطین مقتدر اروپ را بدان می‌خوانند.

خلاصه کیقباد بعد از این فتح، اصفهان را دارالسلطنهٔ خود مقرّر ساخت و از اصطخر به آن‌جا منتقل نمود؛ چه آن‌جا وسط مملکت و نزدیکتر به اراضی و مکان طایفه مید بود و آنها طایفه[ای] سرکش و با شرارت [بودند]و به اکثر اراضی عراق و آذربایجان و بعضی [نواحی]کردستان پهن و به روزگاران مسلّط شده بودند و سلاطین قبل [۴۱] چنانکه باید بر آنها مسلّط نشده بودند و همیشه در جنگ و فساد و غارت بودند. کیقباد جهت تربیت و آوردن آنها را به اهلیّت، شهری در اماکن ایشان بنانموده و اکثر رؤسای[۱] آنها را به آن‌جا ساکن ساخت و همّت به تربیت و اصلاح حال آنهاگماشت و آن شهر همدان است و دور نیست که اشتقاق آن هم از مادّه مید باشد، یا آنکه مید، همید بوده؛ و دیگران ضبط کرده‌اند به اختلاف لهجه یا تفاوت لغت قدیم و جدید و آن در اواخر کلمه علامت مکان است؛ یعنی مکان طایفهٔ همید، و پس از آن به کثرت استعمال همدان شده و این مطلب

→

پس اصفهان در این زمان مفتوح و به طورکلی این تهاجمات از قرن نهم قبل از میلاد تا قرن هفتم قبل از میلاد بوده و سخن مرحوم پیرنیا درست است که می‌گوید ضحاکیّه بیش از دویست سال بر ایران حکومت نکردند. اینکه سلطهٔ ضحاکیه هزار سال و یک روزکم گفته می‌شود، با توجه به فهرست زمامداران آشوری از زمان آشور نیراری اول که از هزار و شش‌صد و هشتاد و دو تا هزار و شش‌صد و پنجاه و هفت قبل از میلاد آغاز و تا آشور اوبالیت دوم که از شش صد و دوازده تا شش صد و نه قبل از میلاد، هزار و پنجاه سال، عمر سلسلهٔ آشوری بوده که دو قرن آخری بر نواحی غربی ایران تا اندازه‌ای مسلّط بوده‌اند. با توجه به این فهرست، مشخص می‌شود که سردانپل، یک اسم ترکیبی است و باید آن‌را این گونه نوشت: «سردان‌پل = سوردان + پل» که سوردان مخفف آسوردان یا آشوردان و پل مخفف پال است که پسوند نام بسیاری از پادشاهان آشوری بوده است و به نظر می‌رسد که سردانپل آخرین پادشاه ضحاکیّه و خود ضحاک در متصرفات داخلی ایران نزدیک به دویست سال حکومت محلی ایجاد نمود تا جوانان زبده را دستگیر و جهت بردگی به آشور بفرستند؛ یا به احتمال دیگر آشوردان سوم که از هفت‌صد و هفتاد و دو تا هفت‌صد و پنجاه و چهار قبل از میلاد از سری پادشاهان آخرین آشوری است.

(ر.ک: تاریخ ملل آسیای غربی، احمد بهمنش، ص ۱۳۹).

۱. س: رئسای.

احتمالی است و کسی چیزی در این باب نگفته و اگر گفته من ندیده‌ام. اهل ایران این شهر را اکبتانا گویند و وجه و معنی آن معلوم نیست و شهر اوّل هم خراب شده و این که الحال هست، به جا و نزدیک آن ساخته شده و به اسم آن موسوم نموده‌اند.

کیقباد جهت نزدیک شدن به آنها همیشه مستحضر حال ایشان بوده اگر شرّی از آنها به ظهور می‌رسید، رفع کرده به لطف تدبیر در تربیت می‌کوشید و آن طایفه فی‌الجمله مؤدّب شدند و بعد از آن زمان در تاریخ اسمی از شرارت آنها نیست و کیقباد تا آخر عمر در اصفهان به سر برد و در مرّمت آن خرابی‌هایِ افراسیاب و مرهم بر زخم مساکین و تربیت آنان سعی کرد و در عهد او اصفهان به کمال ترقّی رسید.

بعد از فوت کیقباد، پسرش کیکاوس باز به اصطخر رفت [و] حکومت اصفهان را حسب مقرر به کشواد بن قارن بن کاوه داد و او نیز ملتزم حمایت [۴۲] اصفهان شد و از او در تاریخ چیز درستی نیست و فوت او معلوم نه.

چون نوبت کیخسرو سلطنت رسید و او نبیرهٔ کیکاوس و افراسیاب هر دو بود و بالطبع شجاع و جنگی می‌نمود، در میان او و افراسیاب جنگ متواتر بود با وجود رستم دستان و شجاعت‌های او، باز سپهسالاری لشکر پادشاهی با گودرز بن کشواد و حامل درفش کاویان بود و جنگ‌های عظیم میان او و لشکر افراسیاب واقع شده، فتح و شکست از طرفین بوده، لکن در اکثر معارک گودرز به فتح و فیروزی اختصاص داشت. در آن جنگ‌های سخت، گودرز چندان ایستادگی نمود که موافق تواریخ، قریب هشتاد نفر از فرزندان و کسان نزدیک او کشته شدند و او دل از جای نبرده و روی از کارزار نگردانید تا صورت فتح روی نمود و پیران ویسه وزیر سپهسالار افراسیاب به دست او کشته شد و پشت لشکر ترک شکسته گشت و افراسیاب فراری و عاقبت به دست آمده مقتول و به سزای بی‌رحمی‌های خود رسید و کیخسرو بر بلاد شمال شرقی، یعنی مملکت توران و تاتار استیلا یافته و عالمی [ازشرّ وی] آسوده شدند. پس از فراغت [از] این کار، پادشاه ایران، امرا و سران سپاه را به انعامات وافره، محظوظ نمود و هریک را حکومتی داد و گودرز بن کشواد را مخصوصاً توقیر و تبجیل زیاد فرمود و باز کماکان به سپهسالاری کل

لشکر و حکومت ابدی اصفهان سرافرازش داشت و مئونات دیوانی کمتر نموده و او به اصفهان شتافته به امر حکومت مشغول و زیادتر از آباء خویش در آبادی شهر [۴۳] و تربیت اهالی کوشید.

چون خرابی‌های لشکرکشی افراسیاب هنوز باقی بود و مرمّت لازم داشت، حصاری به دور شهر که تا آن زمان نداشت، بکشید و چند سال بعد از آن زیسته و حکومت کرد، دیگر معلوم نیست و جهت اجمال تاریخ ایران و از میان رفتن آن در وقت استیلای اسکندر رومی به ایران و استیلای عرب بعد از آن[۱] و به هم خوردن کتابخانه‌ها از جور متغلبین وحشی، حالتی صحیح باقی نمانده که روزگار هرکس و هر بلدی به کجا رسیده؛ این قدر هست که گودرز حکومت این شهر را می‌نموده تا زمانش سپری گشته و بعد از او هم معلوم نشده که حکومت چگونه شده و به کی رسیده، امّا چنان‌که گذشت، درفش کاویان تا آخر زمان سلطنت ساسانیان و انقراض آن خاندان در اولاد گودرز بوده و پس از حکومت او، دیگر در تاریخ اسمی از اصفهان نیست تا زمان ملکه همای[۲]، بنت اردشیر دراز دست که او را از اصفهان خوش آمده، نظر در عمارت و تجدید آبادی آن نموده و اساس و بنای حصاری نهاد و چنان داشت که اکثر اقامت در آن‌جا بماند و معلوم می‌شود که به مرور ایّام و ظلم حکّام، باز خرابی زیاد به شهر اصفهان راه یافته و از سیاق آینده معلوم می‌گردد که مورّخ می‌گوید: بعد از وفات همای ملکه، وقتی که رایت اسکندر به آن‌جا نزول نمود، یک نیمه باروی آن صورت ارتفاع یافته بود. اسکندر چون آن‌جا زیادت عمارت ندید، برقرار بگذاشت و بگذشت. بعد از آن [۴۴] و بر آن منوال، حال شهریاری و روزگار اقبال منتهی شد به دولت فیروز ابن یزدجرد و صورت آن شد که فیروز فرمان فرستاده بود به آذرشاپوران پسر آذرمانان پهلوان از دیه هُرستان از روستای ماربین [جدّ مافروخ بن بختیار که جد صاحب رساله محاسن بوده است][۳] به اتمام باروی مدینه جی و این حال پیش از اسلام بوده به صد و هفتاد سال. آذرشاپوران به مقتضی فرمان، بنای بارو را تمام کرد و شُرَف و مواضع مقاتله و تیرگذارها را کماینبغی [و شاید، مرکب و][۴] مرتب

۱. س: + حالتی.
۲. ترجمهٔ محاسن اصفهان، ص ۱۶: خمانی جمه آزاد دختر بهمن اسفندیار.
۳. عبارت داخل کروشه از ترجمهٔ محاسن اصفهان، ص ۱۶ اقتباس گردید.
۴. همان.

ساخت و چهار در بر آن تعلیق کرد: یکی را دروازهٔ جور، نام کرد برابر میدان بازار و دویّم، دروازهٔ ماه که اسفیش می‌گویند و سیّم، دروازه تیری که تیره می‌خوانند و چهارم، دروازهٔ جوش [که معروف است به دروازهٔ جهودان][1] و در پهلوی آن دیهی[2] بناکرده نام آن آذر شاپوران به اسم خود و در آن دیه، سرایی عالی در حال عمارت آورد و در باغ سرای ایوانی رفیع برافراشت و آن را آتشکده ساخت و آن دیه را بر آن وقف کرد[3] و از قراری که نوشته است، دروازهٔ جور و ماه، روی به جانب مشرق بوده و دروازه تیر و جوش به جانب مغرب.

تا این‌جا ترجمهٔ صاحب محاسن اصفهان است که مترجم بیان نموده و این حالت و آبادی و حصار تا زمان اسلام باقی و در زمان عمر مفتوح مسلمانان گردید و کردند آنچه کردند و تفصیلی از آن معلوم نیست و کسی چیزی چندان نگفته است و اگر گفته است، معلوم ما نگشته است؛ تا زمان ابوجعفر منصور عبّاسی رسید که او حکم به عمارت و مرمّت اصفهان نمود و عبارت تاریخ این است که: منصور را در بغداد عارضه[ای] پیدا شد[4] [۴۵]. حکمای وقت را جمع نمود. گفت: موضعی اختیار کنید که تن درست‌تر به هوا و خوش گوارتر به آب باشد که به آن موضع نقل شود. بعد از مفاوضات و مکاشفات، به حدود زنده‌رود متفق[القول] شدند و در آن زمان، دیار اصفهان، دهاتی بود پراکنده و شهر خراب شده و رسوم مدروس[5] بوده، حکم به احضار ایّوب بن زیاد که عامل اصفهان بود، نمود و مقرّر کرد که بر دهات چند باروی شهر را بسازد. او اطاعت حکم نموده و به اتمام رسانید. تا این کار نموده شد، خلیفه از آن حال بهتر شده و از مخارج بسیار در آبادی بغداد نتوانست گذشت و از سر انتقال درگذشت.

محرّر گوید: از این تقریر می‌توان دانست که حکام بنی‌امیّه چه‌قدر ظلم نموده و به چه پایه به شهر خرابی رسانده‌اند و البته حصارهای پیش هم خراب شده و اگر باقی مانده

---

۱. همان.
۲. دیهی: دهی؛ ترجمه **محاسن**: ـ دیهی.
۳. ترجمهٔ محاسن اصفهان: + از غرائب آن بنا یکی آن است که نیّر اعظم را به وقت وصول به اوّل درجه جدی مطلع مشرق.
۴. ترجمهٔ محاسن اصفهان: + سال صد و پنجاه.
۵. متروک، کهنه شده.

باشد، قطعه[ای] از آن مانده بوده و بعد از این واقعه، کسی که تجدد حال ایـن شـهر را نموده و در مقام مرمّت برآمده طایفهٔ دیلم بودند، خصوصاً رکن‌الدوله حسن ابن بویه که در شهر اصفهان بناها نمود و آبادی‌ها کرد و مردم را به حالت نیک آورد. مظنون این‌که قلعهٔ طبرک را نیز او ساخته است؛ چه در بعضی تواریخ اشاره به حصاری از او نموده‌اند، و لیکن اسم طبرک را نبرده‌اند و فوت فخرالدوله را تصریح نموده‌اند که در قلعهٔ طبرک واقع شد، لهذا گمان کلّی آن است که آن نوآباد آنها بوده‌است.

پس از آن که نوبت حکومت به علاءالدوله ابوجعفر کاکویه رسید، تجدید حصاری فرمود. [۴۶] مترجم محاسن گوید: علاءالدوله در حمایت بیضهٔ ملک و دارالقرار اصفهان و ترتیب و نظام امور اهالی آن از شهر و نواحی بر این قرار چندین[۱] سال مالک و متصرّف شد، وقتی فرمان فرمود بر بنیاد باروی شهر. و بعد چند مطلب در تعریف آن می‌گوید که آن بارو محیط است بر عرصهٔ شهر مانند دور فلک چهارم بر قرصهٔ مهر مساحت دور آن زیاده بر پانزده هزار گام برون آنچه خارج شهر مهمل مانده و نهاده و محلّات مشهوره از آن منقطع و معطّل افتاد؛ مثل کماءآن و براءآن و سنبلان و خرچان و فرسان و باغ عبدالعزیز و کروءآن و اشکهان و لنبان و وندآباد[۲] حصاری بنیاد آن بر تحت‌الثری استوار و خندقی در پای باروی با پشت گاو ماهی هم‌آواز؛ چنان‌که صاحب محاسن در وصف آن گوید و چند شعر عربی ایراد نموده و می‌گوید مفتوح و مقسوم بر دوازده دروازه و منصوب بر آن دوازده جفت دَرِآهن‌پوش و از جمله مفاخر و زینت داخل آن، هزار کوشک و سرای باشد که هریک دست وزیری معظم و مجلس عمیدی محتشم و زعیمی مقدم را شاید؛ و بعد [به] تفصیل عمارات و کاروان‌سراهای عالی و مساجد و غیرها پردازد. در وصف آبادی و جمعیّت آن وقت اصفهان می‌گوید که: هر روز دو هزار سر گوسفند و صد سرگاو جهت [۴۷] ذبح جمع می‌کردند، شب هنگام یک سر از آن نبود و آن‌چه در عیدها و نوروز در تحت ذبح آمده است، «اِنْ تَعُدّوها لا تُحصوها»، و قریب صدهزار سر گوسفند و هزار سر گاو که در خانه‌ها به نمک معمور کرده برای سال [که آن

۱. ترجمهٔ محاسن اصفهان: چهل و چند.

۲. محاسن اصفهان: ویذآباذ.

را بهار خوش می‌خوانند][1] قدید نموده‌اند؛ در تمام سال قطعاً تغیّری بدان راه نیافته. [نـه از جهت طعم و نه از بوی منتن[2] گشته و نه کرم در افتاده و لذا ذاتِ این قدید به مبلغی رسیده که دوست به دوست بر سبیل تحفه و طریق هدیه خوبتر تحفه و کامکارتر نقل آن را دانسته.][3].

باز مفضل می‌گوید: که پیش از این به روزگاری اندک در محلّی از محلّات اصفهان که آن را کروءآن می‌خوانند، که اکنون به کلی مدروس و مطموس گشته، پنجاه مسجد دیدم که هر روز در جمیع آنها اقامت جماعت می‌نمودند. محرّر اوراق گوید که: آن‌چه صاحب محاسن نوشته است، اگر اغراقی هم در آن باشد، بازعظمت و آبادی اصـفهان در زمـان دیلمیان معلوم می‌شود که تا چه نهایت بوده است. و اگرچه اسماء محلّات آن الحال هم مجهول است، ولی بعضی از آنها را می‌توان دانست و آن محلّاتی را که خـارج حـصار نوشته، لنبان معلوم است و کروءآن ظاهراً همان کرّان باشد و سنبلان معرّب چنبلان است که الحال چملان خوانند و فرسان در این زمان قریه‌ای است به طرف شرق شمالی بیرون دروازهٔ جوباره و به همان اسم معروف است و اگر این محلّه هم منتهای آبـادی طـرف شرق شهر باشد، دیگر هیچ اغراقی در آن نیست. [۴۸] تا محلّهٔ لنبان کـه آن را انـتهای آبادی طرف مغرب فرض نماییم، چه شهر و چه آبادی و چه دولتـی بـه نـظر مـی‌آید؛ سبحان الله این را اسم دیگر باید نهاد و می‌توان ادعا نمود که آبادی آن زمان، زیاده از آبادی آخر زمان صفویه بوده‌است و از میان خرابی محلّه کروءآن معلوم گردید که بعد از علاءالدوله، که غزنویان اصفهان را مالک شدند، خرابی بسیار به آن رسانیده که آن حالت را پیدا نموده و مفضل خود هر دو حالت را مشاهده نموده است، امّا بعد از آن زمان باز سلطان ملکشاه سلجوقی و وزیر بی‌نظیر او خواجه نظام‌الملک طوسی، به محاسن این بلد رسیده و آن را دارالسلطنه نمودند و تا آخر ایّام سلطنت آن طایفه، دارالمـلک بـود. بناهای بسیار در آن‌جا نمودند، چنان که بعضی از آن از مساجد و خانه‌ها برپا و آثار زیاد از ایشان هنوز باقی است؛ از جمله مسجد جامع عتیق و غیر آن که به اسم آنها معروف و کتابه‌ای هم در آن‌جا نوشته شده است و میدان کهنه مشهور که خـراب گشـته و مـحلّ

۱. عبارت داخل کروشه از ترجمه محاسن اصفهان اقتباس شده است. ۲. منتن: بدبو، متعض.
۳. عبارت داخل کروشه از ترجمهٔ محاسن اصفهان اقتباس شده است.

نقاره‌خانهٔ آن معلوم است و به نام [آنان] مشهور و منسوب به آنها است و بعضی را مردمِ بی‌خبر، عمارت سنجری می‌خوانند.

بعد از انقراض سلجوقیان و خوارزمشاهیان که طایفهٔ مغول بر اکثر این [شهر] غالب شدند، در زمان اوکتای قاآن جور ماغون نام سرداری که به ایران مأمور و به آن سامان آمد حشری به اصفهان نامزد کرده و ایشان قتل و خرابی بسیار در این شهر نمودند. پس از زمان چنگیزیان که نوبت [۴۹] دولت به امیر تیمور گورکان رسید،[۱] حین نزول به اصفهان، جهت بی‌سلوکی اهالی نسبت به او، حکم به قتل عام نمود و جمع کثیری را کشتند و شهر را به باد غارت دادند و گفته‌اند تقریباً هفتاد هزار نفر را هلاک نمودند و شهر اصفهان به‌کلّی از آن حشمت و ابّهت سابق بیفتاد و دیگر هیچ پادشاهی به خیال مرمّت آن نیفتاد، تا پادشاه مغفور شاه اسماعیل صفوی که اوّل پادشاه سلسلهٔ صفویه بود، از آن‌جا عبور نمود و او را خوش افتاد و باغی موسوم به نقش جهان و عماراتی که بعد عمارات دولتی [در] آن‌جا بنا شده بساخت و دیگر تواتر فِتَن و حروب او را مجال کار دیگر نداده و همچنان بود تا زمان پادشاه بزرگ شاه عبّاس اوّل که در سال یک هزار و شش هجری سال یازدهم جلوس او بود، از قزوین به اصفهان آمده، چندی به جهت انجام بعضی امور در آن‌جا توقف فرموده و در آن زمان او را خوش آمده اصفهان را به اقامت اختیار کرده و آن‌جا را دارالسلطنه مقرّر نمود.

سعی زیاد در آبادی و عمارات نموده، امرای وی نیز خانه‌ها و باغات زیاد برای خود طرح ریختند و در اندک زمانی شهر آباد شد و محلّات افزوده گشت؛ و سابقاً اشاره در این باب شد و چنان توقیر علما کرد که اصفهان مجمع افاضل و علما گردید. از مشاهیر ایشان میرابوالقاسم فندرسکی و میر محمّدباقر داماد[۲] و شیخ بهاءالدین عاملی[۳] و تا زمان

---

۱. بعد از ایلخانان مغول شخصی به نام سید جلال الدین میر میران به اصفهان حکومت داشت و در عهد امیر مبارزالدین آل مظفر و پسرش شاه شجاع، اصفهان بارها مورد تهاجم واقع شد، تا بالاخره شاه سلطان نامی از جانب شاه شجاع، میرمیران را دفع و اصفهان را فتح نمود و آل مظفر تا زمان یورش تیمور بر اصفهان حکومت داشتند. تیمور برای فتح اصفهان تلاش کرد و بعد از فتح، از سر مردم مناره ساخت و کشتار بسیار نمود. سلطان زین العابدین از جانب آل مظفر با تیمور درآویخت. نگارنده بـه ایـن بـخش مـهّم از تـاریخ اصفهان اشاره نکرده است.

۲. میر محمد باقربن محمد استر آبادی مشهور به میرداماد متوفی؛ ۱۰۴۰ یا ۱۰۴۱ از فلاسفه و دانشمندان

وفات شاه‌عباس عدد نفوس شهر اصفهان به هفتصد هزار رسیده بود.

[۵۰] تفصیل آوردن رود کورنگ را به شهر اصفهان و چندی زحمت کشیدن نوشته شده و مجملاً بود. به تفصیل باید به طوری که می‌دانم بنویسم...[۴]

شاه عباس[۵] عمرش به سر رسید و کار مهمل ماند. نبیرهٔ او شاه صفی ابداً اقدامی به کارهای او نداشت؛ در حالت به خلاف او بود. شاه عباس تجارت اصفهان را با روم و هند و ترکستان و چین و اروپ جاری و زیاد نمود. شاه صفی که جانشین شاه عباس بود، بی‌استعداد شخصی بود و زحمات او را متروک داشت، امّا پسرش شاه عباس ثانی که بعد از او پادشاه شد، یَدِ هَمّتی داشت و در بعضی امور اقتداء به جدّ خود نموده سعی در آبادی شهر و تربیت اهل آن‌جا و احترام اهل علم و هنر داشت. عمارت چهلستون و پل‌خواجو و باغ طاوس‌خانه در آخر چهار باغ قدیم و باغ قوشخانه در سمت مشرق محلّه فلفل‌چی و باغ سعادت‌آباد و سنگ بست چهارباغ علیا و تالار پیش روی علی قاپی از اوست. بعد از او پسرش شاه سلیمان که لقب شاه صفی ثانی داشت و وزیر او اعتمادالدوله شیخ علی‌خان زنگنه، باز در زیاد نمودن آبادی اصفهان سعی نمودند. رباطات و کاروانسراهای معظمه و مساجد و مدارس و ابنیه بسیار ساختند و دو مسجد

←

معروف عصر صفوی که مورد توجه شاه عباس اوّل بوده است. زادگاهش استرآباد و در مشهد تحصیل نمود، امّا بیشتر عمر خود را در اصفهان به سر برد. وی از شاگردان «شیخ حسین عاملی» و شیخ عبدالعالی بود و «ملاصدرای شیرازی» از شاگردان وی به شمار می‌آمده است. از آثار او در فقه و حکمت می‌توان قبسات، الصراط المستقیم، انموذج العلوم و التقدیسات را نام برد. وی شاعر نیز بوده و در شعر، «اشراق» تخلّص می‌کرده و مثنوی دارد به نام مشرق الانوار.

۳. شیخ محمدبن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی در بعلبک لبنان در سال ۹۵۳ متولد و در ۱۰۳۱ هجری قمری در اصفهان وفات نمود. پدرش عزالدین حسین در ۹۶۶ به ایران مهاجرت و بهاء الدین در ایران رشد یافت. تالیفات وی به فارسی و عربی به ۸۸ کتاب و رساله می‌رسد که مشهورترین آنها دو مثنوی فارسی نان و حلوا و شیر و شکر است. جامع عباسی در فقه و خلاصة الحساب، تشریح الافلاک، کتاب اربعین به زبان عربی، کشکول به فارسی است. جنازهٔ وی را به مشهد بردند و در مسجد گوهرشاد دفن کردند.

۴. به نظر می‌رسد این عبارت جمله هیچ ارتباطی با متن ندارد و به سه نقطه ختم می‌شود.

۵. س: غلامحسین.

کوچک جنبین طرف قبلی مسجد شاه را این پادشاه اختراع و بنا نموده، جزء مسجد بزرگ کرد و نیز باغ هشت بهشت و عمارت آن را او بساخت و مردم دیگر هم عمارت [۵۱] و مساجد و حمام‌ها و کاروانسراهای بسیار و اسواق طرح انداخته، بساختند و بر آبادی محلّات و قراء شهر افزوده شد و در زمان او عدد نفوس به یک ملیان، که هزار هزار باشد، برسید و برای این وقت گفته‌اند که اصفهان نصف جهان و شاعری به مبالغه و اغراق آن افزوده و گفته است:

اصفهان نیمهٔ جهان گفتند   نیمی از وصف اصفهان گفتند

هیچ‌کس از مورّخین ایران شرح حالی از آن وقتِ این شهر ننوشته‌اند و به طور اجمال از آن گذشته‌اند. مردمان اروپ حالت آن زمان اصفهان را که دیده‌اند، به تفصیل نوشته‌اند از آن جمله شاردن فرانسوی است که در آن وقت به اصفهان آمده‌است؛ سیاحت تمام آن را نموده می‌گوید: «این شهر الحال یک صدو شصت مسجد و چهل و هشت مدرسه و هزار و هشتصد کاروانسرا و دویست و هفتاد و سه حمام دارد و یک ملیان جمعیّت در اصفهان است.»

و نیز می‌گوید: «دور شهر و آبادی‌های خارج متّصل به آن، دوازده فرسخ است» و می‌گوید: «گمان من این است که اصفهان در آسیا همان عظمت [را] دارد که لندن در اروپ» و می‌گوید: «در بازار و کوچه‌ها به قدری ازدحام است که امراء و اعیان، فراش در جلو خود می‌اندازند که مردم را پیش و پس نمایند تا خود بگذرند و اگر به قاعدهٔ اروپ، زنان هم باروی گشاده بیرون می‌آمدند، جمعیّت کوچه‌ها و بازارها زیاده از این شده کار بر مردم تنگ می‌شد.

یکی از سیّاحان دیگر، کمپفر[۱] نام که بعد [از] شاردن [۵۲] و گویا در زمان سلطان حسین به سیاحت اصفهان آمده است واحوال آن‌جا را نوشته، می‌گوید: «الحال دورهٔ اصفهان شانزده فرسخ است و در یک روز محال است که گردش دور شهر را نمایند و داخل این محوّطه، مملوّ از خانه و باغات متّصل به یکدیگر است. غالب کوچه‌ها به طرز خیابان است و با این‌که در دو طرف کوچه‌ها نهر ساخته و اطراف آن درخت کاشته‌اند، باز

۱. Engelbert Kaempfer.

وسعت کوچه به قدری است که چند عراده پهلوی هم می‌تواند، عبور کند».

شاردن نقصی که ایراد نموده‌است، این است که: کوچه‌ها اکثر سنگ فرش نیست و در وقت بارش، زحمت به عابرین می‌رسد. بازار ممتدّ آن از دروازهٔ حسن‌آباد شروع می‌شود و به دروازهٔ طوغچی منتهی می‌گردد و تمام طول شهر یک بازار است.

مجملی از شرح این دو نفر مسافر این بود که نوشته شد و شرح عمارات و باغات و بساتین، آن‌چه را داده‌اند، خاصّه شرح آن‌چه را که در کنار زاینده‌رود واقع بوده و چه صفا و نزهتی داشته، اگر کسی بخواهد دانسته باشد، موقوف به ترجمهٔ تمام حکایت متعلق به اصفهان از کتاب آنها است و این مختصر گنجایش ندارد و الآن نشانی از آن ثروت و بناها نیست و الحال آن عمارات اکثر خراب و راه‌های شهر تنگ است.

خلاصه بعد از شاه سلیمان، پسرش سلطان حسین به آبادی شهر باز می‌افزود؛ با آن‌که از بیکاری و بی‌کفایتی او کارها[ی کشور] روی به قهقهرا گذاشته بود و بی‌نظمی به حدّ کمال رسیده بود، باز هنوز نقصی به آبادی این شهر نرسیده، باز رو به ترقّی داشت. [۵۳] و عدد نفوس در تزاید بود و عرصه بر مردم شهر تنگ شده بود. در این وقت در طرف جنوب زاینده‌رود مایل به مغرب، آبادی شده بود و آن هنگام طرح شهری به قاعده انداخته و به اسلوب دلکش بساختند و آن را فرح‌آباد نام نهادند و پادشاه با امراء و اعیان هریک به جهت خویش محلّی ترتیب داده به اندک زمانی شهری مستقل و بلدی معتبر گردید و چون در تحت‌الشعاع اصفهان واقع شده بود، یکی از امکنهٔ اصفهان محسوب گردید؛ و الّا خود شهری مستقل بود و گفته‌اند زیاد از صد هزار نفر عدد نفوس آن بوده و آثار آن صدق این معنی را هنوز می‌کند و نیز از بناهای این پادشاه، مدرسهٔ چهارباغ که زبدهٔ مدارس جهان است و گمان این است که کاروانسرای خلف آن با بازار معروف به بازارچهٔ بلند که این کاروانسرا و یک در مدرسه هم در آن است از بناهای او باشد و در عصر او عمارات کنارهای زاینده‌رود، خاصّه جنوبی از طرف شرق تا پل شهرستان رسیده و اکثر آن‌جاها را خانه و باغ ساخته و مردمان جای گرفتند و از طرف مغرب، خانه و باغ به فرح‌آباد متّصل بود.

سرجان ملکم که در آن وقت قریب به ششصد هزار خانوار در اصفهان جمع بوده، از این حساب می‌نماید که: آن‌چه گفته‌اند عدد نفوس در آن زمان به یک میلیون و دویست هزار رسیده، باید زیاده باشد، زیرا که کمتر خانواری است که دو نفر باشد، بلکه یقیناً [۵۴] زیاد است و اگر کسی خیال با قرئ هم نماید، بی‌معنی است، چه تمام قرئ همیشه زیاده از چهار و پنج برابر شهر بوده و هست؛ چنان که در حساب سال قبل که عدد نفوس شهر اصفهان را هفتاد و پنج هزار و کسری دیده بودند، از قری و توابع را دویست و هفتاد و شش هزار و کسری نوشته‌اند[۱] با وجودی که قری و توابع بسیار از این مقدار زیادتر است از آن [جهت] که، اهالی آن به واهمه، تعداد نفوس خیلی کم به قلم می‌دهند و نیز موافق همین حساب خود سرجان ملکم استبعادی که از قول شاردن و کمپفر دربارهٔ دورهٔ شهر اصفهان نموده و حمل بر اغراق کرده باطل و بی‌درجه است، و الّا محاله عرصهٔ محلّ ششصد هزار خانوار این قدر وسعت را می‌خواهد که دوره‌اش دوازده فرسخ باشد. باری کوکب بخت اصفهانی‌ها بُطْر شد[۲] [و] آبادی روی به خرابی گذاشت، از آن‌که در سال یک هزار و صد و سی و چهار هجری به سبب بی‌کفایتی شاه سلطان حسین صفوی و بی‌نظمی امراء و اهل در خانه او با مقدماتی که در تواریخ مسطور و سرجان ملکم از همه کس بهتر شرح داده است، محمود افغان از طایفه غلیجه[ای] با بیست و چهار هزار افغان بی‌سر و پا به اصفهان آمده بعد از جنگ در قریه گلون‌آباد[۳] قهاب و فتح آنها در فرح‌آباد نازل شده و شهر را محاصره نمودند و زمان محاصره به نه ماه کشید و در تمام آن مدّت، افاغنه در فرح‌آباد اردو زده مشغول جنگ و جدال بودند و اطراف شهر، عمارات و باغات و مزارعی را که چندین کرور خرج آنها شده بود، ویران نمودند.

سرجان ملکم گوید [۵۵] که: «محمود در آن وقت عزم کرد که به تخریب قرئ و دهات اطراف شهر پردازد و یک شِبر[۴] زمین از نیزه خالی نبود و قصور امرا با قصر سلطنت دم مساوات می‌زد. این همه در عرض یک ماه چنان از تیشهٔ عدوان افغان

---

۱. منظور مؤلف، آمار جمعیّت شهر و قرای اصفهان یک سال قبل از تألیف کتاب است.

۲. بُطْر: بَد آوردن.

۳. در شرق گورت و مشرق اصفهان.

۴. شبر: یک وجب.

ریشه‌کن شد که بعد از آن، قرن‌ها گذشت و روی آبادی ندید و تا حال آثار خرابی آن طایفه در آن اطراف مشهود است». انتهی کلامه.[۱]

و در آن گیرودار مردمان را قتل و غارت می‌کردند و در شهر قحط و غلا خود سبب خرابی بزرگ بود.

میرزا مهدی منشی درین باب مختصری خوب نوشته و می‌گوید: «روز به روز قوّت، ضعف و ضعف، قوّت گرفت. آتش غلا و نایرهٔ بلا بالا گرفت به حدی که مردم برای اکل قلیه می‌مردند و بزرگان در اسواق و محلّات، اطفال خردسال[۲] را دزدیده و ذبح کرده می‌خوردند. دل‌ها برای گندم، چون گندم سینه چاک می‌بود و طایر جان‌ها در غمِ دانه گرفتار دام هلاک. برای گردهٔ نانی، درون‌ها چون تنور به آتش حسرت می‌تافت و چشم مردم قرصی برای نهاری، سوای پنجه‌کش خورشید نمی‌یافت. از شور چشمی زمانه، عهدی شد که شیرین دهنان، به یاد شکر، لب خویش می‌مکیدند و شکر لبان به جای ریزه قند، نباتات می‌ساییدند و به هوس میوه، دامن از نخل زندگی برمی‌چیدند و به یاد انگور، خاک پای درخت تاک را از یک میل راه چون توتیای غوره به چشم می‌کشیدند. کسانی [۵۶]که از جامهٔ ابریشمین تن می‌پوشیدند، چون کرم پیله به برگ خوردن تنیدند و جمعی که به مغز لوزینه[۳]کام نمی‌آورند، از شدّت جوع به پوست درختان افتادند و اگر دانهٔ ارزنی می‌جستند، رفیق را پی نخود سیاه می‌فرستادند و اگر حبّهٔ جاورسی[۴] می‌یافتند، در تقسیم آن متّه بر خشخاش می‌نهادند. کسی روی پیاز را نیز نمی‌دید و دانهٔ ماش از شاذنج[۵] عدسی عزیزتر گردید. سائلان از بردن اسم نان تو دهنی می‌خوردند و

---

۱. سخن سرجان ملکم در این‌جا تمام شد. ۲. س: خوردسال.

۳. حلوایی است که از شکر یا عسل و مغز بادام نرم کوبیده و مخلوط به گلاب می‌سازند. این خمیر را در میان ورقه‌های بسیار نازکی از نان مانند لواش (و حتی از آن نازکتر) می‌پیچند و به قطعه‌های کوچک می‌بُرند و در ظرفی در کنار هم مرتب می‌کنند، و شربتی از شهد و شیرهٔ تازه آمیخته به گلاب می‌جوشانند و بر آن می‌ریزند. (ر.ک: معین، ذیل لوزینه).

۴. جاورس: معرب گاورس، گیاهی است از تیره گندمیان و از دسته غلاّت که دانه‌هایی شبیه ارزن دارد و با ارزن از یک نوع است و در حقیقت گونه‌ای ارزن است که دانه‌هایش درشت‌تر و پوستش نیز از پوست ارزن زبرتر است.

۵. شاذنج = شادنه: سنگی است عدسی شکل و به رنگ‌های مختلف زرد، سرخ، سفید، خاکستری و

دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد به گور می‌بردند. لاله برای کباب داغ بر دل بریان می‌گذاشت و قمری در حسرت شاهی کوکو زنان می‌گفت. اوجاق مطبخ‌ها کور شد و چراغ دودمان‌ها بی‌نور.

اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوهٔ قحطی نان، امنای دولت را گسیخته شد. خاک عجز و هوان[1] بر فرق بیخته به دادن شهر مصمّم گشته و در یازدهم محرّم سال هزار و صد و سی و پنج، خاقان شهید را به فرح‌آباد برده افسر سروری را بر سر آن حسرت‌کش تاج و افسر زدند». انتهی کلامه[2].

و همان شب محمود، کس به جهت ضبط خزاین و کارخانجات شاهی روانه اصفهان ساخت.

چون شهر اصفهان مفتوح افاغنه گردید، به شهر خرامیدند و در زمان دو سال سلطنت محمود و پنج سال سلطنت پسرعمش، چندان از مردم اصفهان کشته و در شهر و اطراف آن خرابی نمودند که به شرح راست نیاید و اصفهان به آن شکوه به کلی خراب شد و مردمان باقی مانده بی‌سر و سامان گشتند و اشرف افغان، حصاری از دروازه دولت کشیده و خواست تا محوّطه دولتی را بزرگتر و برای خود محصنه[ای] محکم‌تر درست نماید، هنوز [۵۷] قدری از آن حصار باقی بود که شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین به قوت و سرداری نادرشاه به جانب اصفهان آمده، اشرف بعد از چند شکست خوردن فرار نموده کار طور دیگر شد و اشرف در ساختن آن قدر حصار، بسیاری از عمارات، کاروانسرا و مساجد و خانه‌های مردم را که بر سر راه دیوار آن بود، خراب نموده آن نیز مزید خرابی‌های دیگر گردید و اشرف بعد از شکست در زرقان فارس به سمت بلوچستان گریخته تنها و حیران به هر طرف می‌گشت تا به دست کسان حسین برادر محمود افغان که از پی او می‌گشتند افتاده و کشته گشت.

در زمان شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین، اصفهان به همان حالت خرابی که تا آن

←

کبود و بهترین آن سرخ عدسی شکل است و آن در هندوستان به دست می‌آید و در طبّ قدیم مستعمل بود.

۱. خواری. ۲. در حاشیه نسخه آمده است.

وقت به آن رسیده بود، متوقّف بود و او همین قدر عمارات دولتی را مرمّتی نمود و در زمان نادرشاه از جور حکام و ولات، خرابی شهر و قُریٰ زیاد گردید. چون خود او در داخله ظالم بود، ستمی که حکام او می‌نمودند کسی از شدّت بأس و سطوت او، جرئت عرض نمی‌کرد و اگر هم عرض می‌شد، عوض رسیدگی به عرض او، سیاست می‌شد و نهایت رأفت او این بود که، گوش به عرض نداده اعتنایی نکند و به داد او هم نرسد.

بعد از قتل نادرشاه، باز در زمان فترت و لشکرکشی آزادخان افغان و سلطان کریم‌خان زند[1]، تا چند سال اصفهان درکشاکش بلا بوده و باقی ماندهٔ آن نیز ویران گردید.

بعد از آن‌که کریم‌خان مسلّط و پادشاه گشت، به رأفتی که داشت حکام او سلوکی نمودند و حالت اصفهان قدری بهتر شد. مردمِ باقی مانده، بعضی مرمّت‌های خرابی را نموده و متفرق شده‌ها جمع گشتند. عقب او، علی مرادخان زند هم که پایتختش اصفهان بود، قدری مرمّت باغات و چهارباغ شاه عباسی را نموده درخت‌های نابود شده را تجدید غرس نمود، اما او مثل کریم‌خان زند رأفت نداشت. پس از آن در زمان خاقان مغفور مبرور فتحعلی شاه قاجار، حاجی محمّدحسین خان صدراعظم به اشارهٔ آن پادشاه، سعی‌در رفع خرابی شهر [۵۸] و اهالی را نموده و اصرار در مرمّت و عمارت نمود و مآثر او بسیار و زیاد قابل تعریف [می]باشد و عمارات دولتی و چهارباغ و غیر آن راکه او بنا نموده، سابقاً ذکر شد. در زمان او عدد نفوس رو به ازدیاد نهاد، چنان‌که بعضی تا سیصدهزار گفتند. در زمان او و چندی بعد اصفهان به حال خوش بود. بعد از فوت او در آخرزمان خاقان مغفور فتحعلی‌شاه به سبب غلایی که در چند سال رونمود، بازخرابی بسیار به شهر رسید. قریب هفتاد هزار نفس از شهر تلف گردید. بسیار از خانه‌ها بی‌صاحب ماند، لکن در آن زمان چیزی بر عمارات دولتی افزوده شد.

سیف‌الدوله سلطان محمّد میرزا[2] ابن خاقان مغفور که حاکم اصفهان [بود]، چند

---

۱. کریم‌خان هیچ‌گاه خود را شاه یا سلطان نخواند، بلکه خویش را وکیل‌الرعایا می‌نامید.

۲. در روز پنجشنبه ششم شهر ذی‌القعده‌الحرام (سپهر، پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاوّل نقل نموده) ۱۲۲۸ هجری قمری متولد و در سنه ۱۲۴۰ به حکومت اصفهان رسیده‌است. او سی و هشتمین فرزند ذکور ←

دست عمارت چنان‌که گذشت، بساخت. بعد از فوت خاقان مغفور به جهت فسادی که سببش در حقیقت بی‌کفایتی و بی‌نظمی سیف‌الدوله بود و از اشرار بار آمده، هرج و مرج شد. تا چند ماه در اصفهان فتنه و آشوب بود و او از عهدهٔ رفع آن برنیامده تا معزول شد [و] دیگری به جایش آمده و چند حاکم تبدیل شده بازنظمی نتوانستند داد، تا آن که پادشاه مرحوم محمّدشاه خُلد آرامگاه، خود تجشّمی [1] فرموده به اصفهان تشریف آورده رفع تمام فسادها را فرمود وَ امن و آرامی پدیدآمد. در این فتن اخیره که ذکر شد، باز خرابی بسیار به شهر رسیده بسا خانه‌ها خراب افتاد و عدد نفوس کم شد و به دویست هزار رسیده بود. بعد از آن، آرامشی در این شهر بود تا اوایل سلطنت پادشاه جم جاهِ حالیه، السلطان ناصرالدین شاه ـ خلّدالله ملکه ـ حالت بهتری روی نمود و در سفری که از طهران تشریف فرمای اصفهان شدند، اهتمامات مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر اتابک اعظم که صدارت داشت و در امور دولتی صاحب عزمی کافی و حزمی وافی بود، رفع بقیّهٔ آلایش اصفهان را نموده و قرارهای نیکو داد و اهل صنعت و [۵۹] بافندگان را مخصوصاً به کار بازداشت و قرارهای نیکو داد و حالت اصفهان و نواحی به جانب ترقی و نیکی گرایید؛ امّا بعد از آن زمان تاکنون، به جهت چند غلایی که متوالی رو[ی] داد، حالت شهر پست‌تر رفت و ده سال قبل، عدد نفوس شهر به پنجاه هزار نفر رسید و گویا هرگز از ابتدای تاریخ آن تا آن وقت به این قلّت جمعیّت نشده بود، امّا از چند سالی که نواب اشرف والا، ظلّ‌السلطان [2] سلطان مسعود میرزا حکمران اصفهان شدند، کمال

→

فتحعلی‌شاه است. بناهایی در اصفهان گذاشت من‌جمله مدرسه‌ای در تخت‌فولاد و خلوت سرپوشید با ده، دوازده دست عمارت عالیه در جنب عمارات صفویه بنا نهاد. (اکسیرالتواریخ، صص ۲۲۳ ـ ۲۲۴).

۱.تجشّم: رنج چیزی کشیدن؛ منظور قدم رنجه کردن است.

۲. مسعود میرزا ظل‌السلطان قاجار (۱۲۶۶ ـ ۱۳۳۶) خودش در تاریخ مسعودی می‌نویسد: «در سنهٔ ۱۲۶۶ در ماه صفر در بیستم ماه روز شنبه طلوع آفتاب به دنیا آمدم. پسر دویّم ناصرالدین شاه فرزند سیم؛ یک خواهر و یک برادر قبل از من خدا به پدرم داده بود. برادرم محمودمیرزا نام و خواهرم فخرالملک نام داشت و من اولاد سیم هستم». وی در ۱۲۷۷ هجری قمری، یمین‌الدوله لقب یافت. در ۱۲۷۸ به حکومت مازندران و

←

سعی در آبادی این شهر فرموده و دو سال قبل که شمار نفوس بلد را نمودند، به هفتاد و پنج هزار و کنون یقین است که قریب صدهزار می‌باشد.

←

ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید. در ۱۲۸۶ با لقب ظل‌السلطان حاکم فارس شد و جمیعاً سه بار به حکومت فارس رسید. در ۱۲۹۱ حکومت اصفهان یافت. در ۱۳۰۰ اصفهان و یزد و فارس و عراق و بروجرد و عربستان و لرستان و کرمانشاهان و کردستان و گلپایگان و خوانسار را در قلمرو داشت. ظل‌السلطان مقتدرترین شاهزاده قاجار در عهد خود بود. همو بود که اغلب آثار هنری صفویه را در اصفهان محو نمود. وی تا سال ۱۳۰۵ تقریباً لاینقطع حکومت اصفهان و به تناوب حکمرانی کلیه نواحی جنوبی و غربی ایران را به عهده داشت و عاقبت در این سال مستعفی گردید. در زمان مظفرالدین شاه مجدداً به حکومت اصفهان و یزد منصوب شد وی پس از چند سال انزوا در باغ نو اصفهان بدرود زندگی گفت و جنازهٔ او را به مشهد بردند.

[نواحی و مناطق اصفهان]

امّا بلوکات اصفهان

اوّل بلوکِ جی است و مقدّم بر همه، زیرا که شهر اصفهان هم در حقیقت در زمین آن واقع شده و حالات اراضی شبیه‌تر است به حالت زمین شهر و در قدیم هم در بعضی تواریخ اصفهان را به شهر جی نوشته‌اند و قراآن هم از سه طرف محیط به شهر است. این بلوک در دو طرف زاینده‌رود واقع است. آنچه طرف شمال رود است جی مطلق نامند و آن چه طرف جنوب رود می‌باشد، آن‌را برزرودِ جی می‌خوانند. امّا قطعهٔ شمالی: حدّ شمالیش بلوک برخوار و قهاب است. شمال مایل به مغربش بُرخوار و مایل به مشرقش قهاب. حدّ شرق آن بلوک براءآن است و جزئی از قهاب است. حدّ جنوبش، شهر و زاینده‌رود است. حدّ مغرب آن، بلوک ماربین که حدّ مغرب شهر وجی هر دو همین بلوک باشد و خاک جی از طرف مشرق و کنار رود تا یک فرسخ و نیم است، یعنی از دروازهٔ [۶۰] شهر موسوم به ظلّه تا پل شهرستان نیم فرسخ و از پل مذکور تا قریهٔ زردنجان[۱] و سروش بادران[۲] که متصل به براءآن می‌باشد، یک فرسخ است و خاک جی منتهی به این دو قریه است و اگرچه عمل دیوانی این دو قریه با بلوک کَرارُج است، که آن بلوک محاذی آنها به طرف جنوب رود واقع شده، ولکن در حقیقت اینها از خاک جی و آخر آن

۱. Zardangana فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۲. سروش بادران = سر و فشادران، تعلیقه: ۱۴.

می‌باشند. عرض این جی مطلق یک فرسخ و طولش یک فرسخ و نیم است. زمین این بلوک مسطّح و خاکی[۱] و شیرین و خالی از کوه؛ و آب آن از زاینده‌رود است و بعضی از امکنهٔ آن چشمه و قنات کمی نیز دارد. چاههایش هم مثل[۲] شهر آبش نزدیک و گوارا است و حاصل صیفی خود را اکثر از آب چاه مشروب می‌سازند، مگر در سال پرآبی که کفایت کند به آب رود.

اکثر این قطعه شمالی کشت و زراعت است و باغستان آن کمتر است. قصبهٔ آن خوراسگان و قرای معروف آن شمس‌آباد و تیران و آهنگران و کلمان و پُزوَهْ و گردآباد و ابهر و بوزان و تامه و مورنان[۳] و مورچال و خاوجان[۴] و هفتان و لغتان و سنجوان سور که عامّه آن را «سمسور» گویند و شهرستان است. زمین جی مستعد همه قسم حاصل از زمینی و درختی می‌باشد. چشمه‌های خوب در این بلوک هست که آب آن از اوّل روی و سرگشاده و جاری است. چشمهٔ معروف آن که نزدیک شهر است، چشمهٔ نیلی گرد و چشمهٔ کساره است و چشمهٔ باقرخان که پای قلعهٔ طبرک و داخل در شهر است. آب زردنجان از مادی جی است و سروش بادران، مادیِ جدا از رودخانه دارد. اینها قرای معروفند و سایر در دفتر و دیوان ثبت و مقتضی [۶۱] این محلّ نیست.

مادی[۵] نیاصرم و فرشادی و فرا و تیران، بعد از گذشتن از شهر، تمام حق جی است و غیر از این هم مادی‌هایِ متعدّد دارد. حاصلات این بلوک، گندم و جو و ماش و عدس و نخود و ذرّت[۶] می‌باشد و برنج در آن‌جا بسیار کم است. تریاک و پنبهٔ این بلوک به خوبی معروف است. پنبهٔ کاغذی خوراسگان و دهات حوالی آن از اکثر قرا و از پنبه‌های ممتاز ایران بلکه سایر ممالک بهتر است و تریاک هفتان و لغتان نیز مشهور و در نشئه[۷] و ملایمی بهترین تریاک‌های ایران است. سبزی‌آلات اصفهان تمام از این بلوک است.

---

۱. س: خالی. ۲. س: + هم مثل.

۳. در اصل مردبان بوده این محله در شمال چهارسوی در شیخ واقع و از مشرق به خوابجان متصل می‌شود. (گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۷۳۷). ۴. خاوجان: خوابجان.

۵. در اصل نسخه، بالای واژهٔ «مادی»، کلمهٔ «نهر» آمده است.

۶. س: «زرّت» تا انتهای کتاب به همین املاء آمده است.

۷. س: نشاه؛ در نسخه، همواره واژه «نشئه» به صورت «نشاه» آمده که اصلاح شد.

خربزهٔ گرمک سروش بادران معروفِ به خوبی بوده است، امّا حال به جهت رواج تریاک در آن جا، قلیلی به عمل می‌آورند و در جاهای دیگر آن را می‌کارند و به خوبی گرمک پیش آن جا نمی‌شود. خربزهٔ[۱] طالبی سنجوان‌سور معروف به سمسوری بهتر از همه جا است. خربزهٔ حسینی اصفهان هم از این بلوک است و در ابهر و بوزان خوب می‌شود.

امّا قطعهٔ جنوبی که برزرود جی باشد، طرف مشرق آن به پل شهرستان منتهی می‌شود که از دروازهٔ ظلّه تا آن‌جا نیم فرسخ است و حدّ شرقی آن، آنجا و متّصل به بلوک کرارج است. طرف مغربش بلوک لنجان و منتهی به گردنهٔ کوچکی است که آخر زمین دستگرد است و اوّل خاک لنجان و از پل ماران به طرف مغرب تا آن جا یک فرسخ است و محاذی این یک فرسخ به طرف شمال زاینده‌رود، تمام بلوک ماربین است و چنان که جی شمالی از سر پل شهرستان تا زردنجان و سروش بادران یک فرسخ می‌باشد و مقابلش طرف جنوب رود، تمام اراضی کرارج است. طرف شمال برزرودجی، زاینده‌رود است و طرف جنوبش، کوهستان هزاردرّه و کوه صفّه می‌باشد. تقریباً نیم فرسخ تا دو میل [۶۲] عرض دارد و طولش قریب دو فرسخ است. این قطعه، باغستان زیاد دارد. چهار باغ علیای شاه عباسی و باغات اطراف آن و باغ عباس‌آباد که الحال بایر و به هزار جریب اشتهار دارد و باغ سعادت‌آباد و عمارات هفت دست و قبرستان معروف به تخته‌فولاد و فرح‌آباد در این قطعه است.

دهات معروف آن اوّل دستگرد است که به دستگردِ چنار اشتهار دارد و سیچان[۲] و حسین‌آباد و قینان و مارنان و جولاهۀ ارامنه[۳] است که به جلفا مشهور است و دستگرد مثل قصبهٔ آن است. زمین مغربی آن‌جا شیرین و خاکی و خالی از ریگ و سنگ و خوب است و مشرقی مایل به جنوب دور از زنده‌رود از قبیل تخته‌فولاد و حوالی آن، زمینش ریگی و مایل به شوری است، امّا آب چاه‌هایش هنوز مشروب است. هوای برزرود خوب و تمام آبش از رود است. حاصلش گندم و جو و پنبه و حبوب است. تریاک

---

۱. «خربوزه» در همه جای نسخه، به این املا آمده که اصلاح شد.

۲. در نقشهٔ امروزی شهر اصفهان: سیچون (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، ص ۱۱۶).

۳. س: جولاهه است ارامنه.

متوسطی دارد. خیار خوب اصفهان از دستگرد و مزارع آن است. از باغات آن میوه‌های بسیار خوب به عمل می‌آید. انگور آن از قبیل خـلیلی و یـاقوتی و مِـهره و عسکـری و صاحبی و مثقالی اشتهار دارد و سایر دهات آن هم کذلک. قریهٔ فرح‌آباد صفوی و نوآباد آنها که شهری بوده است، میانِ دستگرد و مارنان واقـع است و کـنون خـراب و نـواب ظل‌السلطان در این زمان اهتمامی در آبادی آن می‌نمایند و آبی به روی کاران آورده‌اند.

بلوک دویّم بُرخوار است. مشرق آن بلوک قهاب است و مغرب آن ماربین و جنوبش جی و شمالش ممتد است تا کوهستان ساو و قهرود و آهیانه که عمل [۶۳] دیوانی اینها متعلق به نطنز و حکومت آن‌جا است. بعضی امکنهٔ این بلوک، طولش تا پانزده فرسخ بل زیاده است. عرض آن از محمودآباد که متصل به ماربین است تا قریهٔ کُمْشِجَه سه فرسخ است. زمین این بلوک شور است، ولی نه چندان که آب جاری مجاور آن را نتوان خورد. آب چاهش بسیار دور و تا سی ذرع شاه[1] هم رسیده، لهذا چاه کم دارد. اهالی آن‌جا آب قنات را می‌خورند. تمام این بلوک قنات آب است و آب رود ندارد، مگر یک دو مزرعهٔ سمت مغرب آن که متّصل به ماربین است؛ از جملهٔ آنها محمودآباد است که از آب رود مشروب می‌شود این بلوک، یک صد و دوازده رشته قنات دارد. حاصلِ شَتوی، گندم و جو و ریناس، و صیفی خربزه و هندوانه و زردک و چغندر است. گندم آن خاصّه کمشجه، کمالِ تعریف را دارد. قصبهٔ معروف این بلوک گز است که دیهی بزرگ و معروف و بر سر راه بلاد شمالی اصفهان واقع شده و منزل اوّل عابرین و تا شهر سه فرسخ است. عـدد نفوس آن را هشت‌هزار گفته‌اند. آبش شورتر است. دهات بزرگ این بلوک، دولت‌آباد و حبیب‌آباد و دستگرد و خورزوق و کمشجه و آدرفرآباد[2] و نهرآباد و دلیجان که مـعرّب دیلیگان است. و زمین و رحیم‌آباد و دُرمیان و سین و گرگاب و مورچـه‌خورت است و چند دیه دیگر هم دارد که جزء حکومت نطنز نموده‌اند از قبیل کَلَهْرود و باغ میران و ساو و دَلهُر؛ امّا سین و گرگاب به جهت خربزهٔ پاییزه اشتهار زیاد دارد. سین، دیه بزرگی است. منارهٔ[3] بلندی در آن هست و دلالت بر قدمت این قریه می‌نماید.

---

۱. ذرع شاه هیجده گره است، یعنی هجده اصبع، یـعنی هـجده بـند انگشت کـه بـه انگـلیسی ایـنچ مـی‌گویند. (ظل‌السلطان، تاریخ مسعودی، ص ۲۵۳).

۲. امروزه آدریان نامند.

۳. مناره سین را دکتر ج. کریستی ویلسن در تاریخ صنایع ایران، متعلق به سال ۵۲۶ هجری قمری و عهد سلجوقی

گرگاب کوچک‌تر است؛ باید جدید باشد، چه ذکری [۶۴] از آن در کتب نیست، امّا اراضی کشت آن زیادتر و تقریباً دو فرسخ در دو فرسخ است و هر زمینی را که کشت کنند تا پنجاه سال دیگر تقریباً نوبت به آن نرسد. یک رشته قنات دارد تقریباً پانصد جریب خربزه در آن می‌کارند و جریب برخوار، هزار و چهارصد و چهل ذرع مربع است و باقی اراضی لم‌یزرع است تا وقتی که نوبت به آن برسد و زمین آن استعدادی بـرای خـربزهٔ صیفی دارد و سین اراضی‌اش نزدیکتر است به آن در آن استعداد، لهذا خربزهٔ گرگاب در درجهٔ اوّل و پس از آن سین و بعد از آن مزارعی که سابقاً در بیان خربزه مذکور شد. در سین با آن که زمینش کمتر از گرگاب است، تقریباً هشتصد جریب خربزه می‌کارند، زیرا که قناتش بزرگتر و پرآب‌تر است. در این دو قریه گندم و جو هم کشت می‌شود. دیگر حاصلی ندارد، مگر کمی زردک و چغندر که به جهت صرف خودشان است. در شمال و مشرق حبیب‌آباد، محل نمک است. آب در آن اراضی می‌اندازنـد و نـمک بـالا داده و می‌بندد. نمک اصفهان بعضی از این‌جا است و برخی از قهجاورستان قهاب که متّصل به همین جا است. چغندر و زردک اصفهان اکثر از مزارع خورزوق است.

دیگر از قرای معروف برخوار، دلیجان است و دیه کوچکی است تازه اشتهار نموده به جهت آن‌که امامزاده احمد است و نبیرهٔ امام حسن مجتبی ـ علیه‌السلام‌ـ است. نسب آن بزرگوار حاجت [به] تفحص و تصحیح ندارد، از آن که به کرامت و خرق عادت صحّت نسب و جلالت خود را این امامزاده معلوم کرده است. مکرّر به واسطهٔ توسل، امراض لاعلاجی را شفا داده و کرامت‌ها از آن‌جا بروز نموده است. از قدیم [۶۵] بقعه و گنبدی دارد و الحال محلّ زیارت همگان است.

و همچنین قریهٔ زمین که آن را زمان‌آباد جدید هم می‌گویند، از دهات کوچک برخوار

←

می‌داند. مناره آجرکاری است؛ در بخش بالای آن کاشی رنگی برای تزیین به کار رفته. مایرون اسمیت در مقالهٔ خود در آثار ایران می‌گوید که قدیمی‌ترین سفال رنگی برای آرایش خارج بناست که تاکنون روی بنای تاریخی پیدا شده است. امّا ویلسن احتمال می‌دهد که کاشی بالای مناره مسجد جامع دامغان از مناره سین قدیم‌تر باشد. (تاریخ صنایع ایران،: ص ۱۵۸).

است و آن نیز به جهت مدفنیّت امامزادهٔ ذی‌شأنِ با علوّ و تکریم، امامزاده ابراهیم، صاحب نام گشته و مزار و مطاف جمیع مردم است. معروف چنان است که امامزادهٔ مذکور پسر امام همام، جناب موسی الکاظم ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ می‌باشد. از کثرت ظهور کرامت، دیگر کسی دقت محض از نسبت آن بزرگوار نمی‌کند. از جملهٔ کرامات او که دایم باقی است، آن است که هرکسی به آن‌جا بست بنشیند و از ترس حکّام به آن‌جا پناه بَرَد، ایمن است و هرکس خواسته است احدی را به زور از آن‌جا بیرون آورد، به سخط آن مظهر غیرت واقع شده‌است و این کار مکرّر به تجربه رسیده، دیگر همگنان «من جرّب‌المجرّب را نصب‌العین خویش ساخته جسارت به این کار نمی‌کنند و این معجزه باقی است.» هر که منکر باشد، قدمی پیش گذارد و تجربه نماید تا به چشم خود ببیند و بداند که حمل بر امور اتفاقیه نمی‌توان نمود. از شهر تا آن‌جا سه فرسخ است.

بالجمله بلوک برخوار مطلقا باغستان ندارد؛ همه کشت‌زار و مستعد زراعت غلّه است و خربزه و ریناس و چغندر و زردک است. دیگر این بلوک مزارع و قرای بسیار دارد که ثبت آنها موجب تطویل است و بعضی آبادی‌های معتبر داشته که از تطاول افغان خراب گشته، مثل جعفرآباد که اگر نزدیک اصفهان نبود، شهری می‌نمود. خیابان‌ها و کاروانسرای آن می‌نماید که بزرگترین قرای برخوار و قصبهٔ آن بوده است و مدرسه[ای] داشته مثل مدرسه‌های خوب شهر و این قریه در شمال اراضی گرگاب [۶۶] واقع شده. آب قنات آن به جهت احداث قنات‌های اطراف زیر رفته و ممکن است قنات دیگر از جای دیگر برای آن حفر نمود. دیگر قریهٔ محمودآباد کوچکتر از جعفرآباد است به کلّی اراضی آن بیشتر است و استعدادش مثل گرگاب و در طرف شمال سین واقع و خراب افتاده است.

بلوک سیّم قهاب است معرّب «کی آب» است، چون اکثر قنات آن سرگشاده است و آن را جاری نموده‌اند و به قاعدهٔ سایر قنوات چاه و پشته ندارد، این قسم قنات را رعایا «کی» می‌نامند و قنات متعارف نیز دارد. حدّ مغرب این بلوک، جی و برخوار است و مشرق آن، اراضی غیرآبادی است که متعلق به قهپایه و اردستان است. شمال آن هم

کذلک همین اراضی است. جنوب آن جی و براءآن است. اراضی آباد دارد. عرضاً و طولاً چهار فرسخ است. زمین آن خاکی و اکثر شور و زمینش گرم و عفن و بد آب و هوا است، به این جهت هندوانه و برنج در آن خوب می‌شود؛ خربزه کمی دارد. گندم و جو و سایر در آن نیک به عمل آید. شلتوک زیاد دارد و بهتر از لنجان می‌شود. در اراضی آن علف سوس که در اصفهان «مِژْوْ» و به شیرازی «مِهکْ» می‌گویند، بسیار دارد. آن را عوض خاشاک، قوت زمین و خاصّه زمین شلتوک‌دار قرارمی‌دهند و کارشان به این جهت بهتر است. برنج این بلوک چندان خوب است که بعضی از آن قریب چمپای فارس می‌شود و تخم چمپا نیز در آن‌جا به خوبی به عمل آید و حاجت به قوتی ندارد، ولی در منفعت چون با برنج و بومی برای اهالی فرقی ندارد، لهذا متداول نیست. [۶۷] قصبهٔ معتبر آن، قهجاورستان نام دارد که نزد عامّه غجورستان معروف است. اراضی این ده شور است و محل نمک دارد و از آن جا نمک زیاد می‌گیرند و اراضی آن متّصل به اراضی حبیب‌آباد برخوار است و محلّ نمک آنها به هم پیوسته است.

دیگر دیه مشهور آن ارزنان است که به یک قسم خربزهٔ نرم و شیرین بزرگ جثه معروف است و به کار پیران سالخورده می‌خورد. دیگر «گورد[۱]» به کاف فارسی است که هندوانهٔ آن بسیار خوب می‌شود و بهاره است. دیگر قریهٔ گلون‌آباد است که معرّب آن جیلون‌آباد است و در این قریه، جنگ شاه سلطان حسین و محمود افغان واقع شده و دهات بسیار غیرمعروف دارد که همهٔ قنات آب و غالباً زراعت شلتوک در آن می‌شود این بلوک نیز باغستان ندارد. زمین آن مستعد باغ نیست. هوا و آبش سازگار مزاج انسان نیست. مردمش غالباً[۲] رنگ آنها زرد است از همه بهتر آب و هوایش موافق عمل برنج است.

بلوک چهارم کرارج است. حدّ مغرب آن برزرود جی و مشرق آن بلوک براءآن است. شمال آن، زاینده‌رود و جنوبش، زمین‌های بایر است. ابتدای آن از پل شهرستان و به طرف مشرق کشیده است و قریب دو فرسخ و نیم طول آن است که آخر آن سه فرسخی

---

۱. در نقشهٔ اصلی منطقه، «گورت» آمده است.

۲.س: + و.

شهر است و متصل به قریهٔ کبوترآباد که از قرای معروف و اوّلِ خاک براءآن است و یک فرسخ عرض این بـلوک است. آبش از رودخـانه است. [۶۸] زمـین آن شـیرین و اکـثر کشت‌زار و باغ کمی دارد. حاصل آن غلّه و انواع حبوب و تریاک است. صیفی آن پنبه و خربزه است. در این بلوک ذرّت خوب دارد. دهات معروف آن، شریان و رودان و پودان است و گفته شد که سروش‌بادران که در شمال زاینده‌رود واقع شده و آخر خاک جـی است، جمع دیوانیش با کرارج است، ولی از اراضی جی است. این بلوک حاصل صیفی کمی دارد. در سال کم آبی زاینده‌رود از چاه آب می‌دهند و آب چاه‌هایش قدری دورتر[۱] از شهر است.

بلوک پنجم براءآن است. این بلوک در دو طرف رودخانه در شمالی و جنوبی واقـع است. مغرب شمالی آن جی است مغرب جنوبی کرارج. جنوبی سه فرسخ طول آن است و شمالی قریب به پنج فرسخ است. مشرق این بلوک هر دو طرف بلوک رودشت است. جنوب جنوبی اراضی خالی است. شمال جنوبی زاینده‌رود است. جـنوب شـمالی نـیز زاینده‌رود و شمال شمالی بلوک قهاب است. عرض هر دو طرف قـریب چـهار فـرسخ است. زمین آن خاکی است و یک کوه کوچکی دارد. این بلوک اکثر رود آب است و قنات و کی نیز دارد.[۲] حاصل آن گندم و جو است و هرجا که قنات و کی دارد، حاصل پنبه و برنج نیز دارد. عموماً زمین آن گرم و مستعد غله است و بد هواست. صیفی خود را اکثر آب چاه می‌دهند. دهات مشهور آن، کبوترآباد [۶۹] وزیار و برسیان و جُوزدان است. در جوزدان اکثر برنج می‌کارند.

بلوک ششم رودشت است و آن نیز هر دو طرف زاینده‌رود واقع است. حدّ مغربش براءآن و مشرقش بحیرهٔ گاوخونی که مصبّ و مفیض زنده‌رود است. جـنوبش اراضـی مابین آن و جرقویه است. شمالش اراضی متعلق به قهپایه است و غیرِ آباد است. طول آن از مشرق به مغرب قریب دوازده فرسخ است و عرضش چهار فرسخ و این اراضی تمام، آباد و غلّه‌کار است و مخصوصاً این بلوک به حاصل‌خیزی معروف است، چنان‌که اکثر

۱. «دورتر» در این جا به معنی گودتر و عمیق‌تر آمده است.
۲. س: + زمین آن خاکی است.

غلّهٔ آن را به یزد و توابع آن می‌برند، الّا زمانی که در اصفهان تغیّر پیدا کند. زمین آن گرم و بد هواست. در تابستان هم اکثر اراضی آن آب بالا می‌دهد. گندم و جو در آن خوب می‌شود و مستعد همین حاصل است. تمام این بلوک رود آب است و قناتی ندارد. صیفی جزئی اگر در آن بکارند، آب چاه می‌دهند. دهات معروف آن که متصل به براءآن است، مارچی است. دیگر فارفاهان[1] و آخرش مزرعهٔ دیزی است و آبادی بزرگ آن ورزنه است که از آن تا اوّل گاوخونی یک فرسخ است و تا آخر گاوخونی شش فرسخ است و این گاوخونی عمق زیادی ندارد و زاید آب زاینده‌رود در آن آمده، فرو می‌رود و بعضی جزء هوا می‌شود. تمام آن گزستان و اطرافش مراتع است و رأس آن متّصل به اراضی هرند است و این‌جا منتهایِ[2] بلوکات مشرقی اصفهان است. [۷۰]

بلوک هفتم ماربین است. این بلوک، اوّل بلوکات مغربی این شهر است و خوش آب و هوا و باصفاتر از جمیع بلوکات اصفهان. حدّ مشرق آن شهر اصفهان و بعضی بلوک جی است. شمال آن بلوک برخوار و اراضی بایر آن است. جنوبش بعضی امکنهٔ آن زاینده‌رود و بعضی بلوک لنجان و مغربش نیز لنجان و بعضی نجف‌آباد و کوه پلارته است. زمین آبادش عرضاً [و] طولاً چهار فرسخ می‌باشد. از دروازهٔ شهر در کنار زاینده‌رود تا یک فرسخ و نیم با ماربین است و از آن‌جا از رود جدا می‌شود و دور می‌گردد و به چهارفرسخی شهر به نجف آباد منتهی می‌شود و آن‌جا که از رود جدا می‌شود، آن زمین فاصله با بلوک لنجان است. این بلوک خاکش شیرین و آبش اکثر از زاینده‌رود است و در انهارش تمام سال آب جاری است و محتاج به چاه نیست و آنچه شمالیِ آن است، کم‌آب‌تر و قنات‌های معتبر علاوه بر آب رود دارد. قریب نصف این بلوک، باغستان و کشت هر دو می‌باشد. جنوبی تمام باغ است و در مدح این‌جاست که شاعر گفته:

ماربینت که نسخهٔ ارم است　　　آفتاب اندران درم درم است

و آنچه شمالی است، کشتزار و باغستان با هم است. دهات آن معتبر و انهارش با اعتبارتر که برای هر قریه مختص یا مشترک تا به محلّ فصل از زاینده‌رود نهر بریده و آب

---

۱. حمداله مستوفی درنزهة‌القلوب ص ۵۲ آن را «فارفا» نوشته است. ۲. س: منتهی.

از همه وقت، کمتر و زیادتر، به آنها می‌رسد و برای باغ‌ها، چاه دیگر لازم نیست. [۷۱] مگر قلیلی در بعضی امکنهٔ آن در سال کم‌آبی که با چاه یا چرخاب ندرتاً آب دهند، لکن اراضی شمالی آن حاجت به هم می‌رسانند. مادی بزرگ قمش از میان اراضی جنوبی آن می‌گذرد و هرچه نزدیک به شهر می‌گردد، قسمت دهات و قدری هم به محلّات مغربی شهر می‌آید. و این مادی، نهری است بزرگ و با برکت که در محلّ آن شعبات[۱] از رودخانه چشمه دارد و در سال کم‌آبی هم، آب آن قطع نمی‌شود. دیگر نهرهای متعدده در این بلوک هست که هریک مختص قریه یا مشترک میان چند قریه است و همیشه آب دارد. باغات این بلوک، خاصّه جنوبی آن، همه پیوسته به هم است، چنانکه فصل و حاجز قری از یکدیگر معلوم کسی نمی‌گردد و همه قسم اثمار خوب در این بلوک هست؛ بخصوص زردآلو و آلوچه و سیب گلاب و دلیلی[۲] و سرخ و شلیل و هلو و گلابی و انگور و توت. و میوهٔ خریفیِ[۳] خوب آن بِهْ و سیب آزایش و گلابی و شاه میوه و گلابی نطنز و شاه‌پسند و بازانگور. حاصلات زمینی، گندم و جو و سایر حبوب و تریاک و تنباکو و خیار و انواع خربزهٔ بهاره است. دهات معروف قطعهٔ جنوبی و باغستان، که هریک چیزی مخصوص هستند، کوشک و ککنان و نصرآباد و گورتان و جوزدان و زرّان و لادان و الیاران و غیر اینها نیز دهات بسیار دارد. خربزه بهارهٔ کوشک معروف است [۷۲] و بِهِ اعلی. و از همه بهتر در اصفهان، بِهی است که درگورتان می‌رسد، در سایر دهات هم خیلی خوب می‌شود و کمتر کسی از هم آنها را تمیز می‌دهد، امّا بِهِ گورتان در عطر و طعم از همه ممتاز است و از جمیع بِهْهای ممالک ایران، بلکه روی جهان بهتر است. همه قسم انگور نصرآباد و گورتان و سایر دهات متّصله به آن کمال تعریف را دارد و تا نوروز می‌ماند. گاردالان[۴] به کاف فارسی در میان این قطعه جنوبی واقع و متصل به نصرآباد است و از این بلوک است، امّا معلوم نیست که به چه جهت از پیش آن را در دیوان در جمع بلوک لنجان نوشته‌اند؛ آن هم در صفات مثل نصرآباد و غیره است. و در این قریه

۱. س: شعاب.
۲. نوعی از سیب است. (دهخدا، ذیل دلیلی).
۳. میوهٔ پاییزی.
۴. در گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان «کارلادان» آمده است.

بقعهٔ [ای] واقع است که قبری در آن است و بر آن طاقی و ایوانی ساخته‌اند و بر بالای آن ایوان به دو طرف دو مناره بنا نموده‌اند. چون شخصی در یکی از آنها رفته و به قوت کمی آن را بجنباند، دیگری درست حرکت کند و اگر به قوّت زیاد حرکت دهند، منارها با ایوان تمام می‌جنبد. مهندسین در باب آنها چیزها به خیال خود گفته‌اند و هنوز حقیقت آن معلوم نگشته [است].

در کنار این قطعه به طرف شمال که باز حقیقتاً میان بلوک است، کوه کوچکی است معروف به آتشگاه و مخروطی شکل است. چندان بلند نیست. ظاهراً به عهد پارسیان بر بالای آن آتشخانه [بنا] نموده‌اند و الحال هم بنایی بالای آن است که دلالت بر این مطلب دارد. بر بالای آن، شخص که می‌رود، تمام باغات و زاینده‌رود را می‌بیند و صفای غریبی دارد.[۱] [۷۳] امّا قطعهٔ شمالی آن که مزارعش بیشتر است، آب آن از رود و قنات هر دو است. دهات معروف آن برزان و آپاران و زمان و جروکان و هرستان و اندءآن و سه ده که عبارت از خوزان و نورنسفادران و فروشان است و منزل اوّل راه گلپایگان و کرمانشاهان که موسوم به انوشیروان است، نیز در این قطعه است. تنباکوی خوب اصفهان که مرغوب ممالک عثمانی شده، اکثر از این قطعه بلوک است و قسم اعلای آن از همه، از آپاران و برزان است که اهالی جزیرهٔ «اقریط» که حال معروف به کویت است و غیره آن را پسند نموده‌اند و به قیمت بلندتر می‌خرند. تریاک این‌جا نیز خوب می‌شود و بسیار زراعت آن را می‌نمایند. گلابی شاه میوه و شاه پسند و نطنزی مخصوص سه ده و اندءآن است، یعنی در آن‌جا بهتر از سایر جاها می‌شود. سیب بهاره و پاییزه از دلیلی و سیبِ گلاب و سرخ و آزایش همه در آن مثل قطعهٔ جنوبی است، امّا بِهِ آن به آن کمال نیست. انگور آن و سایر میوه‌جات درختی به کمال خوبی است. دو سه قسم خربزه بهاره و خیار و هندوانه هم دارد. حبوب آن گندم و جو و ماش و عدس و نخود و ذرّت و غیره است؛ جز برنج که معمول آن‌جا نیست، همه چیز در ماربین به خوبی عمل می‌آید.

---

۱. حمدالله مستوفی می‌نویسد: «درین ناحیت قلعه‌یی بوده‌است که طهمورث دیوبند ساخته است آن را آتشگاه گفته‌اند و در و بهمن ابن اسفندیار آتشخانه ساخته بود». (نزهة‌القلوب، ص ۵۴).

بلوک هشتم لنجان است. مغرب این بلوک فریدن است و جزیی از چهار محل. مشرق آن برز رود جی و ماربین است. شمال آن نجف‌آباد و کُرون است. [۷۴] جنوب آن سمیرم است. بلوک لنجان در دوطرف زاینده‌رود واقع شده است و رود از میان آن می‌گذرد. اراضی آن از دشت و کوه مرکب است. ابتدای جنوبی آن از یک فرسخی شهر آخر اراضی دستگردِ جی، که گردنهٔ کوچکی است، می‌باشد و ابتدای شمالی آن از شهر، از کنار زنده رود که زمین ماربین می‌باشد، یک فرسخ و نیم است و به طرف مغرب منتهی می‌شود به پل زمان‌خان که بعد از پل دو طرف رود جزئی زمین که دو سه ده دارد تا محلّی که آن را گرم درّه گویند، خاک چهار محل می‌باشد، یعنی عمل دیوانی [آن] با چهار محل است و گاهی بعضی از آن را تغییر هم می‌دهند و با وجود این، در طرف شمال رودشمالی همین قطعه زمین فریدن است و از طرفی وصل به زمین لنجان و از طرفی هم وصل به کرون می‌باشد و معلوم نیست به چه جهت این کار را کرده‌اند و این اسم را گذاشته‌اند و بسیار بی‌مناسبت است و حقیقت همین است که حدّ مغرب لنجان زمین فریدن و اوّل زمین فریدن پل زمان خان است. از شهر تا پل زمان خان به راه نجف‌آباد که اقرب طرق می‌باشد، دوازده فرسخ است و از راه متعارف آن‌جا، پانزده فرسخ و از کنار رودخانه، شانزده فرسخ است. عرض این بلوک تقریباً سه فرسخ است و طولش از سیاق گذشته معلوم شد که از کنار رود پانزده فرسخ می‌باشد.

لنجان را منقسم به پنج قسمت نموده‌اند: اوّل، از طرف مشرق را لِنج و اِلنج گویند. در هر دو طرف رود است؛ طرف جنوبی کمتر [۷۵] و عمده در طرف شمالی است. دهات جنوبی آن، آب نیل و حسن‌آباد؛ و شمالی که بیشتر است، دهاتش کرسنگ و قلعه‌سفید و شاه‌آباد و دَرچه و پل ورگان که آن را به تعریب فلاورجان می‌خوانند و آبادی بزرگتر معروف آن قهدریجان می‌باشد که معرّب کهدژگان است و از شهر تا آن‌جا چهار فرسخ است؛ دویم، گرکن است، طرف جنوب رود و فاصله دارد. دیه معروف آن خوانسارک می‌باشد؛ سیم اشترجان است. هر دو طرف رود واقع است. قریهٔ اشترجان و خولنجان، که آن را حومه نیز گویند، و سور و فورزان در آن است؛ چهارم: اشیان است. آن نیز در دو

طرف رود است. قریهٔ معروف آن ریزْ و وَرنامْ خاصّ است؛ پنجم: آیژغمش است. دهات معروف آن نوگرون و باغ بادران که به باغ پدران معروف است و کچو. این قسمت نیز در دو طرف رود واقع و منتهی است به پل زمان خان و در اعالی لنجان به جهت پیچیدن رود قطعاتی چند هست پیش آمده مثل رأس در دریا که دو طرف آن رود است و آن را چم گویند و هریک منسوب به چیزی و اسمی به جهت تمیز بر آن نهاده‌اند و هریک قریه[ای] جدا و مزرعه‌ای است و مشهور آنها این است: چم‌گردان ـ به کاف فارسی ـ و چم طاق و چم گوساله و چم گاو. دو چم نیز در آن قطعه بالای پل که آن را جمعِ چهارمحل نموده‌اند، می‌باشد: یکی چم عالی که آن را اکنون در جمع لنجان آورده‌اند و یکی چم خلیفه [۷۶] که به حال خود باقی است و دیگر باز چم‌ها هست غیرمعروف از قبیل چم زین و چم خرّم که همه در کنار رود و خم آن است، چنان که چم هم همان معنی را دارد و حالت و مقام پل‌هایی که در لنجان هست به جای خود گذشت.

بلوک لنجان اکثرش رود آب و انهار بزرگ از رود برای قُریٰ بریده‌اند و چون بَرِ آب زاینده‌رود واقع شده است، همیشه آب در انهار جاری است. خاکش شیرین و پر آب و هوایش رطب است و فی‌الجمله سردتر از سایر بلوکات باشد. حاصل این بلوک انواع حبوب است و تریاک زیاد در همه جای آن عمل آید. پنبه و تنباکو هم می‌کارند. حاصل عمدهٔ آن برنج است که در هر پنج قسمت آن زیاد به عمل می‌آید و هرچه طرف مغرب می‌رود که نزدیکتر به سرچشمه است، جهت زیادتی آب بهتر و زیادتر می‌شود. این بلوک باغستان زیاد نیز دارد. مشجّر و معنّب، لکن میوهٔ آن به خوبی جی و ماربین نیست و اکثر صرف خودش می‌شود. خربزهٔ قریهٔ کرسنگ آن معروف است. این بلوک به جهت فایده، نافع‌ترین بلوکات اصفهان است و تقریباً مشتمل بر سیصد و شصت دیه کوچک و بزرگ دارد که سابقاً بعضی [از] آنها را چون شهری در کتب نوشته‌اند، چنان‌چه صاحب وَصّاف اشاره [به] پور فیروزان می‌نماید و الّا دیه متعارفی است. هوای این بلوک به خوبی ماربین نیست و جهت زیادتی رطوبت و زراعت برنج، پشه زیاد دارد. سازگار همه مزاجی نیست. اهالی و سکّان بلوکات گذشته، همه پارسی‌زبانند، امّا لنجان مرکب است اهلش از

پارس و ترک و لُر و این هر سه زبان را دارند. [۷۷] امّا همه فارسی می‌فهمند و مکالمه بر کسی مشکل نیست. اهالی آن صنعت پارچه‌بافی از کرباس سفید و چادر شب دارند و آن پارچه‌ها را به شهر آورده می‌فروشند.

بلوک نهم: کَرَوْن است و آن منقسم است به علیا و سفلی. مشرق کلیهٔ آن نجف‌آباد و بعضی اراضی ماربین است. مغرب آن فریدن و قهیز است. شمالی آن اراضی بایری است ممتدّ و متّصل به بلوک بُرخوار. جنوب آن بلوک لنجان است. عرض این بلوک چهارفرسخ است و طولش دوازده. عرصهٔ آن کوه و دشت است. آبش از قنات و رود هر دو باشد، امّا نه زاینده‌رود، بلکه دو رود کوچک دارد: یکی موسوم به مُرغاب که از دالان کوه می‌آید؛ دیگر موسوم به وَرازْجِرْد. کرون علیا، آبادیِ معروفش دِهَق و عَلوی و حُسنی است که بر سر راه همدان و کرمانشاهان می‌باشد. آبادی معتبری و خوش هوا است. حاصل آن گندم و جو است. تریاک هم می‌کارند و خوب می‌شود. خیار و خربزه نیز دارد و انگور آن‌جا را چون زیاد است شیره می‌پزند و شیرهٔ آن‌جا بهتر از اصفهان است. امّا کرون سفلی، آبادی معروف آن تیران و عسکران است و دهات غیرمعروف دیگر نیز دارد. از تیران تا شهر نه فرسخ است و آن قصبه کرون سفلی است. آن را به تعریب طیران و طهران نیز نویسند، چنان‌که تیران آهنگران را هم طیران و طهران هر دو نویسند و طهران ری را هم در کتب قدیمه تیران به تای منقوطه و مؤلف هر دو نوشته‌اند، از جمله جوینی صاحب تاریخ جهان‌گشا در حکایت لشکر آوردن تکش بر سر عراق طیران را به طاء مؤلف و یا نوشته است. [۷۸] بالجمله در این قطعه سفلی، هم قنات‌های معتبر دارد و همان دو رود مذکور فاصله آن است و آبش بسیار زیادتر از قطعه علیا است و آبادی و باغستان بیشتر دارد و انگور این‌جا اکثر عسکران است، لکن کلیّت هیچ میوهٔ آن‌جا به خوبی میوهٔ جی و ماربین نیست. گندم و جو و سایر حبوب را دارد، گندمش به خوبی مشهور. هوایش از شهر دو سه درجه گرمتر است. از تیران تا اوّل خاک فریدن مستقیماً، دو فرسخ است و از راه قهیز شش فرسخ است.

امّا هشت محلّ

چهار [محلّ] آن متصل به یکدیگر است که رار و کیار و گندمان و میزدج[۱] باشد و اینها را چهار محل خوانند و این برای آنها علم گشته و اهالی آن‌جا «رار» را عموماً «لار» می‌گویند و ابتدای آن از پل زمان خان که منتهای بلوک لنجان است، به طرف مغرب تا دو فرسخ هر دو طرف رود می‌باشد. طرف شمال رود، قطعهٔ باریکی است که عقب آن پست و بلندی‌ها است از اراضی فریدن و متّصل است به خاک کرون و طولاً منتهی است به دو فرسخی به خاک فریدن به محلّی که آن راگرم دره می‌گویند امّا طرف جنوب رود باز به کنار رود منتهی می‌شود. از طرف مغرب به قدر همان مسافت به خاک فریدن و در آن‌جا از کنار رود جدا می‌شود و دور می‌افتد و به طرف مغرب ممتدّ است به سمت سرچشمهٔ زاینده‌رود تا سه فرسخی آن محاذی چهل چشمه و به آن‌جا منتهی است به ناحیه [ای] که آن را چنار رود گویند و این چنار رود هم دو طرف رود واقع است؛ طرف شمال رود، چنار رود سفلی و طرف جنوب آن را که مغرب چهار محل است، چنار رود علیا می‌گویند [۷۹] و در فریدن و کَرآن خواهد آمد.

و از این تقریر معلوم شد که مشرق چهار محلّ، لنجان و بعضی سمیرم و مغربش، چنار رود علیا و شمالش، فریدن است، امّا جنوب آن سمیرم و اراضی متّصل به خاک فارس می‌باشد. عرضاً طولاً، هشت فرسخ در ده فرسخ است. زمین آن شیرین و پر از آب است. اراضی آن اکثر کوه است و دشت کمی دارد. هوای آن سرد و پربارش است. آب آن از قنات و چشمه و رود است. آب زاینده‌رود به آن نمی‌نشیند به جز آن دو قطعه پایین که کنار شمال و جنوب زاینده‌رود است که آب از آن برمی‌دارد و یک دو قریه نزدیک دیگر، امّا باقی رودی جدا دارد و آن‌چه آب آن زیاد آید، از درهٔ موسوم به سرکش و ورکش به آب کورنگ می‌ریزد.

حاصلش، گندم دیم و آبی هر دو است و زراعت برنج هم دارد. بزرکتان در آن‌جا زیاد می‌کارند و باغات مشجّر و معنّب دارد. این چهار محل رار و کیار و گندمان و میزدج است.

امّا رار که اهالی آن را «لار» خوانند، قسمت اوّلی آن است و طرف مشرق محال

---

۱. ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی چهار محلّ را این گونه نام می‌برد: محلّ اوّل، میزدج؛ دویّم، لار؛ سوم، کلار؛ چهارم، گندمان. (تاریخ مسعودی، چاپ سنگی، ص ۲۳۸).

سه‌گانه دیگر واقع شده و متّصل به لنجان است. آبادی عمده و قرای معتبر و معروف چهار محل در این قسمت، رار است و آن سفلیٰ و علیا دارد. دهات سفلیٰ معروفتر و معتبرتر است و آن سامان و چالشتر و دهکرد است. چالشتر اکثر ضابط نشینِ چهار محل [است] ولکن دهکرد قصبه تمام چهار محل می‌باشد و تقریباً هزار [۸۰] خانوار در آن ساکن است. دیگر دهات معروف آن، رانیان و بن و چرمین و دستنا و شلمزار و کهرود و مفشیجان و قهفرخ و سوادجان و گرم دره و هولجان و سوده جان و خو و دیگر دهات بسیار دارد. چم خلیفه و چم عالی در آن قطعه پایین واقع و گرم درّه، منتهیِ قطعهٔ باریک شمالی و متّصل به زمین فریدن است.

محل دویم کیار است. طرف جنوب مایل به مغرب رار واقع شده است که باز مشرقش طرف لنجان است. دهات معروف آن کلاتک و دستجرد و سورک و خیرآباد و ده نو می‌باشد.

محلّ سیم میزدج است. شمال آن فریدن، جنوب رار و کیار، مشرق آن نیز رار است. مغربش چنار رود علیای بختیاری است. این زمین اکثر کوهی است و دشت در میان آن است. چمنی بزرگ هم در آن هست. دهات مشهور آن، باباحیدر و کوجان و فارسان و ده چشمه و جُونه‌قان است. آبادی این قسمت کمتر از دیگران می‌باشد.

محلّ چهارم گندمان است. مشرق آن رار و جزئی سمیرم است. مغرب آن چناررود و متّصل است به پشت کوه. شمال آن میزدج است. جنوب آن از خاک فارس است و ممتد به طرف دیناران، چمنش وسیع و معروف است. کوهی هم نزدیک آن هست بلند و مشهور به سبزکوه. بر روی آن سطحی است و در آن اصطخری عمیق [و] پرآب است که دورهٔ آن زیاده از یک میل می‌باشد و همیشه آب دارد و چون آب آن صافی و خودش عمیق است، لون هوا که در آن به روز می‌افتد، سبز می‌نماید و مادّه آب آن معلوم نیست... از [چه] قبیل[1] است [۸۱] که چشمهٔ معتبری دارد و آب‌های برف و باران هم ممدّ آن است. هوای گندمان بسیار سرد و بارندگی آن از برف و باران زیاد است. از غرایب

---

۱. در متن نسخه، یک یا دو واژه ناخوانا بود که به جای آن سه نقطه آوردیم.

اتفاقات در این سال، که یک‌هزار و سیصد یک هجری است، در چمن گندمان و اطراف آن برفی سرخ رنگ بارید و بعضی گفتند که یک متر بوده است. چون آب می‌شده است، آن هم قرمز بوده به رقّت آب هم نبوده است. طعم آن شوری و تلخی داشته [است]. آبادی معروف آن یکی به نام همان گندمان است. دیگر قصبهٔ آن بُروجن می‌باشد که خیلی آباد و قریب هزار خانوار در آن هست و بازار و دکان و مسجد و حمّام دارد، چون محلّ داد و ستد اتراک قشقایی و ایلات فارس است، یا اهالی آن‌جا و الوار بدین درجه آبادی رسیده. دیگر دهات مشهور آن سفیددشت و یلواجی و ریوآبان است و دهات غیرمعروف دیگر هم دارد. چُقاخور که مشهور به صفا و خوبی است در یک طرف گندمان بالاتر است و آب چشمه[ای] دارد. اطراف آن جماعت بختیاری می‌مانند. بازُفت محلی است که معروف به معدن سربی است که می‌گویند از آن سرب در رو بعضی قلیل نقره حاصل می‌شود. طایفهٔ بختیاری جهت آن که کسی به خیال آن نیفتد و مزاحم آنها نشود، آن معدن را کور و مخفی نموده‌اند. ایل چهار محل، فارسی زبان و ترک و لُرند و قدری ارمنی هم در آن‌جا ساکن است امّا لُر زیاده از همه است و چون مسافرین آن‌جا اطلاعی از علم نداشته‌اند و حقیر ندیده، محتمل است که در حدّ و حدود چهارمحل اختلافی باشد.

محل پنجم: از هشت محلّ سمیرم است و آن منقسم به سه قسمت است: علیا و سفلی و هفت[۱] مزرعه. [۸۲] عرض و طول آن چهار فرسخ در ده فرسخ می‌باشد. زمین آن کوهی و دشت هموار هر دو است. حدود آن: مغربش چهار محل است؛ مشرقش قمشه و توابع آن؛ شمالش لنجان و بعضی [از مناطق] چهار محلّ است؛ جنوبش خاک فارس و منتهی به آن است. هوای قریب به هوای شهر اصفهان [دارد] و زمینش شیرین و قنات آب است و رود کوچکی هم دارد که گاهی با آب و بعضی اوقات بی‌آب است. قصبهٔ قسمت علیا، دُهاقان است؛ محلّی آباد و باغستان زیاد دارد. سیب و انگور خوب در آن هست. در کوهستان آن کبک و شکار بسیار است. گویند که آهوی مشک در آن پیدا

۱. س: هشت.

می‌شود. دهات سفلی، پُوده و کُنْبهان و تالیخونی و غیرها است. دهات معروف هفت مزرعه، کهنود و به‌لو و مبارکه و نهچیر است.

در هر سه قسمت انواع حبوب از گندم و جو و غیرهما کشت می‌شود. خوب عمل آید و تریاک زیاد هم در آنها می‌کارند و بسیار مرغوب است. پنبه نیز بسیار کاشته می‌شود، خاصّه در قسمت سفلی که بسیار خوب می‌شود، امّا در هفت مزرعه مثل آن نیست. چون متّصل به لنجان است، همه چیز آن مانند لنجان می‌باشد و قدری هم بهتر می‌شود، از آن‌که رطوبتش کمتر است. و در قسمت سفلی خصوصاً در کُنْبِهان و تالیخونی دو قسم خربزهٔ سبزی داده که یکی را کریم‌خانی می‌گویند و دیگر چون خربزه سبز کرسنگی است [و] در اوّل سنبله[۱] می‌رسد و تا نیمهٔ میزان[۲] زمان آن است. کریم‌خانی آن بسیار شیرین و لطیف و خوش‌طعم است امّا زبر و شکننده نیست و آن قسم دیگر [۸۳] شیرین و لطیف و خوش‌طعم و شکن‌دار به منتها درجهٔ کمال است، چنان‌که در لطافت و نازکی از خربزهٔ گرگاب پیشی دارد، امّا به آن زبری و شکنندگی نیست و دوامی ندارد و ـ چنان‌که گفته شد ـ یک ماه و نیم زیاده از آن به هم نمی‌رسد و بالجمله یکی از خربزه‌هایِ خوب دنیا است و نزدیک شهر اصفهان، چنان خربزه[ای] نیست و اقسام دیگر هم دارد. سمیرم سفلی نیز باغستان دارد، امّا نه به قدر علیا. کشتزار آن از گندم و جو و تریاک و پنبه زیاد تعریف دارد و حالت هفت مزرعه ـ چنانکه گفته شد ـ به حالت لنجان زیاده از سمیرم شباهت دارد.

محلّ ششم جَرْقُویه است و آن معرّب گرگویه است و آن دو قسمت است: علیا و سفلی. از شهر اصفهان به طرف مشرق تا ابتدای آن یازده فرسخ است و مایل به جنوب است و عرض و طول قسمت سفلی هر دو شش فرسخ است و عرض و طول علیا شش فرسخ در ده فرسخ است که تمام طول آن از مشرق به مغرب، شانزده فرسخ می‌شود. حدود آن: مشرقش اراضی بایر ممتدّ به طرف یزد است؛ مغرب آن اراضی سمت کرارج و براءآن؛ جنوب زاینده‌رود است؛ شمالش اراضی فاصلهٔ میان آن و رودشت، جنوب

۱. برابر با شهریور.
۲. برابر با مهر.

زنده رود می‌باشد. جنوبش قمشه و خاک فارس است. چنان‌که از قسمت سفلی تا قمشه هفت فرسخ است و از علیا تا مقصودبیک پانزده فرسخ. زمین آن اکثر شیرین و دشت است. کوه کمی در آن می‌باشد و بعضی جاهای اراضی آن سنگی است به این جهت در درآوردن قنات [۸۴] زحمتی می‌رسد و خرج زیاد می‌شود و تمامش هم قنات آب است و در قسمت علیا چشمه[ای] نیز دارد. نقب به زمین آن که زیاد است. آبش خیلی کمتر است. به خرجِ بسیار، قنات درمی‌آورند. آبادی‌های معروف قسمت سفلای آن، محمّدآباد و ینگ‌آباد[1] و حسین‌آباد و آذرخواران و سیان و نصرآباد و پیکان که قصبهٔ آن‌جا است، می‌باشد. امّا آبادی‌های علیا، حسن‌آباد و دستجرد و تالار و آرجرد و رامشه و اسفنداران[2] که آن متصل به خاک فارس است، هوای آن خوب و قریب به شهر است. حاصل آن اکثر حبوب است، خاصّه گندم آن که کمال تعریف را دارد و از اقسام گندم خوب اصفهان است. صیفی آن اکثر پنبه است و خوب است و آن پنبهٔ کاغذی جی شرقی در خوراسکان و اطراف آن باشد، بهترین پنبه‌های ایران است. تریاک آن نیز خوب و زراعت کمی از آن می‌نمایند. از میوه خربزه و هندوانه وسطی هم دارند. چون آبشان کم است، باغستانی ندارند. مردم آن قوی و شجاع و پردل‌اند. در این وقت[3] آقامحمّد ینگ‌آبادی حکایت صدق آن را می‌نماید: «در پیشه‌وری خوب‌اند و در پیکان، گیوهٔ خوب همه قسم درست می‌کنند و آن معروف همه جا و به خوبی مشهور است و تجّار به اکثر شهرها می‌برند و داد و ستد می‌کنند».

محلّ هفتم اردستان است که طرفِ شمالِ مایل به مشرقِ شهر اصفهان واقع شده است. حدّ مغرب آن، آخر اراضی بایر بلوک بُرخوار، به مکانی که مزرعه باقرآباد است و چون [۸۵] اراضی و محالّ شمالی آن ممتدّ است تا قریب به قهرود، لهذا بعضی مغرب آن قهرود و اراضی متعلق به نطنز است و از طرف شمال محیط به نطنز واقع شده است، یعنی توابع آن این احاطه را نموده است. از باقرآباد مذکور تا شهر اصفهان، هشت فرسخ است و همچنین از آن مزرعه تا قصبهٔ اردستان، یازده فرسخ. مشرق آن کویر به جانب یزد

۱. اطلس جغرافیایی ایران: بنگ‌آباد. ۲. اطلس جغرافیایی ایران: اسفندان. ۳. س: + در این وقت.

است. شمالش اراضی بیدگل و کاشان است و توابع آن. جنوبش قهپایه و اراضی آن و جنوب گرمسیراتش، نطنز است. تمام آن با توابع عرضاً طولاً شانزده در بیست و یک فرسخ است و آن به چهار قسمت منقسم است. معروفتر آن قسمت گرمسیر است که قصبهٔ اردستان و زواره در آن است و نیز در دامنهٔ کوهستانی که آن سه قسمت دیگر در آن واقع است، می‌باشد و به طرف شمال آنها است. زمین این گرمسیر تمام دشت و اوّل آن دامنهٔ کوهستان و ریگی است و قصبهٔ اردستان در آن‌جا است و زیرتر آن به طرف شمال، زواره است و هرچه به طرف شمال رود، ریگ روان و به کویر می‌رسد. آبادی این محل، کچوی ریگی است و در عرض زواره واقع شده است و همچنین شمال اینها، قریهٔ مه‌آباد و مُغار و ابوزید آباد و باد واقع است و حکومت دو قریهٔ آخری با نطنز است، اگرچه از اردستان است و دخلی به نطنز ندارد و هرچه از این آبادی‌ها زیرتر رود از توابع آن و همه ریگ روان است [۸۶] که می‌باید محاذی زراعات دیواری بلند بکشند که از ضرر و صدمهٔ ریگ محفوظ بماند.

از قصبهٔ اردستان تا زواره، دو فرسخ و از زواره به کچو نیز دو فرسخ و همچنین از آن‌جا به مه‌آباد دو فرسخ و از آن‌جا به مُغار[۱] دو فرسخ است. تمام این گرمسیرات، قنات آب است و از طرف جنوب که کوهستان و سردسیر آن‌جا است، می‌آید. قصبهٔ اردستان از قدیم بوده و به اسم دستان بن سام بن نریمان مشهور است و زواره به نام پسر دستان برادر رستم پهلوان مشهور است و در آن‌جا، آثار آن‌جا هست و میدانی دارد که آن را هنوز سام میدان می‌گویند و حکایت می‌کنند که آن‌ها آن‌جاها را برای آمد و شد خودشان آباد نموده‌اند و حقیقت معلوم نیست. مگر آن‌که از علامات و نام‌ها ظاهر است.

قصبه اردستان[۲] اکنون خراب است و با وجود آن هنوز اثر شهری در آن هست؛ بازار و

۱. اطلس راه‌های ایران: موغار.

۲. از آثار مشهور اردستان مسجد جامع این شهر است از عهد سلجوقی در ایران، چهار ایوانی است و بانی آن فرد خیّری، چنانکه از کتیبهٔ آن به خط ثلث گچ‌بری شده برمی‌آید، ابوطاهر الحسین بن غالی‌بن احمد در سال ۵۵۳ هجری و معمار آن، استاد محمود اصفهانی بوده‌است. (گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، صص۲۱۰ – ۲۱۲).

دکان همه را دارد و ده هزار نفر عدد نفوس آن است و از زواره هشت‌هزار نفر است. اهل زواره همه سادات طباطبایی هستند و موقوفات بسیار از همان‌جا و غیر آن‌جا از بزرگان برای ایشان هست. هوای این قسمت کویری است. از اصفهان به تفاوت امکنه بسیار گرمتر است، چنان‌که هرچه به طرف شمال می‌رود، گرم‌تر می‌شود. حاصل این قسمت غلّه و حبوب همه چیز تریاک و پنبه نیز دارد. خربزه و هندوانه به نهایت خوبی در آن می‌شود، خاصّه خربزهٔ مغار که مثل بُرخوار و قریب و به سین و گرگاب می‌شود. چغندر آن زرد و بسیار شیرین و از اکثر ایران بهتر است. [۸۷] چنان‌که ...[۱] از آن قند ریخته و به کمال رسید. باغستان بسیار هم دارد که اکثر آن انار و به کمال امتیاز است و دخلی به انار اصفهان ندارد. انجیر هم در آن خوب می‌شود و لازمهٔ گرمسیر، خوب شدن انار و هندوانه [و] انجیر است. درخت توت برای عمل ابریشم دارند و قدری عمل آن را می‌نمایند. در ابوزید آباد معدن زاج زردی دارد و مشهور است.

امّا آن سه قسمت دیگر همه سردسیر و کوهستان و طرف جنوب گرمسیر واقع شده و آنها را علیا و سفلی و برزاوند می‌نامند؛ امّا [قسمت] علیا تمام کوهستان است و دهات کوچک دارد. قصبهٔ معروف آن کُچو است که کرباس آن مشهور و بعضی آن را چادری می‌گویند و به اصفهان آورده می‌فروشند و به تجارت اطراف می‌برند. سه هزار نفر جمعیّت دارد؛ امّا سفلای آن نیز کوهستان است و آن هم دهات کوچک دارد و قریهٔ معتبرش مُزدآباد است؛ امّا برزاوند، میانهٔ علیا و سفلی واقع شده است. علیا طرف مغرب و سفلی مشرق است و این هر سه طرف جنوب اردستان محاذی واقع شده‌اند و امتداد برزاوند به طرف جنوب بیشتر است که به قهپایه منتهی می‌شود و یک درهٔ دیگر از آن منتهی است به نیستانه که از توابع نایین است و به طرف شرق ممتد است. هوای این سه قسمت همه سردتر از اصفهان است به تفاوت حال، چنان‌که برزاوند سردتر از همه است. [۸۸] حاصل اینها کلّیتاً غلّه است و باغات هم دارند. زردآلو و قیسی و آلوچه و شفتالو و توت در آنها خوب می‌شود و یک قسم هلوی سفید دارد که از بسیاری هلوهای

---

۱. سه نقطه در نسخه آمده است.

سرخ جاهای دیگر بهتر است.

محلّ هشتم قهپایه است و آن معرّب کوهپایه است که نزدیک آن واقع شده. مشرق آن اراضی و کوهستان طرف نایین و یزد است. مغرب آن بلوک قهاب و اراضی شرقی رودشت می‌باشد. شمال آن اراضی و جبال اردستان است. جنوب آن ممتدّ و متّصل به اراضی متعلقه به فارس است. از شهر اصفهان تا اوّل حدّ آن قریب هفت فرسخ و تا قصبهٔ آن چهارده فرسخ است. عرض و طول آن هشت فرسخ در دوازده فرسخ می‌باشد و اکثر آن را، همان کوهپایه می‌خوانند و به تخفیف کوپا می‌گویند و این محلّ دو آبادی معتبر نامی دارد: یکی «ویر» و یکی «هَرَند» که از ویر تا آن‌جا به طرف جنوب سه فرسخ است و دیگر آبادی‌ها دارد که اکثر دور از یکدیگر می‌باشد. مشهور آنها زُفِرَه و فشارک و مُشْکِنان است. قصبهٔ قهپایه در کنار دشت و دامنهٔ کوه واقع است. طرف شمال و مشرق آن کوهستان آن است و آبادی‌ها نیز در میان کوه‌ها دارد. زمین این محلّ، دشت ریگی و کم‌آب است. آب آن تمام از قنات و چشمه می‌باشد. هوای آن در گرمی و سردی قریب به اصفهان است، امّا کوهستان آن سرد است. اراضی اطراف و دشت همه غلّه کار و مستعدّ آن است. زراعت تریاک نیز دارند [۸۹] و بسیار خوب می‌شود، چنان‌که در حالت ظاهر هیچ جای اصفاهان به این خوبی نیست، ولکن خالی از حدّت نمی‌باشد و به کیف و نشئهٔ مال جی نیست. صیفی این محلّ پنبه است که در ویر و هرند هر دو زراعت می‌شود و از پنبه‌های خوب اصفهان است و اراضی این محلّ بسیار مستعدّ این دو مال‌التجاره است، لکن چون آبش کم است، نمی‌توانند آن را زیاد نمایند. خربزهٔ بهارهٔ سبزی به عمل می‌آید که از تابستان تا پاییز دارند و به تدریج می‌رسد و به شهر می‌آورند. باغات اشجار و انگور آن خاصّه در کوهستان به تفاوت است. زردآلو و آلوچهٔ مختصری دارد. در قصبه و بعضی دهات آن، پارچهٔ ریسمانی می‌بافند.[۱] [این] قصبه بازار و دکان و مسجد و حمّام و سایر لوازم آبادی [را] دارد.

۱. امروزه در کوهپایه، عبابافی از رشته‌های مهم بافندگی این منطقه است.

قصبه‌های متعلق به اصفهان

اوّل: نجف‌آباد است و آن معروف همه جا شده است. از شهر اصفهان تا ابتدای سرحدّ آن، سه فرسخ است و تا خود قصبه، چهار فرسخ است. مشرق آن بلوک ماربین و مغرب آن بلوک کرون است. جنوب آن لنجان و شمال آن نیز ماربین است. طول اراضی آن از مشرق به مغرب به تفاوت امکنه، زیاده از سه فرسخ و کمتر از چهار فرسخ باشد و متّصل به کرون است و عرض اراضی زیاده از یک فرسخ می‌باشد. سلاطین صفویه از ابتدای آن به طرف طول، خیابانی طرح انداخته به طرز چهارباغ و دو طرف درخت چنار کاشته و هر دو جانب آن باغات انداخته‌اند تا دانهٔ آخر آن [۹۰] ممتدّ نموده و به کمال خوبی ساخته‌اند. اکثر آن کنون خراب شده، لکن باز شکوهش باقی است. چون این قصبه و متعلقات آن متّصل به ماربین است، بلکه قطعه[ای] از آن است، هوای آن، مثل آن و باغات در صفا و طراوت، به همان حالت است. در حقیقت آن‌جا از ماربین است و به خیالی آن را از آن بلوک جدا نموده‌اند. قصبه نجف‌آباد فی‌الواقعه شهری است؛ بازار و دکان و مسجد همه دارد. آب آن از قناتی است معروف و خاصّه خود آن است[که] از طرف کرون می‌آید و آن یازده رشته است و متّصل به یکدیگر می‌شود و نهری بزرگ می‌گردد و تمام اراضی آن را سیراب می‌سازد و زمین آن اکثر مشجّر و معنّب است و همه باغ، الّا قلیلی که کشت و زراعتی می‌شود. زمین آن شیرین و ریگ بوم است. انواع حبوب در آن می‌کارند و خوب می‌شود. تریاک کمی نیز به عمل می‌آید. انواع میوه در باغات آن موجود است و هلوی آن از اکثر هلوهای ایران بهتر و معروفتر باشد و هلوی خوب اصفهان از این‌جا است و پاییزه است. بادام زیاد خوبی دارد، بلکه بادام اصفهان همه از نجف‌آباد است. باغ‌های انار آن بسیار و تمام اصفهان را انار می‌دهد؛ دیگر اصفهان محلّ اناری ندارد. انگور نجف‌آبادی معروف و از قسم انگور مثقالی و مدوّر است و این قسم انگور در هیچ محلّ اصفهان به این خوبی و شیرینی نمی‌شود. زردآلو و آلوچهٔ آن تعریف ندارد و هوای آن مانند هوای ماربین، امّا اندک گرمتر است. این قصبه و اراضی آن پر از درخت و باغ است، چندان که از درخت‌های خشک که هر سال چیزی از آن می‌خشکد و

یا از درخت‌ها پازش[۱] می‌شود، هیزم نصف سال اصفهان را می‌دهد. [۹۱]

قصبهٔ دویم، قمشه است. این قصبه توابع زیاد دارد. اراضی آن از پنج فرسخی اصفهان است از طرف جنوب به راه شیراز که آن‌جا حدّ شمالی آن است و ممتد است تا پانزده فرسخ که متّصل به خاک فارس و حدّ جنوبی آن است و منتهی است به قریه[ای] کوچک موسوم به امین‌آباد. مغرب آن سمیرم است و در حقیقت قمشه نیز از آن محل است و آن را جدا از آن نموده‌اند. مشرق آن کشیده است و به اراضی متعلقه به یزد متصل می‌شود. از شهر اصفهان تا قمشه چهارده فرسخ است و نزدیک قصبه به طرف شمال، امامزاده‌ای است معروف به شاه رضا که زیارتگاه و جایی باصفا است. صحن و محلّ خوب برای آن ساخته‌اند و از توابع مشهور آن، اسفرجان و اینجان و مقصودبیک[۲] است و نیز امین‌آباد که حدّ جنوبی آن است.

قصبهٔ قمشه شهری معتبر است. بازار و دکان و کاروانسرا و حمّام و مسجد همه را دارد و جای خوبی است. مدتها حکومتی جدا و اشخاص معتبر حاکم آن‌جا بودند. زمین آن اکثر شیرین و هوای آن قریب به شهر اصفهان است و به کمال اعتدال می‌باشد. آب آن از رودی است که آن را «کُرُویه» می‌گویند. آب قنات هم دارد، زیرا که آب رود آن کفایت آن را نمی‌کند و اسفرجان، آبادی به قاعده دارد. بندی داشته است که آن را بند قُتلُغ می‌گفته‌اند و آب برف و باران در داخل آن جمع شده و اصطخری بزرگ بوده است و به تدریج اراضی بسیاری را سیراب می‌نموده و بدین سبب آبادی و رعیّت زیاد داشته است. آن بند شکسته و خراب شده و آن فایده مفقود گشته و آن آبادی و زراعت کم شده‌است و تا حال کسی اقدام به ساختن آن ننموده است.

و از دهات مشهور و تابع آن یکی مهیار است که در طرف شمال آن و در پنج فرسخی آن واقع است. از شهر اصفهان تا آن‌جا نُه فرسخ است و بر سر راه قوافل و دیهی معتبر است و قناتی دارد از قمشه تا مقصودبیک چهار فرسخ است و آن دهی خوب است و از

۱. علف و شاخه‌های اضافی یا وجین شده از گیاه و درختان.

۲. مقصودبیک ناظر شاه‌عباس اول بود. این روستا و مسجد کوچکی در کنار میدان نقش جهان از اوست. (گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۸، ۴۶۷).

آن‌جا تا امین‌آباد دو فرسخ که آن‌جا منتهای خاک اصفهان است و سرحدّ فارس. تمام اراضی این قطعه [۹۲] قنات آب است، لکن دو رود کوچکی در آن هست یکی کُرُویَه مخصوص قصبهٔ قمشه و دیگری موسوم به قتلغ که اینجان را آب می‌دهد. این سرزمین اکثر دشت و هموار است و جابه‌جا، کوه هم دارد که از دامنهٔ آن قنات‌ها زده‌اند و آب آن روان و بسیار آبادی‌های خوش‌نما دارد و اکثر حوالی اسفرجان و متعلق به آن می‌باشد. حاصل قمشه و توابع آن، اکثر حبوب است و خصوصاً گندم آن که زیاد ممتاز و ضرب‌المثل و مشبّهٌ‌به است. تریاک هم می‌کارند و مثل تریاک سمیرم با مایه و صفا است. صیفی آن پنبه است که بسیار عمل می‌آورند. باغات هم به قدر خودش دارد. میوهٔ آن نیز خوب می‌شود و از جملهٔ آنها خربزهٔ خوبی دارد که تا وسط زمستان می‌ماند. زمین آن مستعد همه قسم حاصل است.

پنج ناحیه

مراد از آن، فریدن است که به نام پنج ناحیه خوانده می‌شود، چه آن را پنج قسمت نموده‌اند و هریک را ناحیه[ای] خوانده و به نامی موسوم کرده‌اند. سرچشمهٔ زاینده‌رود موسوم به جانان در بالای آن که محال بردبروت[۱] است، می‌باشد. حدود فریدن: مغرب آن بردبروت و زردکوه پایین طرف جنوب آن چهارمحلّ است؛ سمت شمال آن خوانسار و قهیز است؛ مشرق آن چهارمحلّ و لنجان و کرون است. عرضاً طولاً شش فرسخ در ده فرسخ است. تقریباً اکثر آبادی آن [در] شمال زاینده‌رود است و طرف جنوب رود، کمتر از شمالی است. عرصهٔ فریدن اکثر کوهی است و دشت آن کمتر است. هوای آن سرد و پر رطوبت و بارش آن زیاد و سالی نه ماه فصل آن است؛ از اوّل میزان[۲] تا قریب به سرطان[۳] و اکثر از اوّل عقرب[۴] تا نوروز برف می‌آید و در این پنج ماه، کم‌وقتی است که زمین آن خالی از برف باشد و اکثر یک ذرع و دو ذرع برف دارد و یقین است که در کوه‌های آن زیادتر خواهد بود. بیشتر اوقات در زمستان راهها سدّ می‌شود و عبور مشکل

۱. امروزه به اختصار برذبر گویند. (اطلس راه‌های ایران).
۲. برابر با مهرماه.
۳. برابر با تیرماه.
۴. برابر با آبان.

[۹۳] می‌گردد؛ خاصّه در مواضع غربی آن که در دامنهٔ زردکوه است، سردی هوای فریدن به حدّی است که مردم آن در تمام سال کرسی و آتش دارند و اگر در تابستان روز حاجت نداشته باشند، شب لامحاله محتاج به آن هستند. مراتع بسیار خوب دارد. در بهار و تابستان، گوسفندهای اصفهان را اکثر آنجا می‌برند. علف چمن‌های آن به طوری است که اسب در آن مخفی و گم می‌گردد. آب فریدن از زاینده‌رود و از رود کوچکی دیگر می‌باشد که آن را رود فلاسان می‌گویند و دو سرچشمه دارد: یکی در قهیز و دیگر در میانهٔ ناحیهٔ گرجی و تخماقلو و آن از نزدیکی مشهد آهنگران گذشته داخل زاینده‌رود می‌شود و چشمه‌های زیاد هم در این نواحی هست و قنات کمی نیز دارند. باران و برف زیاد هم که در آن موجود حتّی در غیرموسم آن که تابستان باشد، بعضی سال‌ها گاهی باران می‌آید، لهذا دیم‌کار زیاد دارند که آن را در فارسی نَجُس[۱] می‌گویند و حاصل آبی هم بسیار، و چیزی که زیاد به آن حاجت دارند، حرارت است که در آن غیرموجود است. باغستان و درخت ندارد. از اوّل ثور[۲] تا میزان، زمین‌ها سبز و صحراها باصفا است. دو چمن وسیع دارد: یکی چمن قهیز که طرف شمال آن است و دیگر چمن سنگباران که آن نیز شمالی و مایل به مشرق است. از سبزه گذشته، گل‌های زیاد غریب که در میان علفزار است، بر صفا افزوده است. وقتی خاقان مغفور فتحعلی شاه به ییلاق آن‌جا رفته و به چمن سنگباران نزول اجلال فرموده بود، بعد از سیر و تماشای چند روزه فرموده که این چمن را گلباران باید گفت نه سنگباران و تا سال‌ها مردمان همین‌طور می‌گفتند.

طرف شمال فریدن، قهیز است و آن معرّب کهیز به کاف عربی است. اکثر این [۹۴] کهیز جز فریدن است و کهیز خود هشت فرسخ مسافت دارد. بعضی از آن جمع کرون و چمن آن جزء فریدن است. از آخر کهیز که سمت فریدن است، تا خوانسار چهار فرسخ است. از تیران کرون به راه جنوبی تا اوّل خاک فریدن، دو فرسخ می‌باشد و از راه شمالی که از جنب دالان کوه عبور می‌کند، به اوّل فریدن شش فرسخ است و متّصل به کهیز می‌شود. از آخر فریدن شمالی که قریه‌ای است موسوم به هندوکُش تا خوانسار، دو

---

۱. مطابقه با تاریخ مسعودی صفحه ۲۴۵.

۲. برابر با اردیبهشت.

فرسخ است. اراضی مغرب این که، در دامنهٔ زردکوه و اکثر تپه و کوه پاره است، شمالی و جنوبی همه را «بَردبُروت» می‌خوانند و اراضی که خلف کوه‌های جزئی زیر زردکوه شمالاً جنوباً واقع شده، آنها را پشتکوه می‌گویند. امّا نواحی پنجگانه این است:

اوّل، ناحیهٔ چادگان از همه بزرگتر در هر دو طرف زنده رود واقع است و معتبرترین نواحی باشد. مشرق آن چهار محلّ است و جنوب نیز چهارمحلّ. مغرب آن ناحیه چناررود و شمال آن ناحیه ورزق و قریب پنجاه قریه دارد. دهات مشهور آن، چادگان و یان چشمه و مشهد آهنگران [است]. اینها با بعضی دهات غیرمعروف دیگر طرف شمال رودند. هرچگان و جماللو با سایر، طرف جنوب رود واقعند. مشهد آهنگران ظاهراً همان است که در قدیم آن را کُودلیه می‌گفته‌اند و مولد کاوهٔ آهنگر معروف است و منسوب به او است و معلوم است که لفظ مشهد در زمان اسلام رواج شده و سابق بر آن به اسمی که قریب آن لغت است، شایع بوده. مدفن کاوه و یک پسر او ـ چنان که ظاهر و مشهور نزد اهالی فریدن است ـ آن‌جا است و مقبره‌ها نیز ظاهر است و همه اهل آن‌جا می‌گویند آنها را بعد از وفات بدان‌جا که مولد آنها است، نقل و دخمه نموده‌اند و در همان مقبره، قبر یکی از سادات محترم نیز هست که مردم زیارت آن می‌نمایند. [۹۵] از چادگان تا این مشهد یک فرسخ است و تا رودخانه، نیم‌فرسخ و از چادگان به دالان کوه، که طرف شمال آن می‌باشد، یک فرسخ و نیم و آن در کنار قسمت چادگان واقع است و راهی است در میان کوه از جانب کرون ممتد است و به طرف خوانسار ممتد است. و در این دالان کوه، درخت گز انگبین سفید بسیار می‌باشد و هر سال کلّی از آن به عمل می‌آید و این قسم درخت از این محل متّصل است تا خوانسار و در حقیقت این حاصل در یک محل و متّصل است، لکن همه به خوانساری معروف شده و می‌گویند مگسی است مانند نحل بر سر برگ‌های این درخت می‌نشیند و این شیره را می‌دهد بر برگ آن درخت به قدر جسّ [۱] کوچک‌تر از ماش و بعضی می‌گویند آن شیرهٔ آن درخت است که خود بیرون آمده، می‌بندد و از خاصیّت آن موضع و آن درخت مخصوص است و آن مگسی که بر آن هجوم دارد، برای خوردن آن شیره است نیز دادن شیره؛ تا شخص نبیند، نمی‌تواند

۱. جسّ: معرّب گچ.

هیچ یک از این دو قول را به یکدیگر ترجیح دهد، اگرچه قول اوّل درست‌تر می‌نماید. و در هر حال، انگبین آن ریزه‌های سفیدی است که بر برگ‌های درخت گز آن‌جا است و موسمی دارد که آن را از آن درخت می‌تکانند و جمع می‌کنند. بعد از زمان کمی، به هم چسبیده و یک پارچه می‌شود.

دیگر از محلّ‌های معروف و متعلق به چادگان، چهل چشمه است و آن موضعی است بر کنار رودخانه و آبادی ندارد از آن‌جا به طرف مغرب تا سرچشمه تقریباً سه فرسخ می‌باشد و از سرچشمه تا آن موضع اسم رودخانه، جانانه‌رود است و از آن به بعد معروف به زاینده‌رود می‌باشد. در آن محلّ، یعنی چهل چشمه، از هیجده درّه کوه‌های آن‌جا آب ریخته و داخل رود می‌شود و چمن‌های دیگر هم در حوالی آن هست که آب آنها روان و داخل رود می‌گردد و بدین سبب آن‌جا را چهل چشمه نام نهاده‌اند. عبور از رودخانه در حوالی چادگان است. آبادی چادگان در حقیقت [۹۶] قصبهٔ فریدن است و از آن معتبر دیهی ندارد.

ناحیهٔ دویم ورزق است و آن، طرفِ شمال به مغرب چادگان واقع است. قریب سی پارچه قریه و دیه دارد معروف‌تر آنها، داران است که آن، حاکم‌نشین فریدن است؛ چون در میانه واقع شده، آن را دارِ حکومت قرار داده‌اند. دهات دیگر معروف آن، کَنجه و چهل خانی[۱] و نهر خلج و خمسکو[۲] و دهق و دنبنه، که در قهیز واقع شده و از فریدن است و از آن‌جا نیز تا خوانسار به راه مایل به مشرق دو فرسخ است. در این ناحیه معدن سنگ فادزهر است.

ناحیهٔ سیم تخماقلو[۳] است که آن را [در] قدیم کی‌چنیوت می‌گفته‌اند. طرف شمال ورزق واقع شده است. قریب به سی‌آبادی دارد. معروفِ آن تخماقلو و ماربر و شاه

---

۱. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، ص ۶۷): چهل خانه.

۲. فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۷۹، ج ۱۰؛ س: خملو.

۳. ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی، تخماقلو را ناحیهٔ دوّم دانسته و دربارهٔ آن می‌نویسد: تمام ترک دو تیره هستند تخماقلو و قج بیک‌لو این دو تیره ترک هستند از طایفهٔ بیات که شاه عباس بزرگ با گرجی‌ها از قفقاز به ایران آورده. (تاریخ مسعودی، ظل‌السلطان، ص ۲۴۶).

عنایت و هندوکش و چندین قریهٔ خالصهٔ فریدن هم در آن‌جا است که ارمنی‌نشین است؛ معروف آنها، دربند و هزار جریب و سنگباران که چمن وسیع آن‌جا است و نماجرد و آغچه است.[۱] از هندوکش تا خوانسار دو فرسخ می‌باشد.

ناحیهٔ چهارم گرجی است. در طرف مغرب تخماقلو واقع شده و ممتدّ و متّصل است به پشتکوه و وجه تسمیهٔ آن این است که شاه عباس مرحوم در زمان خود، اهالی آن‌جا را از گرجستان کوچانیده و به این محلّ آورده سکنا داد و برای آنها آبادی‌ها بنا نمود و بعضی از آنها را به اسم محلّی که آن‌جا داشته، موسوم نمود واین ناحیه را ناحیهٔ گرجی خواندند و تا به حال به این اسم معروف است. امّا اهالی آن تمام مسلمان شده‌اند و مسیحی ندارند و باز آنها را گرجی می‌خوانند.[۲] قریب بیست دیه‌آبادی دارد. مشهور آنها بویین و میان‌دشت و افوس و آخورهٔ علیا و آخورهٔ سفلی است.

[۹۷] ناحیهٔ پنجم چنار رود است و این ناحیه در دو طرف رود واقع است. از چهل چشمه تا سرچشمه به مسافت سه فرسخ به سمت مغرب می‌باشد. مشرق آن، ناحیهٔ گرجی و چادگان و چهارمحلّ است و باقی، اطراف پشتکوه و زردکوه است. و چنان‌که گفته شد، اراضی مغربی و تپه‌ها و کوهچه‌های آن را بردبروت می‌خوانند و مذکور شد که سرچشمهٔ زاینده‌رود در آن است و رودخانه‌ای این ناحیه را به شمالی و جنوبی قسمت می‌کنند و رود از میانه می‌گذرد. قسمت شمالی مشرقش ناحیهٔ گرجی است و بعضی از چادگان و قسمت جنوبی مشرقش، قلیلی از چادگان و اکثر چهارمحلّ است. وقتی، قسمت جنوبی را شامل و چهارمحل نموده‌اند و از آن می‌شمرده‌اند و گاهی این هر دو

---

۱. نماگرد (فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۱۱۹).

۲. ظل‌السطان برخلاف نگارنده عقیده دارد: تمام جنس گرجی هستند به همان لباس و همان زبان و همان آداب و همان قانون که چهارصد سال قبل درگرجستان زندگانی می‌کردند، حالا هم در ایران زندگانی می‌کنند؛ فقط اسماً مسلمان هستند. هیچ بوی مسلمانی و آداب مسلمانی در میان آنها نیست. به ریش سفیدان خود به زبان گرجی رِزْتِتْ ری می‌گویند، یعنی ریش سفید. آداب غریبی در میانشان است. عروس در شب اول باید از شوهر اذن بگیرد که جز با معدودی تا نزاید حرف نزند و لال باشد و این قانون درکمال سختی در میان آنها مجری است و اگر نزایید، تا آخر عمر لال است مگر به مرخصی شوهرش با آن معدودی که حرف می‌زند. تاریخ مسعودی، صص ۲۴۵ ـ ۲۴۶.

قسمت را از فریدن و چهارمحل هیچ کدام نمی‌دانسته و سرزمین لر می‌گفته‌اند که آبادی نداشته و ندارد، امّا در این زمان، آنها را جزء فریدن نموده و قسمت پنجمین می شمارند و آن چه طرف شمال رود است، که به سمت مغرب چهارمحلّ واقع است، چناررود علیا می‌گویند. این هر دو به زمان قدیم آباد بوده و دهات داشته است، امّا حالا آبادیش از سابق خیلی کمتر و محلّ و مسکن ییلاق بختیاری است. شمالی محل طایفهٔ چهارلنگ و جنوبی مسکن طایفهٔ مشهور هفت‌لنگ بختیاری است. سرچشمهٔ زاینده‌رود در طرف مغرب این ناحیه در دامنهٔ زردکوه واقع است و از سرچشمه تا اصل زردکوه تقریباً یک فرسخ و نیم می‌باشد و در چناررود علیا، سرچشمهٔ زرّین‌رود است؛ در دامنهٔ کوهی که آن را زرّین‌کوه می‌نامند و از کوه‌های جزیی و فروع زردکوه کلّی است، [۹۸] و آن رود به اسم همان کوه موسوم شده. و چنانکه مذکور شد، از طرف جنوب از میانهٔ چناررود علیا، که بالای چهارمحلّ است، به طرف شمال جاری و داخل زاینده‌رود می‌شود.

رود خرسنگ[۱] و کورنگ هم از میانهٔ چنار رود سفلی جاری و محاذی زرّین‌رود داخل زاینده‌رود می‌گردد و گفته شد که زاینده‌رود را از سرچشمه تا مقابل چهل چشمه جانانه‌رود می‌گویند که منسوب به سرچشمهٔ جانان است و بعد از آن زاینده‌رود گفته می‌شود و بالضرورة معلوم که این سرزمین به جهت قرب زردکوه پربرف‌تر و سردتر از سایر نواحی فریدن است و پشتکوهی که مذکور شد، آبادی کمی دارد که چون طایفهٔ بختیاری نزدیک زمستان از این سرزمین به جانب قشلاق روند، جمعی از ایشان به پشتکوه رفته زمستان در آن‌جا ساکن [می]گردند و خانه‌های آنها احشامی است. به قدر ده پانزده دیه مختصر دارند. مشهور آنها، یکی کاج ـ به کاف عربی ـ و دیگری معروف به رسمی است. اهالی فریدن بعضی فارس و بعضی ترک و بعضی لر و قلیلی ارمنی هستند. و هریک به زبان خود تکلّم می‌کنند و اکثری هر سه زبان را دارند و با همدیگر مکالمه می‌نمایند.

این بود تمام حالات اصفهان و ناحیه و بلوک و محلّات آن و به نظر بعضی از اهل

۱. روستای خرسانک از دهستان موگویی درکنار آن واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۷۷)

جغرافیا[1] ... چنان رسیده که چند محلّ دیگر هم از روی قواعد علمی داخل ناحیهٔ اصفهان است، ولی حالا خارج از قلمرو آن است، یعنی از حکومت آن‌جا جدا نموده و چون سابق، نظرشان چندان به قانون و علم جغرافیایی نبوده، به خیالی آن را خارج از آن داشته‌اند؛ [۹۹] از آن جمله نطنز و توابع آن که بالضرورة جزء اصفهان و از ناحیهٔ آن است و اراضی توابع اصفهان از چهار جانب به آن محیط است؛ چنان‌که شمال و مشرق آن اردستان و توابع آن است. جنوب آن، اراضی بایر بلوک برخوار است. مغرب آن، اراضی و کوهستان قهرود است. با وجود این آن را خارج دانسته و بعضی از دهات برخوار که کلهرود و باغ میران و ساو باشد، تابع آن کرده‌اند. این عمل مایهٔ تعجب است.

بالجمله نطنز قصبه‌ای است در سمت مشرق در دامنهٔ کوه کرکس و جبل مذکور مغرب آن است. قریب هفتاد پاره دیه و مزرعه دارد و سردسیر و ییلاق است و تمام آن چشمه‌سار است و قنات هم دارد. حاصل آن غلّه و انواع حبوب است. تریاک کمی هم در آن می‌کارند. باغستان بسیار دارد که اکثر سیب و گلابی و گردکان است. دهات مشهور آن اوچ ده که قریب قصبه است و حاکم نطنز غالباً در آن دیه می‌ماند. دیگر سرشک[2] و خفر وگاریان و ترق[3] و کِشه است. دیگر تامه[4] که مشهور به خوبیِ گلابی است و می‌توان گفت که گلابی بهتر از نطنز در جمیع ایران یافت نشود. قصبهٔ آن کاروانسرایی و بازار و حمّام متعدد همه دارد. هوای آن صافی و خوش است. بارندگی آن بسیار زیاده از شهر اصفهان می‌باشد. درّه‌های کوه کرکس اکثر پربرف و کسی می‌گفت هرگز تمام نمی‌شود. پارچهٔ ریسمان‌دار هم که قدک باشد، در آن می‌بافند و کارخانهٔ قندریزی هم دارند. از آنجا تا شهر اصفهان به خط مستقیم، پانزده فرسخ و از دو سه طریق دیگر که هست، هیجده تا بیست فرسخ می‌باشد.

[۱۰۰] دیگر از جملهٔ محال خارج شده از اصفهان، که در حقیقت داخل آن است، جوشقان است و توابع آن که طرف شمال مایل به مغرب شهر اصفهان واقع است؛ چنان‌که نطنز در مقابل آن طرف مشرق واقع شده. این جوشقان دیهی است که در دامن

---

۱. س: ژغرافیا؛ نقطه چین از خود نسخه است.
۲. اطلس جغرافیایی: بیدشک.
۳. اطلس جغرافیایی: طرق.
۴. اطلس جغرافیایی: طامه.

کوهی واقع شده روی به اصفهان و آن کوه حدّ میانهٔ اصفهان و کاشان و ممتدّ و متّصل است و از طرف مشرق به جبال قهرود و این جوشقان چند قریه از توابع دارد. بعضی روی به اصفهان که داخل ناحیهٔ آن است و بعضی دیگر آن طرف گردنه و کوه به جانب کاشان که در حقیقت از ناحیه و تابع آن است. و از جمله دهات مشهور آن که به جانب اصفهان است، میمه است که تا قریهٔ جوشقان دو فرسخ زیاده است. اکثر آن زراعت و آب چشمه و قنات دارد. باغ کمی در آن یافت می‌شود و تا شهر اصفهان قریب بیست فرسخ است و نیز از عجایب آن است که، وقتی هم، محل خارجی را چون ابرقو، جزءِ حکومت اصفهان نموده‌اند؛ با وجود آن که ابرقو هیچ دخلی به اصفهان ندارد و در سرحدّ میانهٔ فارس و ملک ریگی که یزد در آن و دارالحکومة آن‌جا است، واقع شده ـ والحمد للّه رب العالمین.[۱]

۱. در بالا مهر «کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی موسسه ۱۳۰۲». و در پایین به خط تحریری تاریخ اصفهان در آغاز مجلد قبل از شروع متن پشت جلد نسخه، مشخصهٔ برگه کتابخانهٔ مجلس شورای ملی حروفچینی شده آمده که اسم کتاب تاریخ اصفهان است و در روبروی آن به خط فرزند نگارنده آمده: «تاریخ اصفهان، تألیف و تصنیف مرحوم میرزا غلامحسین افضل‌الملک زندی ابوی اینجانب است، ۱۵ خرداد ۱۳۱۴».

تعلیقات

و

فهرستها

تعلیقات

۱. باغ انگورستان و...: پاره‌ای از عمارات در عهد صفوی بنا شده و در حال حاضر موجود نیست که از تعدادی از آنها نام برده و توضیح داده شد. جغرافیای اصفهان دربارهٔ برخی از این عمارات می‌گوید: «باغ انگورستان و عمارت میان آن از بناهای صفوی است و وضع آن خیلی خوب است و با تعریف، بهشت آیین اندرون خانه سلاطین صفوی بوده؛ بحری است بی‌پایان؛ الآن مخروبه و بعضی اطاق‌های آن انبار جنس دیوان است. در اوقات آبادی خیلی نقل داشته:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته　　آثار پدید است صنادید عجم را

این عمارت را افاغنه و غیره به طمع دفینه دستی خراب کرده‌اند. در اواخر عهد شاهنشاه مبرور (مقصود محمّدشاه قاجار است) زمان حکومت منوچهرخان معتمدالدوله مرحوم، حمامی از متعلقات آن عمارات در زیر خاک پیدا شد از سنگ مرمر و کاشی‌کاری خوب با جمیع آلات و اسباب حتّی فاصیل خزانه و به هیچ وجه نقص و تکسر نداشت بدون مرمت دایر گردید.

قصر فراشخانه الآن مخروبه است؛ عمارتِ با عرض و طولی بوده، بسیار عالی؛ بعضی کاشی‌های آن که باقی مانده، مانند چینی است.

دیوانخانهٔ بزرگ اشرف در کمال خوبی اندرون، رشک جنان با خلوت و حمام نیز در نهایت مرغوبی. خلوت رکیب‌خانه وسعت حیاط متوسط و در نیکویی عالی. اطاق‌های تحتانی و فوقانی آن زیبا و تمام منقش و مطلاّ. میدان چهارحوض، که سابق بر این

چهارحوض در چهار موضع آن بوده، میدانی است نسبت به نقش جهان و سایر میدان‌ها کوچک مشتمل بر حجرات اطراف که اکنون سربازنشین است و یک فوج در آن سکنی می‌نمایند. این میدان به منزلهٔ جلوخان عمارات مبارکات است. سر دری دارد مرتفع و عالی متضمن مکان‌های مرغوب.[1]

۲. باغ مکه: از باغ‌هایی که شاردن از آن نام می‌برد، باغ معروف مکّه است و به نظر می‌رسد که در زمان نگارنده نبوده که نامی از این باغ در سفرنامهٔ خویش ذکر نکرده است. این باغ را به این دلیل باغ مکّه می‌گفته‌اند که، اختصاص به زوّار مکّه داشت. در این باغ، کاخی بوده است که شاردن وصف آن را چنین می‌نماید: «طول تالار آن هشتاد پا و عرض آن تقریباً به همان اندازه است، امّا این تالار به وسیلهٔ طارمی موزاییک زیبایی که سه پا ارتفاع دارد و قسمت داخلی آن که دو پا بلندتر از قدامی است به دو قسمت منقسم می‌شود. ارتفاع این تالار سی پا و سقف آن موزاییک یک پارچه است. این موزاییک یک تودهٔ شگرفی[2] است که برای نصب‌کردن آن هنر و نیروی زیادی لازم داشته است، زیرا پس از اتمام، آن‌را با وسایلی... بالابرده‌اند». شاردن همچنین از کتیبه‌ها و بخش‌های بیرونی و زیبای این بنا سخن می‌گوید.[3]

۳. باغ و محلهٔ سعادت‌آباد: عمارت نمکدان و هفت دست در باغ و محلهٔ سعادت‌آباد قرارداشته و محلهٔ سعادت آباد را به دلیل سکونت گبران محلهٔ گبران می‌گفته‌اند. شاه عباس آنان را از این منطقه منتقل نمود. شاردن توضیحی که داده سرنوشتش در دوران‌های بعد تعیین شد در عصر او این منطقه بسیار آبادتر بود و اگرچه او اسمی از هفت دست و نمکدان نبرده امّا توصیفی که کرده این عمارات را در عصر خود مشخص نموده است و کاربرد آن معلوم می‌گردد. شاردن می‌نویسد: «آن‌چه را شاه ساخته است از حیث وسعت شگرف است، زیرا محیط بناها و باغ‌ها به اندازهٔ یک فرسخ [است] و رودخانه [ای] از وسط آن می‌گذرد و محلهٔ مردانه در یک سمت و محلهٔ زنانه در سمت دیگر است و به وسیلهٔ پل چوبی با هم ارتباط دارند.» در این محل عمارت کلاه‌فرنگی

---

۱. جغرافیای اصفهان، صص ۲۲ ـ ۲۴.
۲. منظور از موزاییک در این جا همان کاشی است.
۳. سفرنامهٔ شاردن، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.

مشتمل بر دو طبقه است که آب از مهتابی آن سرازیر است به طوری که اگر دست را از پنجره‌ها بیرون کنند فوراً خیس می‌شود».[۱]

وصفی هم که نویسندهٔ جغرافیای اصفهان از باغ سعادت‌آباد می‌کند، عمدتاً در مورد قصر آینه یا آینه خانه است که با توصیف دیولافوا چندان تفاوتی ندارد.[۲]

۴. بوزان: از دهکده‌های جی است در سه کیلومتری شرق اصفهان، مسجدی قدیمی دارد که رو به ویرانی گذاشته و کتیبه‌های گچ‌بری محراب آن سال‌هاست که به موزهٔ ایران باستان منتقل شده. حاشیهٔ بیرون محراب آن به خط کوفی گلدار شامل آیهٔ ۱۸ سورهٔ آل‌عمران و بر جبههٔ محراب آن به خط ثلث عبارت زیر به تاریخ ۵۲۸ هجری گچ‌بری شده‌است: «و قوموا له قانتین هذالمحراب عمارةالمذنب علی شیرزادالانصاری القزوینی فی جمادی‌الآخر ثمان و عشرین و خمس مائه».[۳]

۵. تالار طویله: دیوانخانهٔ دولتی بسیار وسیعی است پشت طویله شاهی و جنب عالی‌قاپو واقع شده مشتمل بر یک تالار بزرگ مصور و منقش و اطاق‌های موسوم به مروارید و غیره مطلّا و مقرنس، با بیوتات تحتانی و فوقانی زیاد عالی و یک حوض بزرگ جلوِ تالار وصل به دریاچهٔ مطول، به انضمام سه خلوت در سه سمت عمارت و این دیوانخانه محل سلام عام سلاطین صفوی بوده.[۴]

۶. چُملان یا جمیلان: از عمارت‌ها و کاخ‌های ملک‌شاه و جانشینان او در اصفهان، جز نام قصر جمیلان در ناحیهٔ دردشت، که آن هم به اسم چملان تحریف شده و آثاری از آن در محلهٔ سنبلان یا سنبلستان برجای مانده، اثر دیگری باقی نمانده است، ولی آثار مذهبی آن دوره مشتمل بر تعدادی مسجد و مناره و مقبره برجای مانده است که از میان آنها، مسجد جمعهٔ اصفهان، مهمترین و عظیم‌ترین اثر تاریخی است».[۵]

۷. زواره: زواره در فاصلهٔ دوازده کیلومتری اردستان واقع است و گفته می‌شود این نقطه هم مانند اردستان در زمان انوشیروان، که در یکی از این دو محل به دنیا آمده، آباد

۱. شاردن، ترجمهٔ حسین عریضی، ص ۱۸۴.
۲؛ جغرافیای اصفهان، ص ۲۷.
۳. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۸۶۲.
۴. جغرافیای اصفهان، ص ۲۲.
۵. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۱۷۱.

بوده است. در زواره نیز همچون اردستان در زمان یاقوت خرابه‌های عهد ساسانی موجود بوده که تماماً محو گردیده است. در عهد سلجوقیان این محل مانند اردستان شهر ثروتمندی گردیده و مثل آن‌جا ابنیهٔ مهمّی از آن عصر در آن باقی مانده است. مسجد جامع زواره ابتدا کوشک بوده سپس به مسجد چهارایوانی بزرگ تبدیل شده و معمار آن از طرح و نقشه مسجد جامع اردستان پیروی نموده است و در سال‌های ۵۵۳ تا ۵۵۵ به مسجد چهار ایوانی تبدیل گشته است. مسجد کوچک دیگری به نام پامنار در این شهر از قرن هفتم هجری موجود است که صاحب کتیبه‌ها و گچ‌بری‌های زیبایی است که در گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان به آن اشاره رفته است. منارهٔ مسجد پامنار را دکتر هنرفر، جزو قدیمی‌ترین مناره‌ها دانسته، چون تاریخ احداث این مناره ۴۶۱ هجری است و قبل از آن منارهٔ مسجد ساوه ۴۵۳ هجری را اولین مناره ذکر می‌کند. گرچه نظر ایشان در مورد مناره‌هایی که تاریخ دارند درست است، اما بسیاری مناره‌های بدون تاریخ نیز وجود دارد که با توجه به نام بانی، نظر ایشان را ردّ می‌کند؛ فی‌المثل منارهٔ مسجدجامع سمنان که متعلق به عهد ابوحرب بختیار که از جانب فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس بر قومس حکومت می‌رانده، با توجه به عصر حکومت ویّ متعلق به ۴۲۳ هجری است و مناره مسجد تاریخانهٔ دامغان را که همین شخص احداث نموده و با توجه به برج پیرعلمدار که مقبرهٔ پدر وی بوده و دارای تاریخ ۴۱۷ است، تاریخ این مناره ۴۲۱ هجری رقم خورده است و قدیمی‌تر از این دو مورد، مناره سنگ بست مشهور است مربوط به عهد سلطان محمود غزنوی که تقریباً هم زمان با منارهٔ تاریخانه بنا گردیده است. به طوری که دکتر شهریار عدل در مجلهٔ استودیا ایرانیکا به زبان فرانسه، طی مقاله‌ای دربارهٔ آثار اسلامی دامغان در قرن یازدهم میلادی می‌نویسد: « چون هر دو منارهٔ تاریخانه و سنگ بست تاریخ دقیق ندارند، اگر قدمت سنگ بست را بتوان نادیده گرفت، منارهٔ تاریخانه، نخستین منارهٔ مدوّر اسلامی است».[۱]

---

۱. ر.ک: تاریخ صنایع ایران، کریستی ویلسن، بخش مناره‌ها؛ مجلهٔ فرانسوی زبان "Studia Iranika" مقالهٔ ADL: Chahvyav-Etassulah Suren, Melika vax-Chirni-Ulamonunents-Duxiesiecle Du Damqan-Studia-Iranika Tomo-1912-P 251-254.

به هر حال کتیبهٔ منارهٔ مسجد پامنار به شرح زیر است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم مما امر ببناء هذاالمنارة محمّدبن ابراهیم ابتغاءاً لوجه‌الله سنهٔ احدی و ستّین و اربع مأة».[۱]

۸. **سروش بادران** = **سروشفادران:** قریه‌ای است از قراء بـلوک بـراءان کـه در جـنوب شرقی اصفهان و در ساحل زاینده‌رود واقع شده، نام آن در اصل سروش آذران بوده و محل یکی از آتشکده‌های معروف اصفهان، اکنون آثار قابل ملاحظه‌ای ندارد به غیر از مسجد سروشفادران که به فحوای کتیبه آن در دورهٔ شاه طهماسب اوّل به وسیلهٔ محمّد سروشفادرانی در سال ۹۷۶ هجری بنا شده. کتیبه سر در مسجد که قسمتی از کاشی‌های انتهای آن از بین رفته به خط ثلث با کاشی لاجوردی بر زمینهٔ آجری به شرح زیر است: «در ایام خلافت سلطان اعظم نیّر اوج فیض و کرم اختر برج مکارم و نـعم‌السـلطان بـن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان ـ خلّدالله ملکه ـ بنا نمود این مسجد را ابن یوسف محمّد سروشفادرانی، اتمام داد سنهٔ ۹۷۶ ... خط میرعلی بنا».

در بخش فوقانی دو اسپر طرفین سردر، در لوحه به خـط آجـری بـه زمـینهٔ کـاشی لاجوردی نوشته شده:

داد این زیب را به عون ولی   مـیرمحمود ابـن مـیر عـلی

صحن مسجد کوچک است و آثار قابل ملاحظه‌ای ندارد ولی دربِ مسجد قدیمی است و به خط ثلثِ برجسته اشعار زیر بر آن نقش بسته است:

مـحمّد عـربی آبـروی هـر دو سـرای   کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
شـنیده‌ام کـه تکـلّم نـمود هـمچو مسیح   بـدین حـدیث لب لعـل روح‌پـرور او
که مـن مـدینهٔ عـلمم عـلی در است مـرا   عجب خجسته حدیثی است من سگ در او[۲]

۹. شیخ لطف‌الله‌بن عبدالکریم بن ابراهیم: اصلاً از مردم میس از قـرای جـبل عـاملِ یعنی لبنان حالیه است و خاندان او همه از فقهای امامیه بوده، چنان‌که پدر و جد و جد اعلاء وپیسرش همه به این عنوان اشتهار داشته‌اند. به مناسبت سعی بی‌اندازه پادشاهان صفوی در ترویج احکام مذهب تشیّع و اکرام فقهای آن، شیخ لطف‌اللّه میسی عاملی نیز

۱. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۱۷۴.
۲. همان، ص ۸۲۶، ۸۶۰.

مانند جمع کثیر دیگری از علمای بحرین و جبل عامل در اوایل عمر از موطن خود به قصد ایران عازم و ابتدا در مشهد مقدس مقیم شد و در آن‌جا پس از استفاضه از محضر علمای ارض اقدس، از جمله ملا عبدالله شوشتری، از جانب شاه عباس بزرگ به خدمت آستانهٔ رضوی برقرار گردید و تا تاریخ فتنه ازبکان و دست‌اندازی ایشان بر مشهد، در آن شهر مقیم بود. سپس از شرّ ایشان به قزوین پناه جست و در آن‌جا به کار تدریس مشغول شد. شاه عباس او را از قزوین به اصفهان آورد و در سال ۱۰۱۱ در جنب میدان نقش جهان مدرسه و مسجدی را، که هنوز به نام او شهرت دارد، برای محل تدریس و اقامت و امامت او پی نهاد و انجام این کار تا ۱۰۲۸ طول کشید و در حین اتمام همین ساختمان بود که شاه عباس در قسمت جنوبی میدان شاه طرح انشاء مسجد جامع عباسی را یعنی مسجد شاه ریخت.

بعد از آنکه مدرسه و مسجد شیخ لطف‌الله برای تدریس و نمازگزاری شیخ مهیا گردید، این مرد جلیل محترم در آن مدرسه مقیم و در آن مسجد و مدرسه به امامت و تدریس مشغول گردید و شاه برای وجه معاش او وظیفه‌ای معیّن و مقرّر داشت. شیخ در مسایل قدیمی و فتاوی شرعی، بعضی آرا و عقاید خاص داشت و به گفتهٔ مؤلّف ریاض‌العلماء، با علمای هم عصر خویش در سر پاره‌ای از این مسایل به غیرحق مناقشه می‌کرد، از آن جمله اقامهٔ نماز جمعه را در غیاب امام زمان واجب می‌شمرد و شخصاً در مسجد خود هر جمعه به این عمل ادامه می‌داد و مقلّدین او از وی تبعیّت می‌کردند.

تألیفات شیخ بیشتر منحصر به حواشی و تعلیقاتی است که او بر کتب فقهیه علمای قبل از خود نوشته و رسایلی که بر ردّ فتاوی دینی معاصرین به رشتهٔ نگارش درآورده است. شیخ لطف‌الله از علوم ادبی نیز بی‌نصیب نبود و گاهگاهی هم به گفتن شعر طبع‌آزمایی می‌کرد. تاریخ وفات او را مجمل‌التواریخ، ۱۰۳۲ هجری، یعنی همان سالی که بغداد به تصرّف شاه عباس درآمده است، می‌نویسد. مؤلّف عالم آرای عباسی تاریخ فوت او را در ذیل همین سال ۱۰۳۲ می‌آورد و صریحاً می‌گوید که: شیخ لطف‌الله میسی عرب جبل عاملی در اوایل این سال قبل از سفر دارالسلام بغداد که هنوز رایات جلال در

ییلاقات فیروزکوه بود، در اصفهان مریض گشته به عالم بقا پیوست.[۱]

۱۰. علامه محمّدتقی مجلسی اوّل: مولی تقی‌بن مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی اوّل در سال ۱۰۰۳ در اصفهان متولّد [شد]. نسبتش از ناحیهٔ پدر به حافظ ابونعیم اصفهانی صاحب کتاب حلیة الاولیا می‌رسد. پدرش مولی فاضل و شاعر و پارسا و مروّج مذهب جعفری بوده و در شعر، مجلسی تخلّص می‌نمود. مادرش دختر مولی کمال‌الدین درویش محمّد بن حسن عاملی نطنزی است. وی از معاریف فقها و محدثین و مشاهیر و محققین عالم تشیع است و خود وی از شاگردان شیخ بهاءالدین عاملی و ملا عبداللّه شوشتری بوده‌است. وی بعد از شیخ بهایی و میرداماد، رسماً شیخ الاسلام و امام جمعهٔ اصفهان گردید. از آثار اوست:

۱. شرح بر من لایحضره الفقیه شیخ صدوق معروف به‌لوامع‌صاحبقرانیه یااللوامع القدسیه به فارسی.

۲. شرح عربی بر من لایحضره الفقیه موسوم به روضة المتقین.

۳. کتاب شرح صحیفه.

۴. حدیقة المتقین در مسایل عملیه.

۵. رساله در رضاع.

۶. رساله در اوزان.

۷. شرح زیارت جامعه.

۸. حاشیه بر اصول کافی.

۹. الاربعون حدیثاً که به درخواست میرزا شرف‌الدین علی گلستانه تألیف کرده و مشایخ خود را در آن ذکر نموده است.

وفات ملّا محمّدتقی مجلسی به سال ۱۰۷۰ هجری قمری در اصفهان اتفاق افتاد و در بقعهٔ جنب مسجد جامع مدفون گردید.[۲]

۱۱. عمارت توحیدخانه: در اصفهان صوفیان در شب‌های جمعه در توحیدخانه واقع در

---

۱. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، صص ۴۰۴ ـ ۴۰۶.

۲. سیدمحمّدباقر، رجال اصفهان، ج ۱، ۱۳۷۵، صص ۱۴ ـ ۱۸.

کوچهٔ مدخل اصلی گرد می‌آمدند. مسکن صوفیان یا نگهبانان صوفی در جوار همین محل بود.[۱] دویست صوفی جان‌دار شاه و منسوب به خاندان صفوی بودند و در کوچه‌ای که منتهی می‌شد به دروازهٔ عالی‌قاپو، نزدیک توحیدخانه قرارگاه داشتند. اینان کلاه مخصوص به سر می‌گذاردند و از سبلت انبوه و بلندی که عمودی از دو طرف بینی از حدود چهره خارج می‌شد، شناخته و مشخص می‌گشتند و به شمشیر و خنجر مجهز بودند و تبری هم بر دوش داشتند.[۲] عمارت توحیدخانه در وسط باغی به همین نام بوده است. در پشت عالی‌قاپو و تالار طویله در کنار آن خلوت‌های تو در توی خرابه و در وسطش گنبد بسیار وسیع عجیب‌الشکل مرتفع. می‌گویند این مقام توحیدخانه کُمَّلین و موحدین آن زمان بوده است.[۳]

۱۲. عمارت سرپوشیده: خانم دیولافوا از زمره کسانی است که این عمارت را وصف کرده است. اگرچه این بنا به عهد فتحعلی شاه و حکومت فرزندش سیف‌الدوله برمی‌گردد، امّا از آن‌جا که در زمان تألیف این اثر و بازدید دیولافوا از آن، ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین‌شاه بر اصفهان حکومت می‌راند و محل زندگی او بود، توصیفی نموده که کامل و دقیق نیست و دیولافوا بیشتر مجذوب شخصیت غرب‌گرای ظل‌السلطان یا بنای زندگی او می‌شود. با این همه، تالار کوچک سرپوشیده را این‌گونه وصف می‌کند: «در تمام این عمارت آینه‌های سنگی تراش‌دار با استادی و مهارت به کار رفته و شباهتی به کاخ چهلستون دارد. چهارستونی که سقف را نگاه می‌دارند، به شکل منشور هشت ضلعی هستند و تکیه دارند به یک دسته دوشیزگان چهارنفری که لباس کوتاه پوشیده و به هیئت اجتماع مجسمه شیری را به دوش کشیده‌اند که از دهان آن آب فوران می‌کند و در حوض وسیعی که در مرکز محوطه قرار دارد می‌ریزد».[۴]... «در اطراف حوض معبری است که به وسیلهٔ آن می‌توان به عمارت‌های اطراف حوضخانه رفت. اطاقی که از همه وسیع‌تر است، به شکل اروپایی مبله شده و دارای آینه سرتاپا نمای بلندی است که بر

---

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۰۵.
۲. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۶.
۳. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۷۵۲.
۴. مادام ژان دیولافوا، ایران کلده و شوش، ص ۲۶۷.

روی پایه‌ای قرارگرفته و شاهزاده همه روزه در موقع بیرون آمدن در جلوی آن می‌ایستد تا حرکات خود را در آن آزمایش کند».[۱]

۱۳. عمارت موسوم به تکیه: از بناهای عهد صفوی بوده و مؤلّف جغرافیای اصفهان ذکری از آن کرده، ایشان می‌نویسد: «فضای آن متوسط و وسعتش مانند سایر عمارات عالی نیست، ولی تالار عالی و ایوان‌ها و بالاخانه‌ها و طاق‌نماهای بسیار مرغوب و حوضی بسیار بزرگ جلو تالار دارد و سایر ملزومات عمارتی تمام در آن جمع است».[۲]

این عمارت در زمان نویسنده به دست ظل السلطان ساخته شد تا رقیب تکیهٔ دولت تهران باشد: «تکیه‌ای بسیار وسیع است و تا به حال تکیه‌ای به این وسعت ساخته نشده»[۳] و این امر باعث شد که تکیهٔ عهد صفوی از رونق افتاد و تعزیه‌خوانی در آن جا تعطیل شد.

۱۴. عمارت نمکدان: عمارت نمکدان کلاه فرنگی است در وسط باغ سعادت‌آباد به فاصلهٔ چند قدم در عقب آینه‌خانه[۴] افتاده، بنایی است بسیار شیرین و ظریف و خوش طرح و بیوتات تحتانی و فوقانی خیلی خوب دارد.[۵]

این سه بنا را در زمان حکومت مسعود میرزا ظل‌السطان پسر ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان به دستور وی تخریب نمودند. بخشی از تصاویر زیبای کاخ هفت دست را به جلفا برده و عماراتی ساختند که امروزه موزهٔ کلیسای جلفا را تشکیل می‌دهد.[۶]

۱۵. عمارت هفت دست: عمارت هفت دست از عمارت‌های عهد صفوی بوده است. مؤلف کتاب جغرافیای اصفهان معروف به میرزا حسین در عهد محمّدشاه این‌گونه آن را وصف می‌کند که: «در قدیم هفت دست بوده، شش دستش خراب شد و یک دست باقی مانده که از حیثیت عظمت و عمارت و وسعت مکان، مقابله با ده دست می‌نماید. پایهٔ یک بدنه‌اش در آب رودخانه است، شالوده‌اش الی وسط دیوار با سنگ‌های گران و

۱. مادام ژان دیولافوا، ایران کلده و شوش، ص ۲۶۸.
۲. جغرافیای اصفهان، ص ۲۲.
۳. همان، ص ۲۳.
۴. مکان عمارت نمکدان نیز بین سی و سه پل و پل خواجو قرار داشته است. (م)
۵. جغرافیای اصفهان، ص ۲۸.
۶. ر.ک: سفرنامهٔ دیولافوا، پاورقی ص ۳۴۲.

ساروج بالاآمده، این دست آباد با شش دست خراب متّصل به هم است و تا آینه خانه[۱] فاصله کمی دارد و این هفت دست عمارات متصله به اندرونی سلاطین صفویه بوده. عمارت اندرونی جدید که در عهد این دولت ابد آیت به امر دیوان همایون ساخته شده، در پشت همین یک دست حیاطی است بزرگ و دو خلوت دارد، طرحش به عینه با اندرون نظامیه طهران یکی است و استحکامش بیشتر».[۲]

۱۶. قصر آینه باغ سعادت‌آباد: این قصر موسوم به آینه‌خانه است و رواق آن به طرف زاینده‌رود است. شباهت بنای آن با چهل ستون قابل مقایسه است. رواق آن در آستانهٔ عمارت قصر و دارای دوازده ستون است که سابقاً از آینه‌های تراش‌دار پوشیده بوده است. در ساختمان سقف آن قاب‌هایی از چوب سدر و چنار به کار رفته که با نقاشی‌های طلایی زینت یافته‌اند. هزاره دیوارها هم با کاشی‌های رنگین پوشیده شده و درهای یک لنگه خمیده‌ای دارد و روی هم رفته مجموعهٔ این بنا بسیار خوش‌نما و دلرباست.

شاهان قاجار در موقع ورود به اصفهان عموماً در همین کاخ که در مقابل رودخانه بین پل‌های اللهوردی خان و حسن‌بک که امروز به پل خواجو شهرت دارد، واقع بوده و در آن‌جا بارعام می‌دادند و به انتظام امور کشوری می‌پرداختند.

یک نمونه از آن که دیولافوا آن‌را نقل نموده، در مورد محمّدشاه قاجار است که در سال ۱۸۴۰ [برابر با ۱۲۵۵ هجری قمری و برابر با ۱۲۱۴ هجری شمسی] محمّدشاه در آن‌جا جلسه‌ای تحت ریاست خود تشکیل داد و به دادگستری پرداخت و عدهٔ زیادی از جنایتکاران و راهزنان را به سختی مجازات کرد و مختصر امنیتی در این ایالت عراق عجم فراهم ساخت.[۳] شورش‌های اصفهان، پس از مرگ فتحعلی شاه رخ داد.

۱۷. قلعهٔ طبرک: شاردن در سفرنامهٔ خود شرح کافی در مورد باقی‌ماندهٔ دژ طبرک می‌دهد که از زمره بناهای آل بویه است و شرح آن در متن آمده امّا او در سفرنامه‌اش

---

۱. پس مکان هفت دست نیز بین پل اللهوردی خان یا سی و سه پل و پل خواجو بوده‌است. (م)

۲. میرزاحسین پسر محمّدابراهیم خان تحویلدار اصفهانی: جغرافیای اصفهان، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۲۷.

۳. میرزاحسین پسر محمّدابراهیم خان تحویلدار اصفهانی: جغرافیای اصفهان، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۷.

این‌گونه وصف طبرک را می‌کند: «از دروازهٔ طوقچی و دردشت رو به محلاتی که هنوز به شرح آنها نپرداخته‌ام، نخست راه به قلعه‌ای می‌رسد که ایرانیان آن را دژ طبرک می‌نامند و متصل به دیوارهای شمال شهر است. این قلعه به شکل مربع نـامنظم بـا قـطر هـزار پاست. از گل ساخته شده امّا روی بیرونش با گچ انـدود شـده‌است. دیـوارش بـلند و کنگره‌دار است. مجهز به جان‌پناهی بزرگ می‌باشد و در هر سویش فاصله بـه فـاصله برج‌های مدوّری ساخته شده است. پهنای این دیوار دوازده تا چهارده پا و گرداگردش خندقی است که خاکریزی به پهنای سی پا وجود دارد و در مجموع قابلیت دفاع از شهر را دارا می‌باشد. افزون بر اینها این قلعه دیواری کوتاه‌تر در جلو دارد. ساختمانش کاملاً به شیوهٔ قلاع باستانی است. با اسلوب بنای دژهای ما اروپاییان مباینت و تضاد کلّی دارد و روی هم رفته زندانی را مانند است. هریک از برج‌های دژ نامی جداگانه دارد و من در این‌جا فقط نام چهار برج را که مهمتر است، می‌آورم: برج مدخل دژ که بـزرگتر است، زنجیرخانه نامیده می‌شود، زیرا ایرانیان بر عموم زندان را چـنین مـی‌نامند. بـرج طـرف مغرب شاهزاده زهرمار، برج جانب مشرق اَرِکْلُو و آنکـه در جـنوب است بـرج چـهل دختران نامیده می‌شود، زیرا عامه برآنند که ارواح به صورت دخـتران در آن‌جـا ظـاهر می‌شوند و به همین سبب این برج برخلاف دیگر برج‌ها مسکون نیست... مدخل ایـن قلعه تنگ و پست و مورّب و پانزده پا بالاتر از سطح زمین و رو به شمال است. سر در مدخل مزیّن به نقش منطقةالبروج می‌باشد و این نقشی است که اصـفهان بـه طـالع آن ساخته شده است. برای گذشتن به سمت راست قبلاً باید از دو دروازه شبیه به هم عبور کرد. این قلعه نزدیک به سیصد و هفتاد خانه، یک میدان مشق نظام، یک مسجد، یک حمام، خانه‌ای مخصوص سکونت وزیر دارد. همچنین دارای بارویی است که مهمترین قسمت قلعه را تشکیل می‌دهد. خانه‌های مذکور مسکن سربازان ایرانی است که هریک از سیصد تا پانصد فرانک حقوق می‌گیرد. همیشه قریب هـزار سـرباز در قـلعه حـضور دارند که نیمی از آنها همیشه در پادگانند. میدان مشق، قلعهٔ بزرگی است و چهل عراده توپ که سپاهیان ایران در جنگ با عثمانی‌ها و پرتغالی‌هـا بـه غـنیمت گـرفته‌انـد در آن

نگهداری می‌شود. خانهٔ وزیر یا فرمانروای میدان که حاکم ولایت نیز می‌باشد بزرگ است، امّا از زمانی که وی مجبور به اقامت کردن در آن نیست، به خوبی نگهداری نمی‌شود.»[۱] کمپفر در مورد این قلعه اشاره می‌کند: «هدیهٔ سفیر سوئد و هدایایی که هیئت او به همراه آورده بودند به اطاق یکی از قلاع اصفهان که در آن‌جا اسلحهٔ کهنه و سایر اشیای بی‌فایده مستعمل را نگهداری می‌کنند، منتقل کردند».[۲] و باز در جای دیگر اشاره می‌کند: «اسباب و وسایل جنگی خاص توپخانه در جبه‌خانه که قلعهٔ طبرک خاص آن است نگاهداری می‌شود».[۳] کمپفر به طور کلی در مورد این قلعه چنین می‌گوید: «سکنهٔ اصفهان از بناهای عمومی، قلعهٔ قدیمی را که در قسمت مشرق شهر قرارگرفته و به عقیدهٔ آنها تسخیرنشدنی است و طبرک نام دارد، به خصوص مورد ستایش قرارمی‌دهند». او پیشتر این قلعه را جبه‌خانه یا بهتر زرادخانه خوانده بود. ساختمانی که: «ارتفاع آن بیننده را تحت تأثیر قرارمی‌دهد. در بالای این هر دو دیوار ـ دیوار داخلی از خارجی بلندتر است ـ دندانه‌هایی تعبیه شده که از آن‌جا می‌توان دشمن را هدف تیر قرارداد. در زیر این دندانه‌ها یک ردیف سوراخ‌های سه‌گوش با فواصل زیادتر دیده می‌شود که از آن می‌توان ریگ داغ یا آب جوش بر سر دشمن ریخت و او را مستأصل کرد. برای حفاظت محاصره‌شدگان از شرّ نیزه‌های پرتابی و زوبین در بالا روی هر سوراخی پوششی به شکل بینی گذارده‌اند. در همه جا ساختن قلعه برحسب احتیاجات جنگی محل در جریان است».[۴]

برای حفظ این قلعه که بسیاری معتقدند علاوه بر زرادخانه، خزانه نیز بوده است ـ چنانکه کمپفر در ابتدا اشاره نمود ـ علاوه بر سربازان وزیر خود باید در آن جای بگیرد و «سکونت کردن در آن به ناچار بود حتّی اجازه و جرأت نداشت شبی بیرون آن بخوابد امّا شاه صفی اوّل وزیر را از اقامتکردن در آنجا معاف داشت و رسم سکونت وزیر در آن خانه به منظور حفاظت از میدان صورت نمی‌گرفت، بلکه به قصد مراقبت خزانه

---

۱. سفرنامه شاردن، ص ۱۵۰. ۲. سفرنامه کمپفر، ص ۶۰. ۳. همان ص ۹۰.
۴. همان ص ۱۹۱.

سلطنتی بود، زیرا گنجینهٔ پادشاه و دربار وی در قلعه جای دارد، از این رو آن را ناظرخانه هم می‌خوانند».[۱]

۱۸. کتیبهٔ سر در مسجد امام (شاه سابق): به خط ثلث با کاشی سفید معرّق بر زمینهٔ کاشی لاجوردی مورّخ به سال ۱۰۲۵ هجری و به خط علی‌رضا عباسی، حاکی از آن است که شاه عباس اوّل مسجد را از خالص مال خود بنا کرده و ثواب آن را به روح جدّ اعظم خودشان، طهماسب اوّل هدیه نموده. متن کتیبه بدین قرار است: «امر ببناء هـذا المسجد الجامع من خالص ماله اشرف خواقین‌الارض نسباً و اکرمهم حسباً و اعظمهم رفعةً و شأناً و اقواهم حجةً و برهاناً و اشملهم عدلاً و احساناً، تراب العـتبة المـقدسة النبویة و قمامة الساحة المطهرة العلویه، ابوالمظفر عباس‌الحسینی المـوسوی الصـفوی بهادرخان لازالت رقاب اعاظم الخواقین خاضعة علی بابه و جـباه افـاخم السـلاطین مغفره بتراب اعتابه و قد اهدی ثوابه الی روح جدّه الا عظم الاکرم الافخم شاه طهماسب، سقی‌الله ضریحه صوب الرضوان و اسکنه علی غرف‌الجنان. کتبه علی رضاالعباسی فی سنهٔ ۱۰۲۵». در زیر این کتیبه، کتیبهٔ دیگری به خط ثلث سفید بر زمینهٔ کاشی لاجوردی، ضمن اعلام اتمام ساختمان مسجد از مـحبّ عـلی بـیکالَلِهٔ سـرکار بـیوتات سـلطنتی و خزانه‌دار شاه و استاد علی‌اکبر اصفهانی مهندس و معمار مسجد شاه نام برده شده است. این کتیبه به خط محمّدرضا امامی است.[۲]

۱۹. کوی سید احمدیان: شاردن در مورد بـناهای کـوی سـیّد احـمدیان مـی‌نویسد: «نخستین بنا منارهٔ خواجه عالم است که از بس زیباست آن را گلبار یعنی پر از گل هـم می‌گویند. این بنایی است قدیمی و شایان تـوجه و از نـظر مـعماری از سـبک گـوتیک ممتازتر است. می‌گویند زمانی که استاد معمار در همین محلّه مشغول سـاختن هـارون ولایت و این مناره بود، شاگردش دور از نظر اسـتاد خـود پـلکان ایـن بـنا را مـضاعف ساخت، چنان که تا پله مخفی را نشان نمی‌دادند، معلوم نبود.[۳]

۲۰. محلهٔ عباس‌آباد: بر اساس سفرنامهٔ کمپفر، این محله در غرب اصفهان قرارداشته

---

۱. سفرنامهٔ شاردن، ص ۱۵۰۶. ۲. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، صص ۴۲۸ ـ ۴۲۹.
۳. سفرنامهٔ شاردن، ص ۱۴۸۶.

است[۱] و زیباترین خیابان‌ها در حومهٔ شهر اصفهان بوده‌است.[۲] این محله از دروازهٔ سلطنتی شروع می‌شود و به محلهٔ تبریزی‌ها شهرت داشته، زیرا شاه عباس عده‌ای از مردم تبریز را به این‌جا کوچ داد. این محله یکی از بزرگترین محلاّت خارج شهر اصفهان است که از پل اللّه‌وردی خان شروع و تا پل مارنان که بیش از نیم فرسخ است ادامه دارد. کاخ محمّدرضا منجم‌باشی در این محله بوده است. از بناهای دیگر این منطقه مسجد ملک بیک تبریزی و قصر محمّدمؤمن باغبان‌باشی و قصر چلپی استامبولی است.[۳]

۲۱. مدرسه جده بزرگ و جده کوچک: در بازار اصفهان دو مدرسهٔ طلبه‌نشین از عهدشاه عباس ثانی باقی است که یکی از آنها را مدرسه جده بزرگ و دیگری را جده کوچک می‌نامند. این دو مدرسه از لحاظ وسعت یکسان نیست. مدرسه‌ای را که از حیث وسعت کوچک‌تر است جدهٔ بزرگ شاه بنا کرده و مدرسه‌ای را که از حیث وسعت بزرگتر است، جدهٔ کوچک شاه عباس ثانی بنا نموده، امّا امروز اطلاق کلمهٔ بزرگ و کوچک از طرف عموم مردم برحسب وسعت بنا است به این ترتیب که مدرسهٔ بزرگتر را مدرسهٔ جدهٔ بزرگ و مدرسهٔ کوچکتر را مدرسهٔ جدهٔ کوچک می‌نامند.[۴]

۲۲. مدرسهٔ همایونی: سومین مدرسهٔ نظامی ایران به شمار می‌آید. بعد از دارالفنون تهران و مدرسهٔ نظامی یا دارالفنون تبریز در سال ۱۳۰۰ هجری قمری توسط مسعود میرزا ظل‌السلطان در اصفهان ایجاد شد که زیر نظر مربیان ایرانی و غیرایرانی به نظامیان تعلیم می‌داد. تعلیم دیدگان این مدرسه در سال ۱۳۰۵ هجری قمری که ظل‌السلطان به دستور پدرش ناصرالدین شاه از همهٔ ادارات و حکومات استعفا داد، بالغ بر ۲۱۰۰۰ نفر بودند که به سبک اروپایی تعلیم یافته و افرادی بسیار منظم و کارآزموده می‌نمودند. این قشون مانند محصلین دارالفنون تهران، به دو گروه تخصصی پیاده نظام (۷۰۰۰ نفر) و سواره نظام (۱۴۰۰۰ نفر) تقسیم می‌شد.[۵]

۲۳. منارجنبان: از بناهای جالب اصفهان که در فاصلهٔ شش کیلومتری مغرب این شهر

---

۱. سفرنامهٔ کمپفر، ص ۱۸۶.
۲. همان، ص ۱۹۰.
۳. سفرنامهٔ شاردن، صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹.
۴. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۵۵۳.
۵. غلامعلی سرمد، اعزام محصل به خارج از کشور در دورهٔ قاجاریه، ص ۸۳.

بر سر راه نجف‌آباد در دهکده‌ای به نام کارلادان قرار دارد. تنها تاریخی که در این بنا وجود دارد، تاریخ سنگ آرامگاه عمو عبدالله است که بنای بقعه پس از وفات او در سال ۷۱۶ هجری بر مزار وی صورت گرفته است. او شیخ زاهد پرهیزکاری بوده که در تاریخ هفدهم ذیحجه ۷۱۶ هجری قمری از دنیا رفته است.

سبک ساختمان، مغولی و کاشی‌های لاجوردی رنگ به شکل ستارهٔ چهار پر در فواصل اشکال دیگری که به شکل کثیرالاضلاع و به رنگ فیروزه‌ای است، دو لنگه طاق اطراف ایوان را زینت می‌دهند. ارتفاع ایوان منار جنبان از زمین بقعه ده متر و ارتفاع هریک از دو منارهٔ آن هفده متر است. فاصلهٔ دو مناره در سطح پشت‌بام حدود نه متر و محیط هر مناره چهارمتر و نیم است. نکتهٔ جالب توجه، حرکت مناره‌هاست که با حرکت‌دادن یکی، در دیگری نیز حرکت محسوس و مشهود می‌شود. حرکت مناره‌ها در نظر استادان من خیلی عجیب نیست و چنین نظر داده‌اند که این کیفیّت در تمام مناره‌ها موجود است، چنان‌که مسجد جامع اشترجان همین خاصیّت را دارد و ابن بطوطه در سیاحتنامهٔ خود از مناره‌های مسجدجامع بصره نیز همین توصیف را می‌نماید.

بر آرامگاه عمو عبدالله، سنگ بزرگ یکپارچه مرمری قرار دارد که در اطراف آن به خط ثلث برجسته سورهٔ یس حجاری شده و بر ضلع جنوبی سنگ به خط ثلث برجسته نوشته شده‌است: «کفی بالموت واعظاً». در زیر لوح فوق‌الذکر در سه لوحه کوچکتر به خط ثلث برجسته عبارات زیر نقش بر حجر است: «قال الله تبارک و تعالی: ان رحمةالله قریب من‌المحسنین.

«یا عامراً لخراب‌الدین مجتهداً»

به هریک قطعه سنگ مرمری که به حالت عمودی در بالای سنگ بزرگ آرامگاه و در داخل دیوار نصب شده‌است به خط ثلث برجسته صفات عمو عبدالله مدفون در ایوان منار جنبان و تاریخ وفات او به این شرح نقش بر حجر است: «هذا قبر الشیخ الزاهد البارع المتورع السعید المتقی عمو عبدالله بن محمّد بن محمود سقلا ــ رحمة الله علیه ــ و نور

فی‌السابع عشرة من ذی حجة سنة ست عشرة و سبعمائه»[1]

۲۴. منارهٔ ته برنجی: مسجد محلّهٔ سیّد احمدیان مناره‌ای داشته به نام منارهٔ ته‌برنجی که شاردن به توصیف آن پرداخته است. علت این‌که این مناره را ته‌برنجی می‌نامیدند آن بود که، پایین آن را از صفحات برنجی پوشانیده‌اند. زنان تازه شوی کرده و زنان سترون به این مسجد اعتقاد زیاد دارند و در این جا مراسمی کاملاً خرافی و موهوم و خنده‌آور به جای می‌آورند بدین سان که بستگان زن عقیم پس از این که چادرش را بر سرش افکندند، افسار اسبی را به سرش می‌بندند و به مسجد می‌آورند در دست زن یک جاروی نو و یک ظرف سفالین نو پر از گردو است. زن را بدین صورت بر فراز منارهٔ ته برنجی می‌برند. او به هنگام بالارفتن باید روی هر پله یک گردو بشکند؛ مغزش را در ظرف سفالین و پوستش را روی همان پله بریزد و در وقت پایین آمدن از فراز مناره، یکایک پله‌ها را جارو کند و پس از این‌که فرود آمد، جارو و ظرف را به محراب مسجد می‌برد. مغز گردوها را با کشمش مخلوط می‌کند و در گوشهٔ چادر خویش جای می‌دهد و به سوی خانه روان می‌شود. در راه به مردانی که می‌رسد و از آنها خوشش می‌آید، از گردو و کشمش تعارف و خواهش می‌کند آن‌را بخورند. زنان سترون بر این باورند که اجرای این مراسم که به زبان خودشان گره‌بازکن بندشلوار نامیده می‌شود، شفابخش نازایی است.[2]

۲۵. منار شاخ‌ها: از زمرهٔ عماراتی بوده است که در محلهٔ دردشت قرار داشت شاردن این بنا را به دقت توصیف کرده است و در مورد آن می‌نویسد: «این بنا میدانی است که دورش دکان‌هایی سه پا بلندتر از سطح زمین ساخته‌اند، واقع است. محیط منار در روی زمین بیست و ارتفاعش قریب شصت پاست. از ساروج و آجر ساخته شده و روی آن از پایین تا بالا از جمجمه جانوران شاخدار وحشی که شکار شده‌اند، پوشیده شده است. در فاصلهٔ سه ربعی طول مناره از سطح زمین یک غلام گردشی ساخته‌اند که همانند سه ستونی است و شاخ‌های جمجمه‌ها حکم طارمی دارد. می‌گویند این برج برای بقای

---

۱. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، صص ۲۷۹ ـ ۲۸۲.

۲. سفرنامهٔ شاردن، صص ۱۴۸۶ ـ ۱۴۸۷.

خاطره شکار عظیمی که یکی از پادشاهان قرون اخیر ـ به عقیدهٔ بعضی شاه اسماعیل اوّل و به اعتقاد گروهی شاه طهماسب ـ انجام داده، ساخته شده است».[۱]

۲۶. ملّا محمّدباقر مجلسی: در سال ۱۰۳۷ هجری قمری در اصفهان بـه دنـیا آمـد. مهمترین اثر وی بحارالانوار در ۲۵ جلد که بهترین دایرةالمعارف شیعه نامیده شده است و نیز حلیة المتقین و عین الحیاة ومشکوة الانوار. از آثار وی بالغ بر ۷۵ کتاب است.

آن بزرگوار در ۱۰۹۸ از طرف شاه سلیمان صفوی شیخ‌الاسلام اصفهان گردید. در زمان شاه سلطان حسین در امور سیاسی و مذهبی مشاور بود. وی در ۲۷ ماه رمـضان ۱۱۱۰ هجری قمری در اصفهان بدرود حیات گفت. مزارش در کنار پدر، در بقعهٔ جنب مسجد جامع اصفهان است. در این بقعه معاریفی غیر از این پدر و پسر مدفونند؛ مانند ملّا صالح مازندرانی، داماد مجلسی اول، آقا هـادی بـن مـلامحمّد صـالح مـازندرانـی، ملامحمّدمهدی هرندی، مولا محمّدعلی استرآبادی، داماد دیگر مجلسی اوّل و مـیرزا محمّد تقی الماسی.[۲]

۲۷. میرفندرسکی: میرابوالقـاسم مـیرفندرسکی فـرزند مـیرزا بـیک امـیرصدرالدیـن موسوی حسینی فندرسکی. حکیمی موحّد، عارف و فیلسوفی عالی مقام و از حکمای امامیه بود. وی معاصر با شاه عباس اوّل و شاه صفی و هم عصر شیخ بهایی و میرداماد بود.

از معروفترین آثار وی می‌توان به کتب زیر اشاره نمود:

۱.تاریخ الصفویه.

۲.تحقیق المزله.

۳. رسالهٔ صناعیه در تحقیق حقیقت و علوم و ذکر جمع موضوعات صنایع.

۴. شرح کتاب المهاره از کتب حکمای هند که معروف به شرح جوک است.

۵.مقوله المحرکه و التحقیق فیها.

وفات میرفندرسکی در زمان شاه صفی صفوی به سال ۱۰۵۰ هجری قمری درحدود

---

۱. سفرنامه شاردن، ص ۱۴۹۸؛ تصویری از آن در سفرنامهٔ کمپفر آمده است.

۲. رجال اصفهان، ج ۱، صص ۳۴ ـ ۴۸.

۸۰ سالگی وی اتفاق افتاد و در تکیه‌ای که به نام تکیهٔ میر در تخت‌فولاد معروف مدفون گردید.[۱]

۲۸. واله اصفهانی: نامش آقامحمّد کاظم از اکابر آن شهر بوده و سالها در عراق عرب به تحصیل کمال گذرانیده و چون به اصفهان برگشت در مدرسهٔ جدّه مأوی گزید و حجره‌ای درکمال ظرافت و زیبایی برای خود ترتیب داد که مرکز ارباب ذوق شد. حاج محمّدحسین خان نظام‌الدوله صدر اعظم فتحعلی‌شاه قاجار تکیه‌ای برای او ساخت به نام‌والهیه که در زیبایی و نفاست فروش (فرش‌ها) و اسباب حتی کتب نفیسه کم‌نظیر بود و چون در سنهٔ ۱۲۲۹ هجری قمری درگذشت، او را در همان تکیه به خاک سپردند. از اشعار اوست:

از بس که درگلستان ذوق اسیریم بود　　شکل قفس نهادم بنیاد آشیان را[۲]

۲۹. هزارجریب: چون در دامنهٔ تپه‌ای واقع شده، دارای شانزده طبقه است و هر طبقه شش یا هفت پا از طبقهٔ پایین بالاتر است. در طبقهٔ چهارم حوض بزرگی به شکل دایرهٔ هشت ضلعی ساخته شده که قطرش نزدیک صد و بیست پا می‌باشد و دورش لوله‌هایی در فواصل مساوی تعبیه شده که از آنها آب ارتفاع سه پا فوران می‌کند. در طبقهٔ دهم نیز حوض بزرگی به همین شکل و اندازه درست شده و در آخرین طبقه که به آخر باغ منتهی می‌شود، جوی آبی از عرض باغ جریان دارد و درکنار نهر، بناهایی به شکل کلاه فرنگی ساخته شده و برای این‌که فضای آن‌ها خنک باشد، از همه سو باز و بدون دویار است.[۳]

پیش از تاورنیه، رابرت شرلی اصفهان و کاخ شاه عباس را وصف کرده امّا از آن بنا و باغ‌ها اسمی نبرده است و شرح وسیعی نیز نداده‌است. کمپفر که تقریباً همزمان با شاردن و تاورنیه به ایران آمده‌است و مدّت بیست ماه در این کشور بوده است، از جمله سیّاحان آلمانی است که اواخر عهد صفوی را به ویژه در زمان شاه سلیمان ترسیم نموده و وصف قابل ذکری از هزار جریب دارد. گرچه توصیف وی و تاورنیه شبیه به هم است امّا ویژگی‌هایی که نوشتهٔ او دارد، در نگاه شاردن و تاورنیه نیست؛ از جمله این‌که: در

۱. رجال اصفهان، ج ۱، صص ۲۸۹ ـ ۲۹۲.
۲. هدایت، محمود، گلزار جاویدان، ج ۳، تهران، چاپ زیبا، ۱۳۵۳، ص ۱۶۸۷.
۳. به اختصار از سفرنامهٔ تاورنیه به نقل از تعلیقات سفرنامه شاردن، ترجمهٔ حبیب اقبال یغمایی، ج ۵، ص ۱۷۸۸.

قسمتی از باغچه‌ها انواع گیاه و سبزی و در قسمتی دیگر درختان میوه (در گروه‌های معیّن) کاشته شده‌اند مثلاً بِه، انار، زردآلو، هلو، آلو، زرشک و غیره. در مواضع دیگر به متنوع‌ترین گیاهان زینتی برمی‌خوریم که از آن جمله گل سرخ هایی چینی و ایرانی، سه نوع یاسمن .... و بیدمشک، که نزدگیاه شناسان ما تاکنون ناشناخته مانده است و درخت زیتون. دور چند تایی از خیابان‌های این باغ، درخت چنار کاشته‌اند. خیابان‌های دیگر فاقد هر نوع زینتی است امّا در عوض اطراف خیابانی که موازی با دیوار باغ است، کاج غرس کرده‌اند.

خیابان مشجر وسطی که درست ادامه و دنبالهٔ چهارباغ است و در هر دو طرف دو ردیف چنار بلند دارد، زینت اصلی باغ هزار جریب به شمار می‌رود. در وسط، جویی که دو قدم عمق دارد و آن را از سنگ‌های چهارگوش ساخته‌اند، جاری است؛ این جوی از دور افتاده‌ترین عمارت عقبی شروع می‌شود و تا دهلیز کاخ ادامه پیدا می‌کند و آب فراوانی دارد که گاه آرام در جریان است و گاه از لوله‌ها می‌جوشد و می‌خروشد؛ گاه در آبگیرها ظاهراً بی‌حرکت مانده است و گاه نیز از پله‌های مرمرین فرومی‌ریزد و غوغا به پامی‌کند. جلو مدخل دهلیز، جریان آب ناپدید می‌شود تا بار دیگر در آن سوی قصر ظاهر گردد و به بازی خود در چهارباغ ادامه دهد.

از محاسن دیگر باغ هزار جریب، دو استخر وسیع هشت ضلعی قابل توجه است که آنها را از سنگ‌هایی که به دقت صیقلی شده، ساخته‌اند و در وسط دو نیمهٔ باغ واقع شده است. سطح این استخر را با یک قایق می‌توان در نوردید و از منظرهٔ فواره‌های پرقدرت میان آن و همچنین فواره‌های کوچک کنار استخر لذت برد. در کنار استخر، ساختمان‌های کوچک آجری تعبیه کرده‌اند که با قوس‌های بزرگی به همه اطراف باز است و در بیننده تأثیر مطبوع غریبی به‌جا می‌گذارد. در دو طرف آبشارها، پله‌هایی سنگی کارگذارده‌اند تا مشکل صعود از آن موضع را تسهیل کرده باشند. رشتهٔ خیابان بزرگی که در وسط قراردارد و در طرفین آن چنار گذاشته‌اند، با سه ساختمان قطع می‌شود: یکی از آنها در مدخل باغ قرار دارد و در عین حال حاکی از این است که چهار باغ به انتها رسیده؛ ساختمان دوّم در تقاطع خیابان مشجر و دیوار بین دو قسمت باغ، یعنی درست در مرکز باغ هزار جریب واقع است؛ سومین عمارت در پایان این خیابان

مشجر بنا گردیده است. همهٔ اینها چهارگوش، تقریباً مرتفع و مطابق قواعد معماری ایران با سلیقهٔ بسیار از آجر ساخته شده است. یک عمارت مخصوص زنان که به سیاق خوابگاه‌های عمومی یا کاروانسراها به ردیف حجره‌های پهلوی هم تقسیم شده، این میدان چهارگوش با ستون‌ها و میله‌ها آغاز می‌شود. در این راه نیز بعضی آبگیرها و فواره‌ها تعبیه کرده‌اند.

از اینها گذشته، باید از چهار کبوترخانه یاد کرد که معمار در چهارگوشهٔ زمین بناکرده است؛ این کبوترخانه‌ها را به شکل برج قلعه‌ها و از خشت خام ساخته‌اند. سقف آن دارای سوراخ‌های متعددی برای کبوتران است و کنگره‌ای نیز برای آن ساخته‌اند. در داخل آنها هزار لانه ردیف هم دیده می‌شود که کبوتران در آنها قرارمی‌گیرند. منظور از ساختن این کبوترخانه‌ها فقط این است که فضلهٔ کبوتر را که به کار کوددادن صیفی‌کاری و تاکستان‌ها می‌خورد ـ هر سال دو بار ـ به دست آورند. کسی به کبوتران صدمه و زیانی نمی‌رساند. اغلب این برج‌های مخصوص کبوتر را از آن جهت می‌سازند که به خانه، آبرو و حیثیتی بدهند، زیرا این کبوترخانه‌ها از سایر بناها مرتفع‌تر است و از دور نگاه بیگانگان را به خود جلب می‌کند.[۱]

سرنوشت این باغ زیبا را که تاورنیه و کمپفر آن را این‌گونه وصف نموده‌اند، مولف در متن ذکر می‌نماید و مادام دیولافوا در همین زمان (عصر ناصرالدین شاه) بر وجود آن صحّه گذاشته و تصویری از آن را آورده است. دیولافوا در سفرنامهٔ خویش می‌نویسد: «در ساحل رودخانه به طرف پل اللهوردی خان رفتیم و به خیابان چهارباغ رسیدیم. این خیابان سابقاً از طرف جنوب به پارک بسیار بزرگی منتهی می‌شده که موسوم بوده است به هزار جریب. از این باغ بزرگ و قصور عالی آن جز چند تپه خاک که در اثر باران شسته شده و یک برج کبوتر چیزی نمانده است».[۲]

هزار جریب امروزه به دانشگاه اصفهان و محلهٔ هزار جریب تبدیل شده است.

---

۱. سفرنامهٔ کمپفر، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۷.

۲. مادام ژان، دیولافوا، ایران کلده و شوش، ترجمهٔ علی‌محمّد فره‌وشی، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، ص ۳۴۱.

فهرستها

۱. کسان

۲. جایها

۳. طوایف و اصطلاحات

۴. سلسله‌ها و کتب

۵. محصولات کشاورزی، معدنی و صنعتی

۶. منابع و مآخذ

۱. کسان

۲. جایها

۳. طوایف و اصطلاحات

۴. سلسله‌ها و کتب

۵. محصولات کشاورزی، معدنی و صنعتی

۶. منابع و مآخذ

۱. آوی، حسین بن محمدبن ابی الرضا: ترجمهٔ محاسن اصفهان، به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران، ضمیمه مجله یادگار، ۱۳۲۸.

۲. استرآبادی، میرزا مهدی خان، درّهٔ نادره، تصحیح دکتر سیّد جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

۳. اصفهانی، حمزة: تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک و الارض والانبیاء) ترجمهٔ دکتر جعفر شمسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۴. اطلس راههای ایران، تهران، گیتاشناسی، ۱۳۵۸.

۵. اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا: اکسیرالتواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، یسمن، ۱۳۷۰.

۶. افشار، ایرج: مقدمه جلد سوم افضل‌التواریخ، مجله یغما، سال ۱۶، ش ۵، شماره مسلسل ۱۸۱، مرداد ۱۳۴۲ شمسی، تهران.

۷. افضل الملک، غلامحسین خان: افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

۸. افضل الملک، غلامحسین خان: سفرنامه خراسان و کرمان، به اهتمام قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران، توس، بی تا.

۹. المافروخی الاصفهانی، محاسن اصفهان (متن عربی)، تهران، مطبعهٔ مجلس، ۱۳۵۳ هجری قمری.

۱۰. بهمنش، احمد: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.

۱۱. پیرنیا، حسن: ایران باستانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.

۱۲. تاورنیه، ژان باتیست، ترجمهٔ ابوتراب نوری، مصحح دکتر حمید شیرانی، چاپ دوّم، ۱۳۳۶.

۱۳. تحویلدار اصفهانی، میرزا حسین: جغرافیای اصفهان، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۱۴. جابری انصاری، حسن خان: تاریخ اصفهان، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری (سروشیار)، اصفهان، مشعل، شرکت بهی، ۱۳۷۸.
۱۵. خاقانی، حسان العجم، افضل الدین بدیل بن علی شروانی: دیوان خاقانی، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، نگاه، ۱۳۷۵.
۱۶. دیولافوا، مادام ژان: ایران، کلده و شوش، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
۱۷. سرمد، غلامعلی: اعزام محصل به خارج از کشور (در دورهٔ قاجاریه)، تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۲.
۱۸. شاردن: سفرنامهٔ شوالیه شاردن، ترجمهٔ حبیب اقبال یغمائی، تهران، توس، ۱۳۷۵.
۱۹. شاردن: سفرنامهٔ شوالیه شاردن، ترجمهٔ حسین عریضی، تهران، ۱۳۳۰.
۲۰. شاکری، رمضانعلی: اترکنامه، تهران، امیرکبیر.
۲۱. ظل السلطان، مسعود میرزا، تاریخ مسعودی، از روی چاپ سنگی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۲۲. عراقی: دیوان عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی، به اهتمام غلامرضا قیصری، تهران، جاویدان، بی‌تا.
۲۳. فرهنگ جغرافیائی ایران (آبادیها) ج ۱۰، استان دهم، تهران، انتشارات سازمان جغرافیائی کشور، بی تا.
۲۴. کتابی، سید محمّدباقر: رجال اصفهان (در علم و عرفان و ادب و هنر) اصفهان، انتشارات گلها، ۱۳۷۵.
۲۵. کمپفر، انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ سوّم، ۱۳۶۳.
۲۶. گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمد معین، چاپ دهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۲۷. مستوفی، حمدالله: نزهة القلوب، به کوشش دکتر سیّد محمّد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
۲۸. مصاحبی نائینی متخلص به عبرت، محمدعلی: تذکرهٔ مدینة الادب، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۹. میرزا سمیعا: تذکرة الملوک، به کوشش دکتر سید محمّد دبیر سیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۳۰. مینورسکی، ولادیمیر: سازمان اداری حکومت صفوی (تعلیقات بر تذکرة الملوک) ترجمهٔ مسعود رجب نیا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۳۱. نقشه شهر اصفهان، تهران، گیتاشناسی، ۱۳۷۲.
۳۲. ویلسن کریستی: تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران، انتشارات فرهنگسرا، چاپ دوّم، ۱۳۶۶.
۳۳. هدایت، محمود: گلزار جاویدان، تهران چاپ زیبا، ۱۳۵۳.
۳۴. هنرفر، لطف الله: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، تهران، چاپخانه زیبا، چاپ دوّم، ۱۳۵۰.

In the name of God, the Compassionate, the Merciful

Since the distant past, as the informative, cultural and scientific centers, the libraries have been considered one of the most important spirtual and inspiritual development factors of the societies. The manuscripts, among the others, have been of a greater importance and the nations have taken pride in them.

The library of the Islamic Consultative Assembly (Madjlis-e-Shoray-e-Eslami) is one of the richest and most valuable libraries of the world keeping over 22,000 manuscript volumes. During its long time life, the library has tried to collect, edit and revive them. We have got the honor to inform the dear researchers that, by the establishment of the Library's research center, we are trying to accelarate the process of editing and publishing the manuscripts. Meanwhile, through the critical editing of the texts remaining from our descendants and publishing them, we are going to strengthen the cultural development foundations of our society and introduce culture and civilization of Iran and Islam to the new generation more deeply.

The present research, named "***Safarnāmeh-ye Esfahān***" written by "***Mirzā Ǧolāmḥoseyn-e Afzal Al-Molk***" and edited by "***Nāṣer Afšārfar***" is one of the valuable manuscrips in the Parliament Library and its editing has helped us to gain one of our goals i.e. reviving the texts belonging to the past and presenting them to you dear reader.

Sayyed Moḥammad ᶜAli Aḥmadi Abhari
Head of Library, Museum and Documents Center
of the Islamic Council

Safarnāmeh-ye Esfahān

Author

Mirzā Ǧolāmḥoseyn-e Afżal Al-Molk

Edited by

Nāṣer Afšārfar